آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ اوّل

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ اوّل

شناخت علی (علیه السلام)

درآمد

در برابر نام علی چه واژه‌ای را بر می‌گزینید؟

تنها از یکی از واژگان زیر استفاده کنید:

شجاعت، عدالت، عبادت، زیبایی، اطاعت، مظلومیّت، محرومیّت، *قرآن*، *نهج البلاغه*، عزّت و ...

آنان که اندک آشنایی با تعلیمات آسمانی اسلام دارند نام علی (علیه السلام) را شنیده‌اند و دنیای امروز با نام میراثِ ماندگار او، *نهج البلاغه*، بیگانه نیست. بنابراین سزاوار است که بدانیم آنکه آموزه‌های ماندگاری را برای ما به ارمغان نهاد خود چگونه زیست؟

به راستی چگونه می‌توان کسی را که در فراسوی پندارهاست شناخت و چنان‌که شاید شناساند و از او سخن گفت؛ آن هم با واژه‌هایی که از فرط کاربرد کارآیی خویش را از دست داده‌اند. به گفته أبواسحاق نظام:

عَلیُّ بنُ أبی‌طالبٍ محنةٌ عَلَی المُتَکَلِّم؛ إن وَفّاه حَقَّهُ غَلا و إن بَخَسهُ حقَّه أساءَ.

سخن گفتن دربارهٔ علی بن أبی‌طالب موجب گرفتاری است؛ زیرا اگر گوینده دربارهٔ او سنگِ تمام بگذارد، از غلوّ سر درمی‌آورد و اگر حقِّ او را کم گیرد دچار بی‌ادبی می‌شود.[۱]

با وجود آنچه رفت نمی‌توان از سخن دربارهٔ أمیرالمؤمنین دم زد و این عذر ماست که آنچه می‌گوییم درخور درک ما از امیرالمؤمنین است، نه درخور مقام آن امام.

دیگر نکته آنکه سخن گفتن از امام علی (علیه السلام) سخن از دیروز نیست، بلکه موضوع امروز ماست و الگوی امروز و فردا. آن حضرت به تاریخ نپیوسته است، بلکه هم‌اینک موضوع سیاست و تربیت ماست. هدایت او هم فردسازی است و هم جامعه‌پردازی.

همراهی مولا آرزوی همهٔ آنانی است که با سخنان و رفتارش آشنا شدند و سیل آرزومندانش نه تنها شیعیان اویند که از هر مذهب و آیینی در این راه قدم نهاده‌اند و چه بسیار قلمها که از غیر پیروان اوست. آنچه ایشان را به سوی خود کشانده است نه اعتقاد به عصمت (خطا ناپذیری) علی (علیه السلام) است، که خود موهبتی الهی است، بلکه شناختِ زیباییهای اوست. گویی مولا همهٔ زیباییها را جمع کرده است و آنچه خوبان همه دارند را می‌توان در وجود علی (علیه السلام) به تنهایی یافت. بنابراین چه مناسب است که در برابر نام علی واژهٔ **زیبایی** را برگزینیم و **علی و زیباییها** را بررسی نماییم.

---

۱. *دانشنامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ج ۸، مقدمه.

علی و زیباییها[2]

۱ـ زیباترین نام

هرچند مادر بزرگوارش، فاطمهٔ بنت أسد، او را در ابتدا **حَیْدَرَه**[3] نامید، امّا الهام الهی نام **علی** را برای او برگزید و نام علی از نام خداوند مشتق شد.

فاطمهٔ بنت أسد می‌گوید:

من به درون کعبه رفتم و از میوه‌ها و روزیهای بهشتی خوردم؛ پس چون خواستم بیرون بیایم کسی مرا ندا داد: «ای فاطمه، او را **علی** بنام که او علی (بلندمرتبه) است و خداوندِ علیٍّ أعلی می‌فرماید: نامش را از نام خود برگرفته‌ام».[4]

۲ـ زیباترین ولادت

امام علی (علیه السلام) روز جمعه سیزدهم رجبِ سی سال پس از عام الفیل درون کعبه دیده به جهان گشود. شیخ مفید، استاد سید رضی (تدوین‌کنندهٔ *نهج البلاغه*)، در کتاب *ارشاد* می‌نویسد:

علی (علیه السلام) در مکه و در درون خانهٔ حرمت‌دار خدا متولد شد و جز او مولودی نه پیش از او و نه پس از او در خانهٔ خدایِ متعال متولد نشد و این از گرامی‌داشت خدای متعال نسبت به او و بزرگ‌داشت جایگاهش حکایت دارد.[5]

۳ـ زیباترین معلم

شاید این سؤال پدید آید که اگرچه چگونگی تولد و انتخاب نام علی (علیه السلام) موهبتی الهی است که دیگران را در آن انبازی نیست، امّا دربارهٔ زیباترین معلم چنین نیست؛ زیرا همهٔ اصحاب جهانِ اسلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) ـ را درک کرده‌اند. پاسخ این است که بهرهٔ علی (علیه السلام) با دیگران مقایسه‌ناشدنی است و با وجود اختلاف سِنّی سی ساله بین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) امام لحظه‌ای از پیامبر جدا نشده است:

شما به خوبی جایگاه مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا می‌دانید. او مرا در دامن خویش پرورش داد. من کودک بودم؛ او مرا همچون فرزندش در آغوش خویش می‌فشرد و در استراحتگاه مخصوص خویش جای می‌داد، بدنش را به بدنم می‌چسباند و بوی پاکیزهٔ خود را به من می‌بویاند.[6]

اهتمام پیامبر به آموزش او چنان بود که علی (علیه السلام) می‌فرماید:

هیچ حادثه‌ای بر من نگذشت جز آنکه در گوشم نجوا کرد و مرا مطلع ساخت.[7]

---

۲. عناوین «علی و زیباییها» از مقالهٔ جناب آقای مهدی ماندگار، «ره‌توشهٔ راهیانِ نور»، سال ۱۳۷۸، انتخاب شده است.

۳. به معنای «شیر».

٤. *دانشنامهٔ أمیرالمؤمنین* (علیه السلام)، ج ۱، ص ٦٦، شمارهٔ ۲۵.

۵. *الإرشاد*، ج ۱، ص ۵.

٦. *چشمهٔ خورشید*، ص ٤۲، به نقل از خطبهٔ ۱۹۲.

۷. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۷۵.

و در جای دیگر می‌فرماید:

من در پی او بودم؛ چنانکه شتربچه در پی مادر. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه‌ای برپا می‌داشت و مرا به پیروی آن می‌گماشت.[8]

این توجه تنها از سوی پیامبر نبود، بلکه ذهن جستجوگر علی (علیه السلام) از نادانسته‌ها می‌پرسید و جواب پرسشهای خود را می‌یافت؛ چنان که امام در این باره می‌فرماید:

چیزی بر من نگذشت جز آنکه معنی آن را از او پرسیدم و به خاطر سپردم.[9]

٤ـ زیباترین اسلام

برپایی مسابقات و هیجاناتِ حاصل از آن همگی برای یافتن اوّلین نفر است و این سبقت خود نمادی از زیبایی است. پیامبر اکرم حالات و رسالات خویش را بیش از آنکه به دیگران بگوید به خدیجه، علی (علیه السلام) و زید، پسر حارثه، می‌گفت و هر سه بدو گرویدند. بی‌چون و چرا باورداشتنی است که علی (علیه السلام) نخستین مردی است که دین اسلام را پذیرفته است. او در این باره چنین می‌گوید:

هر سال در حرا خلوت می‌گزید. من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. آن هنگام جز خانه‌ای که رسول خدا و خدیجه در آن بود در هیچ خانه‌ای مسلمان راه نیافته بود. من سوّمینِ آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌شنودم.[10]

و دگر باره می‌فرماید:

هیچ‌کس پیش از من به پذیرفتن دعوت حق نشتافت.[11]

و آن‌گاه که نابخردان او را به دروغ‌گویی متهم کردند فرمود:

بر که دروغ می‌بندم؟ بر خدا؟ در حالی که من نخستین کس هستم که بدو ایمان آوردم؛ یا بر پیامبر او؟ در حالی که من اوّلین کس هستم که وی را تصدیق کردم.[12]

٥ـ زیباترین ایثار

بذل کردن، عطا کردن، دیگری را بر خود ترجیح دادن[13] و ... همگی از معانی ایثار است و در فرهنگ ما قوتِ لازم خود را به دیگری بخشیدن از بالاترین مراتب ایثار شمرده می‌شود؛ امّا علی (علیه السلام) از جان خود گذشت و زیباترین ایثار را به تصویر کشید.

---

٨. «وَ لَقدْ کُنتُ أَتَّبِعُهُ اتّباعَ الفَصیلِ أَثَرَ أُمِّه»، *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٩٢.

٩. *علی از زبان علی*، ص٨٠، به نقل از *نهج البلاغه*، خطبهٔ ٢١٠.

١٠. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٩٢.

١١. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٣٩.

١٢. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ٧١.

١٣. *فرهنگ معین*، ج ١، ص ١٢.

مشرکان مکه آهنگِ کشتن پیامبر (صلّی الله علیه و آله) را کردند و از هر قبیله جوانی دلیر با شمشیری بُرنده برگزیده شد تا شب‌هنگام بر محمد (صلّی الله علیه و آله) درآیند و یکباره شمشیر خود را بر او زنند تا فردی خاص کشندهٔ او نباشد، امّا علی (علیه السلام) به خواست رسول خدا در بستر ایشان آرمید:

﴿وَمِنَ النّاسِ مَن يَشرِی نَفْسَهُ ابتغاءَ مرضاتِ الله﴾[۱٤]

از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد.

آیهٔ فوق دربارهٔ این ایثار فرود آمد.

علی (علیه السلام) تا پایان زندگانی پیامبر (صلّی الله علیه و آله) بارها جان خود را سپرِ جانِ پیامبر (صلّی الله علیه و آله) نموده و خود می‌گوید:

> من دمی معارض فرمان خدا و رسول او نبودم و به جانِ خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) را یاری نمودم؛ آنجا که دلیران واپس خزیدند و گامها برگردیدند.[۱۵]

٦ـ زیباترین ارتباط با خدا

ارتباط بندگان با معبود همواره یکسان نیست. تضرّع و زاری به هنگام گرفتاری یا شکرگزاری به گاه روا شدن حاجت در بسیاری از مردمان نهادینه شده است. برخی تنها هنگام گرفتاری به خدا پناه می‌آورند و گروهی دیگر نیز عبادت را با عادت در هم آمیخته‌اند و برای رفع تکلیف و فرار از دوزخ ارتباطی با معبود برقرار می‌کنند و این با حقیقت عبادت سازگار نیست. حقیقت عبادت طاعتِ خدا و چشم‌پوشی از غیر اوست؛ یعنی ارادهٔ الهی را جایگزین ارادهٔ خود کردن؛ همان‌گونه که برده در برابر مولای خود هیچ اراده و مالکیتی ندارد.

علی (علیه السلام) عابدان را چنین توصیف می‌کند:

> مردمانی خدا را به امید بخشش پرستیدند؛ این پرستشِ بازرگانان است. و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند و این عبادت بردگان است. و گروهی وی را برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است.[۱٦]

امام خمینی (ره) پس از بیان ناتوانی عرفا و فلاسفه و الاهیون در مقام شناخت حقیقت علی (علیه السلام) می‌گوید:

> پس اولیٰ آن است که از این وادی بگذریم و بگوییم علی بن ابی‌طالب فقط بندهٔ خدا بود و این بزرگ‌ترین شاخصهٔ اوست که می‌توان از آن یاد کرد.[۱۷]

علی (علیه السّلام) به مقام بزرگی رسیده است و تنها اوست که خدا را نه برای به دست آوردن منفعتِ بهشت یا دور کردن ضررِ دوزخ می‌پرستد. او خود در این باره می‌گوید:

إلهی ما عَبَدتُکَ طَمَعاً فی جَنَّتِکَ و لاخَوفَاً مِن نَارِکَ، بَل وَجَدتُکَ أهلاً لِلْعِبادَةِ.[۱۸]

---

۱٤. بقره/۲۰۷.

۱۵. *نهج البلاغه*، حکمت ۱۹۷.

۱٦. *نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.*

۱۷. چشمهٔ *خورشید*، ص ۱۸، به نقل از *صحیفهٔ نور*، ج ۱٤، ص ۲۲٤.

خدایا، من تو را به طمع بهشت یا ترس از جهنم عبادت نمی‌کنم، بلکه تو را سزاوار پرستش یافته‌ام.

ثمرهٔ ارتباط حقیقی با معبود، یقین به مبدأ هستی است و امام می‌فرماید:

مٰا شَکَکتُ فی الحقِّ مُذ أُرِیته.

از آن زمان که حق به من نشان داده شده است هرگز در آن شک نکرده‌ام.

و در خطبهٔ ۲۲ *نهج البلاغه* می‌خوانیم:

من به پروردگار خویش یقین دارم و در دین و آیین خود هرگز گرفتار شک و تردید نشده‌ام.

۷ـ زیباترین صبر

صبر و بردباری به هنگام توانایی زیبنده است و شجاعت علی (علیه السلام)، که زبانزد عرب است، برای تحکیم توحید به صبر و بردباری تبدیل می‌شود و آن‌گاه که حقِّ او را به تاراج می‌برند می‌اندیشد و صبر پیشه می‌سازد:

ژرف بیندیشیدم که چه باید کرد و از این دو کدام شاید؟ با دستِ تنها بستیزم یا صبر پیش گیرم و از ستیز بپرهیزم؟ ... به صبر گراییدم حالی که دیده از خار غم خسته بود و آوا در گلو شکسته، میراثم ربودهٔ این و آن و من بدان نگران.[۱۹]

علی (علیه السّلام) در دوران حکومت خود نیز گرفتار مردمی می‌شود که نافرمانی می‌کنند و امام علی (علیه السلام) با آنکه می‌داند چگونه باید آنان را با زور سامان دهد، اما بار دیگر به صبر می‌گراید و چنین می‌گوید:

شما از عهدهٔ کار خود برنمی‌آیید؛ چگونه کار دیگری را برایم کفایت می‌نمایید؟ اگر پیش از من رعیت از ستم فرمانروایان می‌نالید، امروز من از ستم رعیت خود می‌نالم. گویی من پیرو و آنان پیشوا، من محکوم و آنان فرمانروا.[۲۰]

۸ـ زیباترین تربیت

امام که خود در مکتب وحی و پیامبر خدا پرورش یافت به دگرسازی جامعه‌ای همت گمارد که آثار آن تا امروز نمایان است. مهم‌ترین تربیتهای امام علی (علیه السلام) را می‌توان چنین فهرست کرد:

---

۱۸. *نهج السعادة، ج ۸، ص ۷.*

۱۹. *نهج البلاغة*، خطبهٔ ۳.

۲۰. *نهج البلاغة*، حکمت ۲۶۱.

الف) افزون بر تربیت امام حسن و امام حسین (علیهما السّلام) که سرور جوانان بهشت‌اند و حضرت زینب و ام‌ّکلثوم که الگوی زنان هستند، سایر فرزندان خود را نیز با دقّت خاصی پرورش می‌داد و برای روح و جسم آنان دستور العمل صادر می‌فرمود؛ چنان‌که به فرزندش محمد حنفیّه سفارش کرد:

اگر کوهها از جای کنده بشود، جای خویش بدار! دندانها را بر هم فشار و کاسهٔ سر را به خدا عاریت سِپار، پای در زمین کوب و چشم خویش بر کرانه سپاه نِه، بیم بر خود راه نده و بدان پیروزی از سوی خداست.[21]

ب) تربیت یارانی مانند کمیل بن زیاد، مقداد، ابوذر و سلمان؛

ج) تربیت مدیرانی همچون مالک اشتر، هاشم مِرْقال و ... آن‌چنان که کادر امام علی (علیه السلام) از مدیران زمان پیامبر کارآزموده‌تر بودند؛

د) **تربیت عمومی**: نوع دیگری از دگرسازی امام علی (علیه السلام) سخنان و سیرهٔ ایشان است که برای همهٔ بشریت، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، به یادگار مانده است. (توضیح بیشتر آنچه به تربیت مربوط است در مباحث آیندهٔ «آشنایی با محتوای نهج البلاغه» و نیز درس «تعلیم و تربیت اسلامی» خواهد آمد.)

۹ـ زیباترین آموزش

آموزش یعنی یاد دادن و راهنمایی کردن تا نادانسته‌ها کنار رود و آدمی دانا گردد. امام افزون بر پرورش و تربیت مردمان، به یاد دادن نیز توجهی ویژه داشت و آموزش ایشان، چونان تربیت وی، تنها به فرزندانش محصور نماند، بلکه طریقهٔ یاد دادن را به همگان تعلیم داد و برای مدیرانْ آموزشی خاص داشت. نامه‌های امام علی (علیه السلام) به فرمانداران ظرافتهای نهفته‌ای دارد که با تأمل آشکار می‌گردد.

علی (علیه السلام) هدف آموزش را مهم می‌داند و می‌فرماید:

«خُذُوا مِنَ العلمِ مٰا بَدٰا لَکُم و إیّاکُم أَنْ تَطلُبُوهُ لِخصٰالٍ أَربَع: لِتُبٰاهُوا بِهِ العُلَمٰاءَ، أو تُمٰارُوا بِه السُّفَهٰاءَ أو تُرٰاؤُوا به فِی المَجٰالِسِ، أو تَصرِفُوا وُجُوهَ النّٰاسِ إِلَیکُم لِلتَّرَؤُّس.»[22]

آنچه از دانش برای شما آشکار شد فراگیرید، ولی مبادا که آن را برای این ویژگیها بجویید: به وسیلهٔ آن با دانشمندان رقابت کنید یا با نادانان بستیزید یا در مجلسها خودنمایی کنید یا برای ریاست‌طلبی مردم را متوجه خود کنید.

در دیدگاه امام علی (علیه السلام) آموختن ارزش است و هدف باید فراگرفتن دانش باشد و دانشی که به خودنمایی و ... بینجامد پذیرفتنی نیست. بر همین اساس موادّ درسی و اهمیت آن را به پدر فرزدق، شاعر معروف عرب، که به آموزش شعر به فرزندش همّت گمارده بود گوشزد کرده و فرموده است:

به وی قرآن بیاموز که برایش از شعر بهتر است.[23]

آموزشهای امام تنها به بیان اهمیت آموزش و اولویتهای مواد درسی خلاصه نمی‌شود، بلکه امام با نامه‌های خود وظایفی همچون چگونگی گرفتن مالیات و راههای هزینه کردن آن و ... را، که تا آن روز سابقه نداشته است، به مدیران تعلیم داده است؛[24] وظایفی که امروزه نیز عمل به آن باعث شکوفایی جامعه خواهد شد.

---

۲۱. *نهج البلاغة*، خطبهٔ ۱۱.

۲۲. *الإرشاد*، شیخ مفید، ج ۱، ص۲۳۰.

۲۳. شرح *نهج البلاغه*، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۱.

امام در نامهٔ خود به فرماندار مکّه وظایف فرهنگی فرماندار را آموزش می‌دهد و روشهای مختلف آموزش را به او یاد می‌دهد. در این نامه پاسخ به سؤالات، آموزش نادانها و گفتگو با دانشمندان از وظایف مدیران شمرده شده است.[۲۵]

مولا تنها به کلّی‌گویی نمی‌پردازد و آموزشهای او از آن جهت زیباست که کاربردی است؛ چنانچه روشهای مختلف آموزش و آداب آموختن[۲۶] را بیان می‌کند و حتی از تشویق کردن[۲۷] و بیان زمانِ تدریس[۲۸] فروگذار نمی‌کند. فهرستی از این آموزشها در سیاستهای فرهنگی مولا در درسهای آینده خواهد آمد.

۱۰ـ زیباترین کلمات و سخنان

کلام علی (علیه السلام) جلوه‌ای از جلوه‌های آن وجود یگانه و قالبی است که در آن معارف بلند امام ظهور یافته است؛ و چشمهٔ خورشید است که خاکیانِ محروم و مهجور را راه نموده است.[۲۹]

علی (علیه السلام) سرآمد سخنوران است و کلام او نه تنها دوستان، که دشمنان او را نیز به شگفتی واداشته است. معاویه بارها سخن او را ستوده و برخی چون جاحظِ عثمانی‌مذهب به جمع‌آوری سخنان امام همّت گمارده‌اند. فراز زیبای «دونَ کلامِ الخالقِ و فَوقَ کلامِ المَخلُوقینَ»[۳۰] (پایین‌تر از سخن آفریدگار و برتر از سخن همهٔ آفریدگان) در توصیف کلام علی (علیه السلام) است.

سیّدِ رضی دانشمندی است که حدود هزار سال پیش مجموعه‌ای از سخنان و نامه‌های امام علی (علیه السلام) را گزینش کرد و با نام *نهج البلاغه* منتشر نمود. این کتاب، که از زیبایی و جامعیت ویژه‌ای برخوردار است، به حق «أخ القرآن» نامیده شد و دانشمندان شیعه و سنّی را واداشت که با شرح و ترجمه و ... پیرامون آن سخن گویند و نگاشته‌های فراوانی را به یادگار نهند.

بهترین توصیف سخنِ امیر بیان از آنِ خودِ اوست که فرمود:

إنّا لَأُمَراءُ الکَلامِ وَ فینا تَنَشَّبَت عُرُوقُه و عَلینا تَهَدَّلَت غُصُونُه.

ما امیران گفتاریم. ریشه‌های درخت تناور سخنوری در ذهن ما جای گرفته و شاخه‌هایش بر سر ما سایه افکنده است.[۳۱]

زیبایی سخنان علی (علیه السلام) تنها در شیوهٔ بیان آن حضرت نیست، بلکه سخنان نیکوی او آرامش بخشِ وجدانهایی است که در پیِ انسانیت راهها پیموده‌اند و دل آرام نیافته‌اند.

آری کلام علی (علیه السلام) بر دل می‌نشیند و پس از کلام وحی زیباتر از سخنان وی یافت نمی‌شود؛ زیرا اندک فاصله‌ای بین علم و عمل مولا یافت نمی‌شود؛ و چه زیبا فرموده است:

---

۲٤. بنگرید: *نهج البلاغه*، نامهٔ ۵۳، *إرشاد القلوب*، ص ۳۲۱.

۲۵. *نهج البلاغه*، نامهٔ ٦۷.

۲٦. برای نمونه بنگرید به: *غرر الحکم*، ح ۱۰٦۷۸ و ۵۵۹۵.

۲۷. برای نمونه بنگرید به: *الغارات*، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲۸. برای نمونه بنگرید به: *شرح نهج البلاغه*، ابن ابی‌الحدید، ج ٤، ص ۱۰۹.

۲۹. *چشمهٔ خورشید*، ص ٤۲.

۳۰. *شرح نهج البلاغه*، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲٤.

۳۱. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۳۳.

اَیُّهَا النّاسُ، إِنّی وَ اللّهِ ما أَحُثُّکُم عَلی طاعَةٍ إِلّا وَ أَسبِقُکُم إِلَیها وَ لا أَنهاکُمْ عَن مَعصِیَةٍ إِلّا وَ أَتَناهی قَبلَکُم عَنها.[۳۲]

مردم به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم مگر اینکه پیش از شما خودم به آن عمل می‌کنم و شما را از معصیتی نهی نمی‌کنم مگر اینکه پیش از شما خود از آن کناره‌گیری می‌کنم.

چکیدهٔ درس

۱ـ سخن گفتن از امام علی (علیه السلام) سخن از دیروز نیست، بلکه موضوع امروز ماست. امروزه در همهٔ عرصه‌ها از عبادت و تربیت گرفته تا سیاست و عدالت توجه به اندیشه و گفتار حضرت اجتناب‌ناپذیر است.

۲ـ شناخت زیباییهای علی (علیه السلام) بسیاری را شیفتهٔ ژرف‌اندیشی او در رفتار و گفتار کرده است.

۳ـ بهره‌مندی از بهترین آموزگار، یعنی شخصِ رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، موهبتی الهی نسبت به امام علی (علیه السلام) است که دیگران را در آن انبازی نیست.

٤ـ یکّه‌تازی و سبقت نمادی از زیبایی است و علی (علیه السلام) در اسلام‌آوردن پیشتازِ عرصه است.

٥ـ از جان گذشتن از بالاترین درجات ایثار به شمار می‌رود که به عنوان برگ درخشان دیگری در کارنامهٔ امام علی (علیه السلام) جلوه‌گر است. آنگاه که مشرکان مکّه اندیشهٔ قتل رسول خدا را در سر می‌پروراندند همو بود که گوهرِ جان خویش را در این راه نهاد و به یاری دین خدا شتافت.

٦ـ عبادت عبارت است از طاعت خدا و چشم‌پوشی از غیر. بزرگ‌ترین ویژگی امام آن است که او، بسان آزادگان، تنها خدا را بنده بود. نتیجهٔ این ارتباط حقیقی یقین به مبدأ هستی است.

۷ـ صبر و بردباری نمایانگر جلوهٔ دیگری از زیباییهای وجودی آن حضرت است. تحکیم توحید امام را بر آن داشت تا در موارد بسیاری با وجود برخورداری از شجاعت مثال‌زدنی صبر را پیشهٔ خود سازد و از ستیز بپرهیزد.

۸ـ امام علی (علیه السلام) افزون بر تربیت حَسَنَین و زینب و اُم‌کلثوم (علیهم السلام)، به عنوان اسوه‌هایی برای پسران و دختران، به تربیت یارانی چون کمیل، مقداد، ابوذر و سلمان و مدیرانی چون مالک و هاشم مِرقال پرداخت.

۹ـ آموزشهای کاربردی علی (علیه السلام) نمود دیگری از زیبایی آن حضرت است. نمونه‌هایی از این آموزشها را می‌توان در آدابِ آموختن، تشویق‌کردن، زمانِ تدریس و ... جستجو کرد.

۱۰ـ زیبایی سخن آن حضرت را همین بس که خود به توصیف سخن خویش می‌نشیند و خویش را امیر بیان معرفی می‌کند. *نهج البلاغه*، که گزیده‌ای از گفتار آن حضرت است، گویای این حقیقت است و اندیشمندان بسیاری از شیعه و سنی را شیفته خود ساخته است؛ به گونه‌ای که خود را بر آن داشته‌اند که ترجمه یا شرحی بر آن بنگارند.

۳۲. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۷۵.

پرسشهای پایانی

۱ـ چرا سخن گفتن از امام علی (علیه السلام) دشوار است؟

۲ـ تفاوت امام علی (علیه السلام) با سایر صحابه چگونه است؟

۳ـ با توجه به سنّ کم امام علی (علیه السلام) چگونه می‌توان پذیرفت که ایشان اوّلین مرد مسلمان باشد؟

٤ـ عابد در نگاه امام علی (علیه السلام) بر چه گروههایی اطلاق می‌شود؟

۵ـ تربیت امام علی (علیه السلام) در عصر کنونی چگونه است؟

٦ـ امام علی (علیه السلام) فراگیری دانش را در ٤ مورد نادرست می‌دانند. آن موارد کدام‌اند؟

پژوهش

۱ـ با استفاده از *نهج البلاغه* زیباییهای دیگر علی (علیه السلام) را بررسی کنید.

۲ـ در جهان امروز چگونه می‌توان به علی (علیه السلام) اقتدا کرد؟

۳ـ با توجه به معصوم بودن امام آیا می‌توان او را اسوهٔ خود معرفی کرد؟ چرا؟

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ دوم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسۀ دوم

پیشینۀ سخنان امام علی (علیه السلام)

اهداف

آشنایی با:

- ✓ نگاشته‌های سخنان علی (علیه السلام) پیش از تدوین *نهج البلاغه*؛
- ✓ مؤلفان کلام علی (علیه السلام)؛
- ✓ راز ماندگاری *نهج البلاغه*؛
- ✓ برخی منابعی که احتمال دارد سید رضی از آنها بهره برده باشد.

پیشینۀ سخنان امام علی (علیه السلام)

امیر بیان، علی (علیه السلام)، در روزگاری سخن می‌گفت که مردمان شیفتۀ سخنان زیبا بودند و چه بسیار از متون بلند و زیبای عربی، مانند معلّقات سبع، که در گذر زمان همچنان محفوظ مانده و امروز در دسترس ما است.

سخنان علی (علیه السلام)، که به تعبیر استاد طباطبائی[1] دارای دو ویژگی نیک سخن گفتن و سخنِ نیک گفتن است، از همان آغاز مورد توجه قرار گرفت و همگان را به تحسین و تمجید واداشت.[2] چندان‌که عبیدالله بن زیاد، حادثه‌ساز جریان کربلا و دشمن سرسخت اهل‌بیت (علیهم السلام)، در تحسین زینب (سلام الله علیها) سخن به مدح او گشود و گفت: «سخن به سجع می‌گوید؛ پدرش نیز سخنان مسجّع می‌گفت».[3]

رویکرد به سخنان علی (علیه السلام)، *نهج البلاغه* (راهِ رسا سخن گفتن) را در قرن چهارم به ارمغان آورد. این اثر ماندگار، که سید رضی آن را تدوین کرد، تا به امروز پابرجاست و آثار بسیار گران‌بهایی پیرامون آن جمع‌آوری و تدوین شده است. اما پرسشی که فرا روی ماست آن است که چرا *نهج البلاغه* با فاصله‌ای بیش از سیصد سال از زمان امام علی (علیه السلام) تدوین شده و مصادر و منابعی که سید رضی (ره) از آنها بهره برده است کدام‌اند؟

در پاسخ باید بگوییم *نهج البلاغه* اولین کتاب پیرامون سخنان علی (علیه السلام) نیست و نگاشته‌های بسیاری بوده است که سخنان علی (علیه السلام) را فراهم آورده‌اند و اکنون برخی از آنها موجود است و نام بسیاری از کتابهای دیگر در مراجع کتاب‌شناختی ما به چشم می‌خورد. در این درس به دو موضوع می‌پردازیم:

۱ـ کتابهایی که پیش از *نهج البلاغه* تنها سخنان علی (علیه السلام) را جمع‌آوری کرده‌اند؛

۲ـ کتابهایی که پیش از *نهج البلاغه* در بر دارندۀ سخنان علی (علیه السلام) و دیگران بوده‌اند.

---

۱. *دانشنامۀ امام علی (علیه‌السلام)*، مقالۀ سید کاظم طباطبائی، ج۱۲، ص۹۶.

۲. *نهج البلاغه*، ترجمۀ سید جعفر شهیدی، مقدمۀ مترجم، ص«یط».

۳. همان.

۱ـ کتابهایی که پیش از نهج البلاغه تنها سخنان علی (علیه السلام) را جمع‌آوری کرده‌اند؛

علی (علیه السلام) در سال ۳۵ هجری به خلافت رسید و پذیرش منصب رسمی خلافت زمینهٔ بیان سخنان و انتشار نگاشته‌هایی شد که پیش از آن ممکن نبود و می‌توان گفت که تمامی آثار حدیثی علی (علیه السلام)، به جز اندکی،[٤] رهاوردِ دوران خلافت ایشان است. اینک به معرفی برخی از آثاری که تا زمان تدوین *نهج البلاغه* (سال ٤۰۰ هجری) سخنان امام علی (علیه السلام) را جمع‌آوری کرده‌اند می‌پردازیم.[٥] مبنای ما در تقسیم‌بندی قرنها، سالِ درگذشت مؤلفان آن است نه سال نگارش کتابهای تدوین شده.

الف) قرن اوّل

در سدهٔ اول و از همان آغازینْ ایام حکومت امام علیه السلام برخی را شوق نوشتن در سر بود و هر چند از نگاشته‌های آنان به عنوان **کتاب** یاد نشده است، به هر حال نوشته‌ای داشته‌اند که در آن سخنان امام علی (علیه السلام) را گرد هم آورده‌اند.

۱ـ حارث هَمْدانی

کتابی به حارث هَمْدانی منسوب نیست، اما او را نخستین کسی می‌دانند که کلمات علی (علیه السلام) را تدوین کرد.[٦] حارث بن عبدالله همْدانی (م ٦٥ ه) از یاران امام علی (علیه السلام) و از شیعیان نخستین به شمار می‌رود. وی دانش فراوانی داشت و از فقیه‌ترین مردم و آشناترین افراد به احکام ارث بود و این دانش را از امام علی (علیه السلام) آموخته بود.[٧] حسنین (علیهما السلام) کلمات امام را از وی سؤال می‌کردند و مردمان را به او ارجاع می‌دادند.[٨]

روزی علی (علیه السلام) برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «چه کسی دانشی را با یک درهم می‌خرد؟» حارث اعور (یک‌چشم) کاغذهایی را به یک درهم خرید و آنها را نزد علی (علیه السلام) آورد. ایشان هم دانش فراوانی در آنها نگاشت. بعدها که برای مردم سخنرانی می‌کرد فرمود: «ای اهل کوفه، نیمه‌مردی[٩] بر همهٔ شما پیشی گرفت».[١٠]

---

٤. ر.ک: *نهج السعادة*، ج۱، ص۳۲ـ۱۷.

٥. این قسمت با استفاده از مقالهٔ «تدوین *نهج البلاغه* و پیشینهٔ آن» اثر استاد مهدوی راد در کتاب *آشنایی با نهج البلاغه* و نیز «*شناخت مؤلفان کلام علی علیه السلام*» اثر استاد دلشاد تهرانی در کتاب *چشمهٔ خورشید* تهیه شد.

٦. *بهج الصباغه*، محمد تقی شوشتری، ج۱، ص۲۳.

٧. *دانشنامهٔ امام علی (علیه‌السلام)*، مقالهٔ سید کاظم طباطبائی، ج۱۲، ص۹۰.

٨. *آشنایی با نهج البلاغه*، جمعی از نویسندگان، ص۱۷، به نقل از *الطبقات الکبری*، ج٦، ص١٦٩.

٩. چون حارث یک چشم سالم داشت امام علی (علیه‌السلام) این تعبیر را دربارهٔ وی به کار گرفت.

١٠. *دانشنامهٔ امام علی (علیه‌السلام)*، مقالهٔ سید کاظم طباطبائی، ج۱۲، ص۹۰ به نقل از *الطبقات الکبری*، ج٦، ص١٦٨.

توجه حارث به سخنان امام (علیه السلام) سبب شد مردمان به وی مراجعه کنند. ابواسحاق سبیعی می‌گوید:

امام (علیه السلام) خطبه‌ای خواند که مردم از زیبایی و اوج کلام وی در عظمت خداوند شگفت‌زده شدند. به حارث گفتم: آن را به خاطر سپرده‌ای؟ گفت: نگاشته‌ام؛ پس بر ما املا کرد.[۱۱]

۲ـ أصبغ بن نباته

أصبغ بن نباته تمیمی از یاران ویژهٔ أمیرالمومنین علی (علیه السلام) و از معتمدان آن حضرت است[۱۲] و در نقل حدیث او را به کثرت نقل، استواری در نقل، وثاقت و اتفاق ستوده‌اند. أصبغ می‌گوید:

از مواعظ علی بن أبی‌طالب صد فصل به خاطر سپردم و از خطابه‌هایش گنجهایی که بازگویی آنها جز فزونی و گستردگی نیاورد.[۱۳]

نامهٔ علی (علیه السلام) به مالک اشتر، که منشور کارگزاران است، و نیز وصیت مولا به امام حسن (علیه السلام) را، که منشور تربیت اسلامی است، وی گزارش کرده است.[۱٤]

۳ـ خُطَبُ أمیرِالمُؤمنین عَلی المَنابر فی الجُمَع و الأعیاد

این کتاب تألیف أبوسلیمان زید بن وهب جُهَنی کوفی (م ٩٦ ه) است. وی از بزرگان تابعین و راویان معتمد و موثق سنی و از رجال *صحاح ستّه* بوده است. زید بن وهب ساکن کوفه بود و در سپاهی که برای نبرد با خوارج اعزام شد، همراهی امام (علیه السلام) را برگزید.[۱٥]

ب) قرن دوم

۱ـ کتاب الخُطَب

این کتاب تألیف أبوإسحاق ابراهیم بن حَکَم فِزاری، از اصحاب ویژهٔ ائمه (علیهم السلام) در اواخر قرن دوم هجری، است.[۱٦] نجاشی از وی یاد کرده و نوشته است: «لَه کُتُبٌ منها ... *کتابُ الخُطَب*». شیخ طوسی در یادکرد وی نام کتاب او را *کتابُ خُطَبِ علی (علیه السلام)* می‌داند.[۱۷]

---

۱۱. *الکافی*، ج۱، ص۱٤۱، ح۷.

۱۲. *دانشنامهٔ أمیرالمؤمنین (علیه‌السلام)*، ج۱۲، ص٦۹.

۱۳. *آشنایی با نهج البلاغه*، جمعی از نویسندگان، ص۱۸، به نقل از *بحار الانوار*، ج٤۱، ص۱٤٦.

۱٤. *رجال النجاشی*، ص۸.

۱٥. چشمهٔ *خورشید*، ص٩٤ به نقل از *الطبقات الکبری*، ج٦، ص۱۰۲ـ۱۰۳.

۱٦. چشمهٔ *خورشید*، ص۹۷.

۱۷. *آشنایی با نهج البلاغه*، جمعی از نویسندگان، ص۱۹، به نقل از *الفهرست*، ص ۳۵.

۲ـ خُطَبُ أميرالمؤمنين (عليه السلام)

این کتاب تألیف أبومحمد مسعَدةُ بنُ صَدَقه عبدی از شاگردان امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) است. او را از راویان سنی می‌دانند که برخی رجالیان شیعه وی را از ثقات اصحاب دانسته‌اند.[۱۸] سیّد هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ه) بارها در *البرهان فی تفسیر القرآن* از کتاب *خُطَبُ أميرِالمؤمنين* روایت نقل کرده است و همین نشان می‌دهد که این کتاب تا زمان وی موجود بوده است.[۱۹]

کتاب دیگری نیز با نام *خُطَبُ أميرِالمؤمنين المرويةُ عن الإمامِ الصّادق (عليه السلام)* از آنِ مسعدة بن صدقه وجود داشته که ابوروح فرج بن فروه آن را روایت می‌کند.

در قرن دوم کتابی به نام *خُطبَةُ الزهراء* اثر لوط بن یحیی، معروف به أبومِخْنَف (م ۱۵۷ ه)، نیز گزارش شده است. این کتاب نیز، بنا بر آنچه در پایان کتاب آمده است، خطبهٔ امام علی (علیه السلام) است که به «**الزهراء**» شهرت داشته و ابن عبدربِّه در *العِقْد الفريد* هم آن را نقل کرده است؛ بنابراین نباید در پایان *خطبةُ الزهراء* از عبارت «علیها السلام» استفاده کرد.[۲۰]

ج) قرن سوم

۱ـ خُطَبُ عليٍ

این اثر تالیف أبوالحسن علی بن محمد بغدادی (م ۲۲۵ ه)، مشهور به مدائنی، از تاریخ‌نگاران پرآوازهٔ جهان اسلام است. ابن‌ندیم از کتاب *خُطَبُ علی* وی یاد کرده است و در عنوان دیگری کتاب *خُطَبُ عليٍّ وَكتُبه إلى عُمّاله* را نیز به وی نسبت داده است که نامه‌های حضرت را هم در بر می‌گیرد.[۲۱]

۲ـ خُطَبُ أميرِالمُؤمنين (عليه السلام)

این کتاب تألیف أبوالخير صالح بن أبی‌حمّاد رازی از یاران امام جواد، امام هادی و امام عسگری (علیهم السلام) است. نجاشی در شمارش نگاشته‌های وی می‌نویسد: «*كتابُ خُطَبِ أميرِالمُؤمِنين (عليه السلام)*».[۲۲]

۳ـ خُطَبُ أميرالمُؤمنين (عليه السلام)

إسماعیل بن مهران کوفی از راویان معتمد و موثق امام رضا (علیه السلام) است که کتاب *خطب أميرالمؤمنين (عليه السلام)* را تألیف نموده است.[۲۳]

٤ـ خُطَبُ أميرالمُؤمنين (عليه السلام)

---

۱۸. *رجال الطوسی*، ص١٤٦ به نقل از *نقد الرجال*، ج٤، ص٣٦٨.
۱۹. چشمهٔ *خورشید*، ص، ٩٤ به نقل از *الذریعه*، ج۷، ص۱۹۱.
۲۰. *مصادرُ نهج البلاغه و أسانيدُه*، ج۱، ص۵۳.
۲۱. *آشنایی با نهج البلاغه*، جمعی از نویسندگان، ص۲۱.
۲۲. *رجال النجاشی*، ص۱۹۸.
۲۳. *رجال النجاشی* ، ص٢٦.

یکی دیگر از تدوین‌کنندگان خطبه‌های امام علی (علیه السلام) در قرن سوم، عبدالعظیم بن عبدالله علوی حسنی (م ۲۵۰ ه) است. وی از محدثان و راویان ارزشمند و بلندآوازهٔ شیعی است که از امام جواد و امام هادی (علیهما السلام) روایت نقل می‌کند و نقل روایت او از امام رضا (علیه السلام)[۲٤] را صحیح نمی‌دانند.[۲۵] حضرت عبدالعظیم از ستم حاکمان عباسی گریخت و پنهانی در شهرری زندگی کرد و با برخی از شیعیان ارتباط داشت و سرانجام در همان مکان درگذشت. نجاشی آثار وی را برشمرده که از آن جمله کتاب *خُطَبُ أمیرِالمؤمنین (علیه السلام)* است.[۲٦]

۵ـ مِأةُ کلمه

این کتاب از کتابهای مشهوری است که دانشمند سنّی أبوعثمان عمرو بن بحر، معروف به جاحظ (م ۲۵۵ ه)، تألیف کرده است. وی که معتزلی بود و گرایش عثمانی داشت و قرن سوم در ادبیات و کلام پرآوازه بود، با شگفتی تمام صد سخن از کلمات امام علی (علیه السلام) را برگزید و همواره از آن سخنان یاد می‌کرد و به شاگرد خود أحمد بن طاهر می‌گفت:

> أمیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را صد کلمه‌ای است که هر کدام از آنها با هزار کلمه از کلمات ادیبان عرب برابری می‌کند.[۲۷]

کتاب *مأةُ کلمة* بارها ترجمه و شرح شده است. *مطلوبُ کلِّ طالبٍ* عنوان ترجمه و شرحی است که رشید وطواط در قرن ششم بر کتاب جاحظ نگاشت و تمامی آن را با رباعیهای خود به نظم درآورد.

٦ـ رسائل أمیرالمؤمنین و أخباره و حروبه

این کتاب تألیف أبوإسحاق إبراهیم بن محمد ثقفی کوفی (م ۲۸۳ ه) است. وی ابتدا زیدی بود و پس از آن به امامیه گروید و از کوفه به اصفهان، که در آن روزگار مردمش از شیعه به دور بودند، هجرت کرد و به نشر فرهنگ شیعی و علوی پرداخت.

نجاشی آثار بسیاری برای وی بر می‌شمرد که *رَسائلُ أمیرِالمؤمنینَ وَأخبارُه* از آن جمله است.[۲۸] شیخ طوسی در *الفهرست* خود از کتاب او با نام *رَسائلُ أمیرِالمؤمنین و أخبارُه و حُروبُه* یاد می‌کند.[۲۹]

---

۲٤. *مَنْ لا یحضرُهُ الفَقیه*، ج۲، ص۸۰.
۲۵. *قاموس الرجال*، ج۵، ص۳۷٤؛ *معجم رجال الحدیث*، ج۱۰، ص٤۹.
۲٦. *رجال النجاشی*، ص۲۷٤.
۲۷. *دانشنامهٔ امام علی (علیه‌السلام)*، ج۱۲، ص٤۷۲.
۲۸. *رجال النجاشی*، ص۱۷.
۲۹. *الفهرست*، ص۳۷.

د) قرن چهارم

۱ـ مَجمُوعةُ حِکَم

این کتاب به ابوبکر محمدُ بنُ حسنِ بنِ دُرَید أَزْدی، معروف به **ابن‌دُرَید** (م ۳۲۱ ه)، منسوب است که با عنوان **شیخ الأدب** او را ستوده‌اند و کتاب *الجَمْهُرَةُ فی اللغه* او از مهم‌ترین و کارآمدترین متون لغوی است.[۳۰]

کارِلْ بروکِلمان از مجموعه‌ای یاد می‌کند که ابن‌دُرید کلمات علی (علیه السلام) را در آن گرد آورده است. او نام این کتاب را چنین می‌نگارد: *مَجموعةُ حِکمٍ جَمَعهٰا ابنُ‌دُرید*، و نسخه‌ای از آن را در کتابخانهٔ ملّی پاریس نشان داده است.

۲ـ آثار جَلودی

عبدالعزیز یحیی أزدی بصری معروف به جَلودی (م ۳۳۲ ه) از راویان و مورخان بزرگ شیعی و از ثقاتِ اصحاب امام جواد (علیه السلام) است. جَلودی آثار بسیاری از خود برجای نهاد که شماری از آنها دربارهٔ خطبه‌ها و نامه‌های امام علی (علیه السلام) است؛ از آن جمله کتاب *مسند أمیرالمؤمنین (علیه السلام)*، کتاب *خُطبةُ علیٍّ (علیه السلام)*، *کتابُ شِعْرِه (علیه السلام)*، کتاب *ما کان بینَ علیٍّ (علیه السلام) و عثمان مِنْ الکلام*، کتاب *مواعظه (علیه السلام)*، کتاب *رسائلُ علیٍّ (علیه السلام)*، کتاب *ذکر کلامه (علیه السلام) فی الملاحم* و کتاب *الدعاء عنه (علیه السلام)* قابل ذکر است.[۳۱]

۳ـ شرح خطب أمیرالمؤمنین (علیه السلام)

أبوحنیفه نُعْمان بن محمد مغربی تمیمی مصری، معروف به قاضی نعمان (م ۳۶۳ ه)، از فقیهان و قاضیان مصر در روزگار حکومت فاطمیان است. او در ابتدا مالکی بود و سپس به شیعه گروید و کتابهای متعددی نگاشت که کتاب *دعائم الإسلام* از آن میان شهرت بسیاری دارد. وی بر تعدادی از خطبه‌های امام (علیه السلام) شرح نوشت که از آن به *شَرْحُ خُطَبِ أمیرِالمؤمنین (علیه السلام)* یاد شده است.[۳۲]

متأسفانه باید گفت که امروز بنا به بررسیهای انجام شده اثری از کتابهای یاد شده باقی نمانده است و تنها کتاب *مأَةُ کلمه* جاحظ و شاید کتاب ابن‌دُرِید، آن هم در کتابخانهٔ پاریس، در اختیار ما است. به نظر شما چرا آثار یاد شده از بین رفته‌اند و امروزه تنها *مأةُ کلمه* جاحظ و *نهج البلاغه* سید رضی پابرجاست؟

پاسخ به این پرسش راز ماندگاری *نهج البلاغه* را آشکار می‌سازد و پاسخ آن نیز چندان مشکل نیست. آیا نمی‌توان ذوق سرشار سید رضی در گزینش کلمات مولا و رعایت نکات هنری را راز ماندگاری آن دانست؛ همچنان که *مأة کلمه* جاحظ نیز پابرجاست. دقت در این باره اسراری را نیز آشکار خواهد کرد.

۲ـ کتابهایی که پیش از نهج البلاغه در بر دارندهٔ سخنان علی (علیه السلام) و دیگران بوده‌اند.

در این قسمت به معرفی برخی آثاری می‌پردازیم که پیش از سید رضی تألیف شده و افزون بر کلمات مولا سخنان دیگران را نیز آورده‌اند. در این آثار تنها به جمع‌آوری سخنان حضرت پرداخته نشده، بلکه در

---

۳۰. *آشنایی با نهج البلاغه*، جمعی از نویسندگان، ص۲٦.

۳۱. *رجال النجاشی*، ص۲٤۱.

۳۲. *الذریعه*، ج۱۳، ص۲۱۷.

موضوعات گوناگونی، مانند ادبیات، تاریخ، کلام، مواعظ و ...، از کلمات امام (علیه السلام) بهره برده‌اند و خوشبختانه بسیاری از کتابهای این مجموعه دست‌یافتنی است. نام و مشخصات برخی از این آثار چنین است:

الف) قرن سوم

۱ـ وَقعَةُ صِفّین

این کتاب تألیف نَصر بن مُزاحم مِنقَری (م ۲۱۲ ه)، تاریخ‌نگار امامی و عرب‌تبار، است. این کتاب که دربارهٔ پیکار صفین است با ورود امام علی (علیه السلام) به کوفه در رجب سال ۳٦ و خطبهٔ امام آغاز می‌شود و سرانجام به داستان حکمیّت و نیرنگ عمروعاص می‌پردازد. نامه‌ها و خطبه‌های حضرت در بخشهای گوناگون این کتاب دیده می‌شود. نامهٔ امام علی (علیه السلام) به عبدالله بن عباس را نصر بن مزاحم در وقعة صفین آورده است. امام علی (علیه السلام) در این نامه می‌نویسد:

أَمّا بَعدُ فإنَّ المَرءَ قد یَسُرُّهُ دَرکُ ما لَم یَکُن لِیَفُوتَهُ وَ یَسُوءُهُ فَوتُ ما لَم یَکُن لِیُدرِکَهُ.

اما بعد، آدمی را شاد می‌کند دست یافتن بر آنچه از دست او رفتنی نبود و ناخوشنودش می‌سازد از دست شدن آنچه او را به دست آمدنی نبود.[۳۳]

۲ـ إصلاح المنطق

این کتاب از معروف‌ترین آثار أبویوسف یعقوب بن إسحاق مشهور به ابن‌سِکّیت (م ۲٤٤ ه) می‌باشد. وی لغوی، نحوی و راوی ایرانی تبار شیعی است که در ادبیات عرب شهره بود. او معلمِ فرزندان متوکل عباسی را بر عهده داشت و به خاطر محبت شدید به امام علی (علیه السلام) به قتل رسید.[۳٤]

ابن‌سِکّیت در کتابهای مختلف خود از سخنان امام علی (علیه السلام) بهره برده است. وی خطبه‌ای را که مولا پس از بیعت مردم خوانده‌اند در *إصلاح المنطق* آورده است. این خطبه شانزدهمین خطبهٔ *نهج البلاغه* است.

۳ـ البیان و التبیین

این کتاب از کتابهای اصلی در زمینهٔ ادبیات عرب است که جاحظ آن را تألیف کرده است (سرگذشت جاحظ پیشتر گذشت). او در این کتاب از خطبه‌های امام علی (علیه السلام) به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) استفاده کرده است. خطبهٔ شانزدهم، سی و یکم و سی و دوم *نهج البلاغه* را می‌توان در *البیان و التبیین* دید. جاحظ خطبهٔ ۳۱ *نهج البلاغه* را گسترده‌تر از آنچه سید رضی آورده است ذکر می‌کند و با آنکه عثمانی مذهب است، دربارهٔ خطبهٔ ۳۲، که برخی آن را به معاویه نسبت داده‌اند، قضاوت کرده و می‌گوید:

معاویه را که دیده است که در گفتار خود چون زاهدان و عابدان سخنی براند؟

---

۳۳. *پیکار صفین (وقعة صفّین)*، ترجمهٔ پرویز اتابکی، ص۱۵۰؛ *نهج البلاغه*، ترجمهٔ شهیدی، نامهٔ ۲۲.

۳٤. ر.ک: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج۳، ص٦۹٦.

٤ـ عُیونُ الأخبار

این کتاب تألیف أبومحمد عبدالله بن مسلم دینوری، معروف به ابن‌قُتَیبه (م ٢٧٦ ه)، نویسنده، ادیب و اندیشمند عصر عباسی است. وی از نزدیکان متوکل عباسی بود که بسیار شیفتهٔ افکار أحمد بن حنبل و متمایل به نوعی جبرگرایی بود. آرای ابن‌قتیبه از سوی گروهی از سنّیان نقد شده است.[٣٥] شخصیت وی نزد شیعیان هم محبوب نیست. با این همه کتابهای وی مشهور است و کتاب *عُیونُ الأخبار* وی از شهرت خاصی برخوردار است. کتاب *الإمامة و السّیاسه* اثر دیگری است که به وی منسوب است. در این دو کتاب خطبه‌ها و نامه‌های امام علی (علیه السلام) را می‌توان یافت؛ از آن جمله خطبه‌های ١٣،١٤، ٢٧، ٢٨، ٢٩، نامهٔ یک و ...[٣٦] را می‌توان نام برد.

٥ـ أنسابُ الأشراف

این اثر کتابی تاریخی است که تاریخ دوران اسلامی را به گونهٔ تبارشناسی بررسی می‌کند. این کتاب اثر أبوالحسن أحمد بن یحیی معروف به بَلاذُری (م ٢٧٩ ه) است. بلاذری از دانشمندان سنّی است که در تاریخ‌نگاری شهرت ویژه‌ای دارد. خطبهٔ ٣٠ و نامهٔ ٢٢ *نهج البلاغه* را بلاذری در *أنساب الأشراف* روایت کرده است.[٣٧]

در این سده باید از آثار گرانبهایی همچون *الغارات* تألیف أبوهلال ثقفی (م ٢٨٣ ه)، *المحاسن* تألیف أحمد بن محمدبن أبی‌خالد برقی و یا *أخبار الطِّوال* دینوری (م ٢٨٣ ه) و ... نام برد که از گنجایش این بحث خارج است. کتاب *مصادر نهج البلاغه و أسانیده*، تألیف سید عبدالزّهراء حسینی خطیب، مصادر بسیاری را نام برده است.

ب) قرن چهارم

١ـ تاریخُ الأُمَمِ و الرُّسُلِ و المُلُوک

این کتاب تألیف دانشمند سنّی، محمّد بن جریر طبری (م ٣١٠ ه)، است. این کتاب به *تاریخ طبری* شهرت دارد و در آن تاریخ پیامبران و پادشاهان بررسی شده و بخش وسیعی از آن به وقایع و حوادث تاریخ اسلام از زندگانی پیامبر تا رویدادهای سال ٣٠٢ می‌پردازد.[٣٨] طبری در حوادث سال سی و پنج تا چهل هجری بسیاری از کلمات و نامه‌های امام علی (علیه السلام) را ذکر می‌کند که برخی از آنها در *نهج البلاغه* نیست.

٢ـ العِقْدُ الفَرید

این اثر کتاب زیبا و معروفی است که احمد بن عبدربّه، مشهور به ابنُ عَبْدِرَبِّه (م ٣٢٨ه)، در موضوعات گوناگون نگاشته است. ابنُ عبدِربّه ادیب و شاعر مالکی مذهب و ساکن اندلس بوده است. وی نیز کلمات علی (علیه السلام) را در موضوعات گوناگون کتاب خود آورده است. خطبه‌های ١٦، ٢٣، ٢٥، ٣١ و نامه‌های ٢٣ و

٣٥. ر.ک: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج٤، ص٤٤٧.
٣٦. *مصادر نهج البلاغه وأسانیده*: ج١، ص٣٤٤ و ٣٤٥ و ٣٤٩ و ٣٩٠ و ٣٩٧ و ٤٠٥؛ ج٣، ص١٩٤.
٣٧. *مصادر نهج البلاغه وأسانیده*: ج١، ص٤٠٩؛ ج٣، ص٢٤٥.
٣٨. *دانشنامهٔ جهان اسلام*، ج٦، ص٢٢٩.

۳۱ *نهج البلاغه* از جمله مواردی است که پیش از سید رضی مورد توجه ابن عُبدربّه قرار گرفته است. وی به خطبهٔ سوم *نهج البلاغه*، مشهور به خطبهٔ شقشقیه، اشاراتی دارد.[۳۹]

۳ـ المُسترشِد فی الإمامه

این کتاب اثر أبوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی (م ۳۲۹ ه) است. نجاشی از این دانشمند شیعی به بزرگی یاد کرده و می‌نویسد:

جَلیلٌ، مِنْ أصحابنا کثیرُ العلم، حَسَنُ الکلام، ثقةٌ فی الحدیث.[٤٠]

او از معاصران کلینی است، ولی تاریخ دقیق وفات وی مشخص نیست. وی در کتاب *المسترشِد* خود دلایل نقلی، عقلی و تاریخی خلافت أمیرالمؤمنین (علیه السلام) را بیان می‌کند و بسیاری از روایات مناقبِ علی (علیه السلام) را می‌آورد. در این اثر خطبه‌ها و کلمات امام علی (علیه السلام) به فراوانی دیده می‌شود. خطبهٔ دوم *نهج البلاغه* را در *المُسترشد* طبری بنگرید و مقایسه کنید.[٤١]

٤ـ مُرُوج الذَّهَب

مؤلف این کتاب أبوالحسن علی بن حسین مسعودی (م ٣٤٦ ه) است. وی از دانشمندان و مورخان بنام شیعی در سدهٔ سوم و چهارم و از فرزندان عبدالله بن مسعود صحابی بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. او در این کتاب و اثر دیگرش *إثباتُ الوصیّه* بارها از امام علی (علیه السلام) نقل سخن کرده است و هموست که می‌گوید:

مردم چهارصد و اندی خطبه را از حضرت به خاطر سپرده‌اند.[٤٢]

خطبهٔ ۱۵ *نهج البلاغه* در *إثبات الوصیه*[٤٣] و خطبهٔ ۲۵ *نهج البلاغه* با تفاوتی در متن در *مروج الذّهب* وجود دارد.

٥ـ تُحَفُ العُقُول

این اثر تألیف أبومحمد حسن بن علی بن حسین معروف به ابن‌شُعبه حرّانی از فقها و محدثینِ علمای امامیه در سدهٔ چهارم در بغداد است. وی در کتاب ارزشمند *تُحَف العقول عَنْ آلِ الرَّسول* مواعظ، حکمتها و آداب پیامبر و أئمه (علیهم السلام) را جمع‌آوری کرده است. بخش وسیعی از این اثر به سخنان امام علی (علیه السلام) اختصاص دارد.[٤٤] نامهٔ علی (علیه السلام) به مالک اشتر و نیز نامهٔ امام حسین (علیه السلام) در *تُحَف العقول* آمده است. مقایسهٔ متن نامهٔ ۵۳ *نهج البلاغه* با همین نامه در *تُحَف العقول*[٤٥] بر دقت و امانت ابن‌شعبه

---

۳۹. *مصادر نهج البلاغه وأسانیده*: ج۱، ص۳۱۱.
٤٠. *رجال النجاشی*، ج۲، ص۲۸۹.
٤١. *المُسترشد*، ص۳۹۹.
٤٢. *مروج‌الذهب*، ج۲، ص٤۱۹.
٤٣. *مصادرنهج البلاغه وأسانیده*، ج۱، ص۳٥۰.
٤٤. *تحف‌العقول*، از ص ٦۱ـ۲۲٥ .
٤٥. همان، ص۱۲٦.

حرّانی دلالت می‌کند. وی در همین کتاب اعتراف می‌کند که اگر خطبه‌های توحیدی حضرت را جمع‌آوری می‌کرده برابر تمامی کتاب وی می‌شده است؛[46] در حالی که حجم *تُحَف العقول* دو برابر *نهج البلاغه* است! !

دو کتاب از چهار کتاب اصلی شیعه، یعنی *الکافی* تألیف أبوجعفر کلینی (م ۳۲۹ ه) و مَن لا يَحْضُره الفقيه تألیف شیخ صدوق (م ۳۸۱ ه)، نیز در همین قرن تدوین شده و بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌های حضرت را آورده‌اند. دیگر آثار شیخ صدوق، مانند *عُیونُ أخبار الرِّضا (علیه السلام) خصال*، *کمال الدین و تمام النعمه*، *معانی الأخبار*، *أمالی* و ...، آکنده از کلمات مولا است. آثار شیخ مفید (م ٤١٣ ه) و به خصوص کتاب الجَمَل وی منبع مهمی برای بازشناسی سخنان امام علی (علیه السلام) پیش از تدوین *نهج البلاغه* است.

در این میان کتاب *الأغانی* أبوالفرج اصفهانی و *الکامل* مبرّد را، که مؤلفان آنها از اهل سنت هستند، نباید از نظر دور داشت. مراجعه به کتاب ارزشمند *مصادرُ نهج البلاغه و أسانیدُه* و نیز *مستدرک نهج البلاغه* آقای محمودی راهگشاست.

دانشمندان بسیاری در معرفی مصادر *نهج البلاغه* کوشیده‌اند و برخی نیز در این راه به خطا رفته و آثار پس از سید رضی را نیز در زمرهٔ مصادر *نهج البلاغه* آورده‌اند،[47] امّا با این همه تنها می‌توان گفت که دانشمندان فراوانی پیش از شریف رضی به جمع‌آوری سخنان امام (علیه السلام) همت گماردند و البته نمی‌توان حکم کرد که سید رضی از کدامین آثار بهره برده است. وی تنها در هفده مورد نام مصدر خود را ذکر کرده است که عبارت‌اند از:

۱ـ نامهٔ امام به معاویه به نقل از کتاب *الجمل* واقدی (نامهٔ هفتاد و پنج)؛
۲ـ *البیان و التبیین* (تألیف جاحظ)؛
۳ـ خطبهٔ امام علیه السلام در ذی‌قار به نقل از کتاب *الجمل* واقدی
٤ـ *المغازی* (تألیف سعید بن یحیی)؛
۵ـ *المقامات فی مناقب أمیرالمؤمنین* (تألیف إسکافی)؛
٦ـ *المُقتَضَب* (تألیف مُبَرَّد)؛
۷ـ *تاریخ* (تألیف طبری)؛
۸ـ خبرِ ضِرارِ بن ضَمْرِهٔ ضَبابی؛
۹ـ روایت امام باقر علیه السلام؛
۱۰ـ روایت أبی‌جُحَیْفه؛
۱۱ ـ روایت ذِعْلَب یمانی از أحمد بن قُتَیبه از مالک بن دُحْیه؛
۱۲ـ روایت کمیل بن زیاد؛
۱۳ـ روایت نَوْف بِکالی؛
١٤ـ روایت مَسْعَدَة بن صَدَقَة از امام صادق (علیه السلام)؛
۱۵ـ نگاشتهٔ هشام بن محمد بن سائب کلْبی؛
١٦ـ *غریب الحدیث* (تألیف أبوعُبَیْد قاسم بن سلّام)؛
۱۷ـ *ثَعْلَب* (تألیف أحمد بن یحیی بن زید).

---

٤٦. همان، ص٦١.

٤٧. ر.ک: *مصادر نهج البلاغه*، محمد دشتی.

چکیدهٔ درس

۱ـ *نهج البلاغه* نخستین کتاب پیرامون سخنان امام علی (علیه السلام) نیست و نگاشته‌های بسیاری وجود داشته که سخنان مولا را گردآوری کرده‌اند و امروزه نیز برخی از آن نوشته‌ها در دست است.

۲ـ تمامی آثار حدیثی امام علی (علیه السلام)، به جز اندکی، رهاورد دوران خلافت آن حضرت است.

۳ـ حارث بن عبدالله هَمْدانی، از یاران نزدیک امام، نخستین کسی است که سخنان علی (علیه السلام) را تدوین کرد.

٤ـ حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه السلام)، از محدثان و راویان گرانقدر شیعه، جزء اصحاب امام جواد و امام هادی (علیهما السلام) به شمار می‌رود. نجاشی در میان آثار وی به کتاب *خُطَب أمیرالمؤمنین (*علیه السلام*)* اشاره می‌کند.

۵ـ ابوعثمان جاحظ ادیب پرآوازهٔ سنی در قرن سوم با اظهار شگفتی صد سخن از کلمات امام علی (علیه السلام) را در مجموعه‌ای با عنوان *مأةُ کلمه* گردآوری کرده است. این اثر بارها ترجمه و شرح شده است.

٦ـ از میان آثار بی‌شماری که در زمینهٔ گردآوری سخنان امام علی (علیه السلام) به رشتهٔ تحریر درآمده تنها دو کتاب *مأة کلمه* جاحظ و *نهج البلاغه* امام علی (علیه السلام) بر جای مانده است و راز ماندگاری *نهج البلاغه* نیز با تأمل در این دو اثر آشکار خواهد شد.

۷ـ ابن‌شعبهٔ حرّانی صاحب کتاب *تُحَف العُقول عن آلِ الرَّسول* از محدثان و فقهای بزرگ امامیه در سدهٔ چهارم است. وی در کتاب ارزشمند خویش به ذکر خطب، مواعظ و حکمتهای ائمه (علیهم السلام)، از جمله امام علی (علیه السلام)، پرداخته است. وی اعتقاد دارد که تنها خطبه‌های توحیدی حضرت در زمان نگارش *تُحَف العقول* با تمامی کتاب وی (دو برابر *نهج البلاغه*) برابر است.

۸ـ شیخ کلینی در کتاب *الکافی* و شیخ صدوق در کتاب *مَنْ لا یَحْضُرُه الفَقیه* در موارد بسیاری به خطبه‌ها و نامه‌های حضرت اشاره کرده‌اند.

۹ـ کتاب *الجَمَل* شیخ مفید منبع مهمی در زمینهٔ بازشناسی سخنان امام علی (علیه السلام) پیش از تدوین *نهج البلاغه* به شمار می‌رود.

۱۰ـ هر چند منابع بسیاری پیش از *نهج البلاغه* بوده است، ولی نمی‌توان حکم کرد که سید رضی از کدامین اثر بهره برده است. او تنها نام هفده مصدر را در کتاب خود آورده است.

پرسش های پایانی

۱ـ دو عنصری را که سبب پایایی سخنان امام علی (علیه السلام) بود نام ببرید.
۲ـ کدام شخصیت برای نخستین بار نامه‌های امام علی (علیه السلام) به مالک اشتر و امام حسن (علیه السلام) را گزارش کرده است؟
۳ـ *خُطبة الزهراء* تألیف کیست و محتوای آن چیست؟
٤ـ کتاب *رسائلُ أمیرِالمؤمنین و أخبارُه* چه تفاوتی با سایر تألیفات قرن سوم دارد؟
۵ـ نظر جاحظ دربارهٔ خطبه ۳۲ *نهج البلاغه* و چگونگی انتساب آن را به معاویه بیان کنید.
٦ـ راه دسترسی به سخنان امام علی (علیه السلام) در *تاریخ طبری* چگونه است؟
۷ـ سید رضی نام چند مصدر را در *نهج البلاغه* ذکر می‌کند؟

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ سوم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ سوم

زمینه‌های پیدایش نهج البلاغه

مروری بر مباحث پیشین

در درس پیشین با مجموعه‌ای از آثاری که سخنان امام علی (علیه السلام) را جمع‌آوری کرده بودند آشنا شدیم. امروزه از آن میان تنها چند اثر فراروی ماست و از دیگر نگاشته‌ها تنها نامی مانده است. کتاب ماندگاری که سخنان مولی را برگزید و امروزه همگان آن را می‌شناسند و فرهیختگان با آن مأنوس هستند، *نهج البلاغه* است.

پیش از آنکه روزشمار زندگی سیّد رضی ـ خوش‌ذوق‌ترین مؤلف کلمات علوی ـ را بخوانیم به بررسی پاره‌ای از زمینه‌های پیدایش کتاب *نهج البلاغه* می‌پردازیم:

زمینه‌های پیدایش نهج البلاغه

۱ـ سالهای آغازین غیبت کبری

در سالهای آغازین سدهٔ چهارم هجری غیبت صغری به پایان رسید و در سال ۳۲۵ هجری غیبت کبری شروع شد. محروم بودن شیعیان از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آنان را به تلاشی دو چندان واداشت و چه بسیار میراث گرانبهای شیعی که در این دوران رقم خورد.

اهتمام عالمان شیعی در پاس‌داشت میراث حدیثی امامان معصوم (علیهم السلام) کتابهای ارزشمندی همچون: *الکافی*،[۱] *کتابُ مَنْ لا یَحضُرُه الفَقیه*،[۲] *تهذیب الأحکام*،[۳] *الإرشاد*،[٤] *الأمالی*،[٥] و صدها[٦] اثر دیگر را بر فراز آورد. *نهج البلاغه* نیز رهاورد همین دوران است که سال نگارش آن (٤٠٠ ه) با آغاز غیبت کبری کمتر از هشتاد سال فاصله دارد.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ه).

۲. محمد بن علی بن بابویه، معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱ ه).

۳. محمد بن حسن طوسی، (م ٤٦٠ ه).

٤. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نُعمان، (م ٤١٣ ه).

٥. **أمالی** نام کتابهایی است که مؤلّف آن را برای حاضرین در جلسهٔ درس املا می‌کرد و فردی آن را می‌نگاشت. شیخ صدوق و مفید هر دو دارای کتاب أمالی هستند.

٦. ر.ک: *الفهرست* شیخ طوسی.

۲ـ تحولات سیاسی مناسب

بنابر آنچه جُرجی زیدان ـ دانشمند معروف مصری ـ در کتاب *تاریخ آداب اللغة العربیه*[۷] نگاشته است دوران حکومت عباسیان، که از سال ۱۳۲ هجری آغاز شده است، به چهار بخش تقسیم می‌شود. سومین بخش آن، یعنی سالهای ۳۳٤ تا ٤٤۷ هجری دورانی است که *نهج البلاغه* در آن پدید آمده است. مهم‌ترین ویژگی این دوران اقتدار وزرای شیعی‌مذهب آل بویه است که از ناتوانی خلفای عباسی بهترین بهره را بردند و نهضت علمی بزرگی را در سراسر جهان اسلام سامان دادند.

وزرای دانشمندی چون ابن‌عَمید، صاحب بن عَبّاد، شاپور بن اردشیر و مُهَلَّبی، خود سرآمد دانشمندان و ادیبان و مشوّق آنان بودند.[۸]

۳ـ جنبش فرهنگی

وزیران دانشمند آل بویه مقدمات برپایی کتابخانه‌ها و دانشگاههای متعددی را فراهم آوردند. شهرت کتابخانهٔ شاپور بن اردشیر و دارالعلم‌های گوناگون در همین دوران است. کتابخانهٔ ۸۰ هزار جلدی سیّد مرتضی ـ برادر سیّد رضی ـ نیز از مجموعه‌های فرهنگی مشهور است. عضْدالدولهٔ دیلمی، از وزیران آل بویه، نیز دانش و دانشمندان را گرامی می‌داشت و برای فقیهان، محدّثان، متکلّمان، مفسّران، نحویان، شاعران، نسب‌شناسان، پزشکان، ریاضی‌دانان و مهندسان حقوق تعیین کرده بود.[۹]

در این دوران گفتگوهای علمی میان دانشمندان رونق ویژه‌ای داشت. بسیاری از مکتوبات ارزشمند، در نقد آرای دانشمندان، در این زمان نگاشته شد. چنان‌که شیخ مفید ـ استاد سیّد مرتضی ـ در زمینه‌های گوناگون قلم زد؛ آثاری چون کتاب *الإفصاح* دربارهٔ امامت و فلسفهٔ سیاسی اسلام، *أوائل المقالات* دربارهٔ عقاید و آراء متکلمان و علمای مذاهب، *الثَّقْلان*، رساله‌ای دربارهٔ حدیث نبوی معروف و مسلّمِ ثقلین و ...[۱۰]

ثمرهٔ این جنبش علمی ـ فرهنگی تنها از آنِ شیعیان و علوم حدیث نبود، بلکه بنا بر گفتهٔ جُرجی زیدان، علوم انشعاب یافت و رشته‌های آن از سیصد رشته افزون گردید.[۱۱] البته باید دردمندانه اذعان کرد که پاره‌ای از مباحث علمی و عقیدتی هماره ساخته و پرداختهٔ حاکمان وقت بوده است تا مردمان از یکپارچگی و وحدت به دور باشند. استاد محمّدرضا حکیمی در این باره می‌نویسد:

> اگر از ساده‌نگری به تاریخ بگذریم و اندکی در جبر و اختیارهای تاریخ دقیق شویم می‌بینیم که این دانش و گسترش را به جای آنکه در جاودانگی تفوّق اسلام به کار گیرند، حکم‌رَوایان در راه دیگری به کار گرفتند؛ به ویژه دانشهای عقیدتی را در راه ایجاد تفرقه و از میان بردن استقلال و وحدت اندیشه‌ای اجتماع به مصرف رسانیدند.[۱۲]

ایشان با اشاره به طرحهای دشمنانهٔ خلفا می‌نویسد:

---

۷. *تاریخُ آداب اللغة العربیة*، ج ۲، ص ۱۷.
۸. *آموزش نهج البلاغه*، دکتر محمدمهدی جعفری، ص ۲۸.
۹. *چشمهٔ خورشید*، ص ۷۸.
۱۰. *میر حامد حسین*، محمد رضا حکیمی، ص ٥٦ ـ ٤۷.
۱۱. همان، ص ۲۹.
۱۲. *میر حامد حسین*، ص ۲۹.

به این چشم‌انداز نگاه کنید؛ اگر به واقع مقصود آنان آزادی دادن بوده است، چرا در افکار سیاسی آزادی وجود نداشته است؟! باید در این مسائل نگریست. آنان در صدد ایجاد تفرقه بودند و سست کردن بنیهٔ امت.[۱۳]

در این دورهٔ زمانی ظهور شاعران بزرگی مانند مُتَنَبِّی (م ٣٥٤ ه)، حَمْدانی (م ٣٥٧ ه)، سَرِیُّ الوفاء (م ٣٦٢ ه)، سلّامی (م ٣٩٣ ه)، شریف رضی (م ٤٠٦ ه)، مَهیار دیلمی (م ٤٢٨ ه) و أبوالعلاء مُعرّی (م ٤٤٩ ه) را نباید از نظر دور داشت؛ همچنان‌که نثر و بلاغت در این دوره رونق ویژه‌ای یافت و برخی واژه‌شناسان، نظیر ابن‌ُالعَمید (م ٣٦٠ ه) و ابوبکر خوارزمی (م ٣٨٣ ه)، رخ نمودند.[۱٤]

روزشمار زندگانی سیّد رضی

«سید رضی» و «شریف رضی» هر دو لقبِ محمّد، فرزند حسین طاهر ذی‌المناقب، است که در سال ٣٥٩ هجری در بغداد زاده شد. و در سال ٤٠٦ در همانجا درگذشت[۱٥] یا به شهادت رسید.[۱٦]

نیای پنجم وی امام موسی بن جعفر (علیه السلام) است و از همین رو به موسوی نیز شهرت دارد؛ هرچند با گذشت زمان نام و شهرتهای دیگرِ وی در پرتو لقب سیّد و شریف رضی در سایه قرار گرفته است.

فاطمه، مادر سیّد رضی، نیز از خاندان با عظمت شیعی است و از متن تقدیمی شیخ مفید به وی در آغاز کتاب «أحکام النّساء» چنین برمی‌آید که زنی دانشمند بوده است، زیرا او را با واژه‌های «سیدهٔ جلیلهٔ فاضله» یاد می‌کند.

تحصیلات سیّد رضی

آغاز زندگی تحصیلی سیّد رضی و برادر بزرگ‌ترش سیّد مرتضی را در محضر دانشمند بلندآوازهٔ شیعی، شیخ مفید (ره)، می‌دانند،[۱۷] امّا بهرهٔ وی از مفید در زمینهٔ فقه بوده است و دیگر اساتید وی در دانشهای گوناگون مردان نام‌آشنایی بوده‌اند که در پی خواهند آمد:

الف) اساتید زبان و ادبیات عربی

۱ـ أبوسعید سیرافی: او را پیشوای ادبیات عرب (نحو) خوانده‌اند.[۱۸]

۲ـ أبوعلی فارسی: او نیز در صرف و نحو عربی متخصص بود.

---

۱۳. همان، ص ۳۰.

١٤. *آموزش نهج البلاغه*، دکتر محمدمهدی جعفری، ص ۲۹.

۱٥. *رجال النجاشی*، ج ۲، ص ٣٢٦.

١٦. در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت.

۱۷. جریان تاریخی این درس در ضمیمه خواهد آمد.

۱۸. *هدیة الأحباب*، ص ۱۷٦.

۳ـ أبوالفتح بن جنّی: شهرت وی ابن‌جنّی است و از شاگردان متنبّیِ شاعر و مورد علاقهٔ وی بوده است. او نیز استاد سیّد رضی در ادبیات عرب بوده و برای سیّد رضی احترام ویژه‌ای قائل بوده است.
٤ـ ابن‌نباته: عبدالرَّحیم بن محمد بن اسماعیل بن نباته در علوم و فنون أدبی ذوقی سرشار داشته است. سید رضی بلاغت و ادبیات عرب را نزد وی آموخته است.
۵ـ علی بن عیسی رَبَعی: او از شاگردان مخصوص سیرافی است و سیّد رضی چندین کتاب ادبی را پیش از ابن‌جنّی نزد وی خوانده است. به نظر می‌آید ابن‌عیسی مقدمات ادبیات عرب را به وی آموخته است.

ب) اساتید تاریخ و حدیث
۱ـ أبوعبدالله مرزبانی: او از دانشمندان مشهور شیعی است و گفته‌اند که شریف رضی علم حدیث را از وی فراگرفت. ولی با توجه به کتابهایش به نظر می‌رسد وی بیشتر در تاریخ و سرگذشت دانشمندان و زاهدان و ادیبان، زبردست بوده و بایسته است که در اینجا حدیث به معنای تاریخ دانسته شود.[۱۹]
۲ـ هارون بن موسی تَلَّعُکبَری: وی از دانشمندان نامدار شیعی است که درس حدیث را به سیّد رضی آموخته است.

ج) اساتید فقه
۱ـ شیخ مفید: سیّد رضی دروس فقه و احکام الهی را نزد محمّد بن محمّد بن نعمان، مشهور به شیخ مفید، گذراند. مفید نه تنها در زمان خود در فقه، کلام، عقاید، مناظره و ... یگانه بود، بلکه حرکت و جنبش علمی او چنان تحوّلی در تاریخ مذهب شیعه به وجود آورد که به تعبیر برخی از اساتید بزرگوار، همهٔ ما مدیون شیخ مفید هستیم و شیعهٔ امروز در حقیقت شیعهٔ شیخ مفید است. او با دقت و وسواس ستودنیِ خود به پالایش و نقد احادیث پرداخت و شیوهٔ خردمندانهٔ خود را به شاگردان ارجمندش آموخت.
۲ـ محمد بن موسی خوارزمی: وی از فقیهان سنّی و اهل ری بود. بنابر نوشتهٔ سیّد رضی در *المجازات النّبویة* وی قسمتی از فقه اهل سنت را نزد او خوانده است.[۲۰]

نام برخی دیگر، مانند عمر بن ابراهیم کَتّانی و ابراهیم احمد طبری مالکی و ...، نیز به عنوان اساتید قرآن و ... ذکر شده است.

شاگردان سید رضی
گروهی از بزرگان شیعه و سنی، مانند شیخ جعفر بن محمد دُورِیَستی، أبوعبدالله حَلْوانی، قاضی أبوالمعالی احمد بن علی بن قُدامه، أبوبکر أحمد بن حسین نیشابوری خُزاعی و ...، را در زمرهٔ شاگردان وی ذکر کرده‌اند. البته

۱۹. *نهج البلاغه و گردآورندهٔ آن*، ص ٤۲.
۲۰. *آشنایی با نهج البلاغه*، حمیدرضا شیخی، مقدمهٔ آقای واعظزاده خراسانی.

نباید از نظر دور داشت که بیشتر آنان تنها به عنوان راوی احادیث او بوده‌اند؛ چنانکه در این جایگاه از شیخ طوسی هم یاد می‌کنند. در حالی که وی دو سال پس از درگذشت سیّد رضی به بغداد آمده، ولی از آنجا که با واسطه از سیّد رضی سخن گفته است او را هم شاگرد سیّد رضی دانسته‌اند و این برداشت با تعریف امروزی شاگرد و استاد متفاوت است.

از مَهیار دیلمی نیز به عنوان کسی که در درس سیّد حاضر می‌شده است یاد می‌شود. او از ایرانیان زرتشتی بوده که شعر و ادبیات عربی را از شریف رضی آموخته و توسط وی مسلمان شده است.[۲۱]

آثار سید رضی

۱ـ نهج البلاغه

مهم‌ترین کتابی که سیّد رضی را شهرهٔ آفاق ساخته *نهج البلاغه* است که سخنان امام علی (علیه السلام) را در ۲۳۹ خطبه، ۷۹ نامه، ٤۸۰ سخن کوتاه و ۹ جملهٔ غریب الحدیثی[۲۲] سامان داده است.

گزینش زیبا و چینش مناسب سخنان امام علی (علیه السلام) این کتاب را در میان فرهیختگان ممتاز ساخت و از همان آغاز دانشمندان بسیاری با شرح و توضیح این کتاب به پاسداشت آن روی آوردند.

موضوعات متنوع کتاب خواننده را خسته نمی‌کند و آنکه در محضر آن می‌نشیند سیراب می‌گردد.

۲ـ المَجازات النّبویّه یا مَجازاتُ آثارِ النّبویه

سید رضی در این کتاب سخن مَجاز پیامبر را توضیح می‌دهد و مجاز را از حقیقت باز می‌شناساند. مثلاً در کلام زیبای «واعلَمُوا أنَّ الجنةَ تَحتَ البارِقةِ»؛[۲۳] «بارقه» به معنای ابرِ با آذرخش است، اما سید رضی در توضیح آن می‌نویسد:

> این سخن مجاز است و بارقه در اینجا به معنای شمشیرها است، و بهشت در حقیقت زیر شمشیرها نیست، بلکه منظور صبر و نستوهی مجاهدان در جهاد با کافران و دشمنان دین است که آنان را به بهشت و سرای آرامش در می‌آورد.[۲٤]

۳ـ خصائص الائمّه

این کتاب نخستین اثر سیّد رضی است که در مقدمهٔ *نهج البلاغه* به آن اشاره می‌کند. این اثر دربارهٔ ویژگیهای امامان (علیهم السلام) به رشتهٔ تحریر در آمده است و از سخنان امام علی (علیه السلام) فراتر نمی‌رود و البته ناتمام مانده است. این کتاب امروزه توسط بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی به چاپ رسیده است.

---

۲۱. *نهج البلاغه و گردآورندهٔ آن*، ص ۱۰۸، به نقل از *وفیات الأعیان*، ج ٤، ص ٤٤۱.
۲۲. این جملات پس از حکمت ۲٦۰ آمده است. توضیح بیشتر در درس چهارم خواهد آمد.
۲۳. «بدانید بهشت زیر بارقه است».
۲٤. *المجازات النّبویة*، ص ۱۳٦.

٤ـ تلخیص البیان عن مجازات القرآن: در این کتاب مَجازات قرآن کریم را توضیح می‌دهد.

٥ـ حقایق التأویل فی متشابه التنزیل: کتاب تفسیر قرآن کریم است و استادش، ابن‌جنّی، در تقریظی بر این کتاب نوشته است:

رضی کتابی در معانی قرآن تصنیف کرده که کمتر مانند آن یافت می‌شود.

هرچند حجم این تفسیر را بیشتر از تفسیر *التبیان* شیخ طوسی یا هم‌اندازهٔ *تفسیر طبری* دانسته‌اند، اما متأسفانه امروزه تنها جلد پنجم آن، که با متشابهات سورهٔ آل‌عمران آغاز می‌شود، با شرح آقای محمدرضا آل کاشف الغطاء و به همت «دار المهاجر» بیروت در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است و از دیگر اجزاء این کتاب اثری یافت نمی‌شود.

آثار دیگری از سیّد رضی نام می‌برند که نجاشی[٢٥] ـ رجالی معروف و هم‌عصر وی ـ آنان را ذکر می‌کند و بیشتر آنها در زمینهٔ شعر و ادبیات است. و در کتابهای دیگر، مانند *نهج البلاغه و گردآورنده آن* و ...، نیز می‌توان همهٔ آثار وی را دید.

سیّد رضی افزون بر آثار مکتوب، مدیریت دار العلم، که در آن روزگار مرکز علمی مهمی به حساب می‌آمد، را برعهده داشت.

مناصب اجتماعی

پدر سیّد رضی در میان آل بویه چهره‌ای استوار داشت و به **طاهر ذوالمناقب** ملقّب گشت؛ ولی در برهه‌ای از زمان مورد خشم حکومتیان قرار گرفت و مدتی در تبعید به سر برد و پس از آزادی، تمامی سِمتهای اجتماعی خود را به سیّد رضی واگذار کرد. رضی در حالی همهٔ این مسئولیتها را پذیرفت که تنها ۲۱ سال داشت. مهم‌ترین مسئولیت وی سرپرستی حاجیان و سرپرستی دیوان دادخواهی بود و سرانجام به عنوان **نقیب النّقباء** خوانده شد. نقابت منصبی مردمی بود که به شخصیتی ممتاز و محبوب و عالِمی باتقوا تعلّق می‌گرفت و خلفا و سلاطین هم برای حفظ آبروی خود به آن شخص حکم می‌دادند. اجرای عدالت، نظارت بر موقوفات، حفظ و نگهداری آمار خانواده‌های سادات، مراقبت افراد از نظر آداب و اخلاق، ممانعت از بی‌حرمتی به قانون پیامبر و ... از وظایف نقیب النّقبا بود.[٢٦]

آرامش موج

زندگانی کوتاه و پرثمر شریف رضی در سال ٤٠٦ هجری به غروب گرایید. طبعِ بلند و قریحهٔ سرشاری هم‌آغوشِ خاک شد که داستانهای بلندی از عزّتِ نفس وی در کتابهای تاریخی بر جای مانده است؛ همو که

٢٥. *رجال النجاشی*، ج ٢، ص ٣٢٦، البته از نام یکی از کتابهای وی *(تعلیق خلاف الفقهاء)* برمی‌آید که کتابی فقهی باشد.
٢٦. *پیام امام*، ج ١، ص ٢٢.

هدایا و پاداشهای درباریان را نپذیرفت[۲۷] و زبان گویایش در برابر دولت‌مردان عباسی آنان را سخت برآشـفت و در مدح خلفای فاطمی[۲۸] شجاعانه درّی از حق سُفت.

در نقلی تاریخی آمده است که القادر بالله، خلیفهٔ عباسی، به وی طعنه زد و گفت: «از محاسـن خـود بـوی خلافت استشمام می‌کنی» و سیّد با صراحت جواب داد: «نه به خدا، بوی نبوّت استشمام می‌کنم!».[۲۹]

بدینسان سیّد رضی درگذشت و برادرش سیّد مرتضی بر اثر ناراحتی و انـدوه فـراوان در تـشییع وی حاضـر نشد و در حرم شریف کاظمین زانوی غم در بغل گرفت تا هنگام غروب که با وساطت فخرالملکِ وزیر، حـرم را ترک کرد.[۳۰]

این متن قسمتی از گزارشی تاریخی است که در واقعهٔ درگذشت رضی با عبارات گوناگون آورده‌اند. امّـا بـه راستی آیا می‌توان پذیرفت که شخصیت بزرگواری همچون سیّد مرتضی در اندوه برادر ٤٧ سالهٔ خود حاضر به ترک حرم نشود و حتی در تشییع پیکر او شرکت نکند و تنها دلیل وی غم و اندوه باشد؟! مگر همـو نبـود کـه چند سال بعد در تشییع پیکر استادش شیخ مفید بر جنازهٔ وی نماز گذارد. پس به راستی چرا در مراسم برادرش شرکت نکرد؟ دقت در این حادثه و قرینه‌های فراوان دیگر نشان می‌دهد کـه سـیّد رضـی مـدیریت اسـلامی جامعه را حقّ مسلّم خود می‌دانست[۳۱] و بدینسان بعید نیست که رضی توسط حکومت به شهادت رسیده باشد و سیّد مرتضی در اعتراض معنادار به این واقعه در حرم کاظمین (علیهما السلام) تحصّن کرده باشد.[۳۲]

چکیدهٔ درس

۱ـ دوری شیعیان از امام زمان (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) آنها را بر آن داشت تا به تألیف آثار و کتابهـای ارزشمندی بپردازند که *نهج البلاغه* یکی از آنها است.

۲ـ دوران تألیف *نهج البلاغه* با دورهٔ اقتدار وزیران شیعی مذهب آل بویـه هـم‌زمـان بـود. اینـان توانـستند بـا بهره‌گیری از ناتوانی خلفای عباسی نهضت علمی بزرگی را در سرتاسر جهان اسلام سامان دهند.

۳ـ بسیاری از حکمرانان، گسترش و پیشرفت دانش را در جهت ایجاد تفرقه و از میان بردن استقلال و وحدت اندیشه‌ای اجتماع ساماندهی می‌کردند.

٤ـ سید رضی در زمینهٔ فقه، ادبیات عرب، تاریخ و حدیث از محضر دانشمندان بلندآوزه‌ای چـون شـیخ مفیـد، ابوعلی فارسی، هارون بن موسی تَلَّعُکبَری و ... بهره برد.

٥ـ *نهج البلاغه* در بر دارندهٔ ۲۳۹ خطبه، ۷۹ نامه، ٤۸۰ سخن کوتاه و ۹ جملهٔ غریب الحدیث است.

٦ـ کتابهای *خصائص الأئمه*، *المجازات النبویّه*، *تلخیص البیان عن مجازات القرآن* و *حقایق التأویل فی متشابه التّنزیل* از دیگر آثار سید رضی به شمار می‌روند.

۷ـ مهم‌ترین منصب اجتماعی سید رضی سرپرستی حاجیان و نیز سرپرستی دیوان دادخواهی بود.

---

۲۷. همان، ص ٩٤.

۲۸. ر.ک: *نهج البلاغه و گردآورندهٔ آن*، ص ۸۹ و ۹۰.

۲۹. همان، ص ٩٦، به نقل از *الوافی بالوفیات*، ج ۲، ص ۳۷۹ ـ ۳۷٤.

۳۰. همان، ص ١٤٠، به نقل از *الوافی بالوفیات*، ج ۲، ص ۳۷۸.

۳۱. *عمدةُ الطالب*، ص ۱۷۲.

۳۲. استفادهٔ شفاهی از مباحث استاد مهدوی‌راد.

پرسشهای پایانی

۱ـ تحولات سیاسی چه تأثیری در پدید آمدن *نهج البلاغه* داشت؟
۲ـ ویژگی آثار شیخ مفید چیست؟
۳ـ انگیزهٔ حاکمان سیاسی از آزادیهای اعتقادی چه بود؟
٤ـ سیّد رضی بیشترین اساتید را در چه رشته‌ای داشته است؟
٥ـ آثار سیّد رضی بیشتر با چه گرایشی است؟
٦ـ پذیرش مناصب حکومتی از سوی سیّد رضی چگونه بوده است؟

پژوهش

۱ـ شخصیت سیّد رضی را ارزیابی کنید؟
۲ـ با مراجعه به رجال نجاشی آثار دیگر سیّد رضی را ارزیابی کنید

ضمیمهٔ درس

زندگی‌نامهٔ مؤلف

شبی شیخ مفید در خواب دید که حضرت زهرا (سلام الله علیها) دست امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را گرفته و به نزد وی آورد و پس از سلام به شیخ فرمود: این دو پسران من‌اند، به آنان فقه و احکام دین بیاموز. شیخ مفید پس از بیداری در شگفت ماند که این چه خوابی بوده است؟ فردای آن شب که شیخ مفید طبق معمول در مسجد براتا واقع در محلهٔ شیعه‌نشین بغداد، نشست و شروع به تدریس کرد، ناگهان دید بانویی با کمال و وقار، در حالی که دست دو کودک خود را در دست دارد، وارد شد و به شیخ سلام کرد و گفت: من همسر طاهر ذوالمناقب هستم، و این دو کودک فرزندان من‌اند، آنان را نزد شما آورده‌ام تا علم فقه و احکام دین را به آنان بیاموزی.[۳۳]

۳۳. ابن أبی‌الحدید، شرح *نهج البلاغه*، ج ۱، ص ٤۱.

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ چهارم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ چهارم

طراحی نهج البلاغه

اهداف

آشنایی با:

- ✓ گردآوری *نهج البلاغه*؛
- ✓ طراحی *نهج البلاغه*؛
- ✓ جایگاه و اعتبار *نهج البلاغه*؛
- ✓ ساختار *نهج البلاغه* و چگونگی گزارش آن.

مروری بر مباحث پیشین

در دروس پیشین به معرفی سید رضی و آثار وی پرداختیم. *نهج البلاغه* مهم‌ترین اثر ماندگار وی است که حاوی کلمات مولای متقیان می‌باشد. در این درس به معرفی قسمتهای مختلف *نهج البلاغه* و کتاب‌شناسی آن می‌پردازیم و قبل از هر چیز به انگیزهٔ تألیف این کتاب اشاره می‌کنیم.

الف) انگیزهٔ تألیف

شریف رضی در دوران جوانی با هدف گردآوری فضیلتهای پیشوایان دین و ارائهٔ گلچینی از گوهرهای گفتار معصومین (علیهم السلام) کتاب *خصائص الأئمه*[1] را تدوین کرد، اما گرفتاریهای او مانع از اتمام این اثر شد و تنها بخش مربوط به امام علی (علیه السلام) به همراه سخنان کوتاه و حکمتها و مَثَلهای شگفت آن حضرت سامان یافت. دوستانش با دیدن این مجموعهٔ نفیس وی را تشویق نمودند تا آنجا که شریف رضی بر این کار همت گمارد، خود در این باره می‌نویسد:

> تنی چند از دوستان و برادران آنچه را در آن فصل بود نیکو شمردند و از دیدن معنیهای زیبا و اسلوب بدیع و دل‌ربا لذت بردند و به شگفت ماندند و خواستند تا کتابی بپردازم و گزیدهٔ سخنان مولا امیرالمؤمنین را در آن فراهم سازم. گفتارهایی از همهٔ فنون و مجموعه‌ای از همه گون: از آداب و پند، یا نامه یا خطبه‌های کوتاه و بلند که می‌دانستند چنین کتابی طراز فصاحت خواهد بود و پیرایهٔ بلاغت. عربیت را بها فزاید و دین و دنیا

---

۱. توضیح آن در درس پیشین گذشت.

را به کار آید؛ که بلاغتی چنان نه در گفتاری فراهم آمده است و نه یک‌جا در کتابی هم. چه امیرمؤمنان (علیه السلام) سرچشمهٔ فصاحت است و آبشخور بلاغت.[۲]

ب) طراحی نهج البلاغه

با توجه به گفتار سید رضی در مقدمه، طرح اوّلیهٔ *نهج البلاغه* را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد. در پرتو این محورها می‌توان به گزینش سخنان آن حضرت پرداخت:

۱ـ تنوع در موضوع

جملهٔ «گفتارهایی از همهٔ فنون»[۳] بیانگر تنوع در موضوع و محتوا است و از این رو در دریای موّاج *نهج البلاغه* هرگونه درّی صید می‌شود. اخلاق، سیاست، دنیا، فقه، حقوق، مبارزه و جهاد، عرفان، توحید و ... همگی از موضوعاتی است که در این کتاب با ارزش یافت می‌شود.

۲ـ گوناگونی در ساختار

رضی در جملهٔ «وسَأَلُوني عِنْدَ ذلِك أنْ أبْدَأَ بِتَأْلِيْف كِتاب يَحْتَوي عَلَى مُخْتارِ كَلامِ أمِيرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ في جميعِ فُنُونِهِ، مُتَشَعِّباتِ غُصونه مِنْ خُطَبٍ و كُتُبٍ و مَواعِظَ و آدابٍ.»[٤] به بیان روش خود می‌پردازد و ما می‌توانیم سخنان بلند و نیز نامه‌ها و همچنین پندهای کوتاه امام علی (علیه السلام) را در جایگاه مناسب خود بیابیم. وی پس از تقسیم‌بندی پیش‌گفته، شیوهٔ خود را به تفصیل بیان می‌کند و می‌نویسد:

> دیدم که سخنان امام بر محور سه مضمون است: خطبه‌ها و فرامین، نامه‌ها و پیامها و حکمت و اندرز. به توفیق خدا به کار پرداختم و نخست خطبه‌های اعجاب‌انگیز، پس نامه‌های دل‌آویز، سپس سخنان کوتاهِ حکمت‌آمیز را فراهم ساختم. برای هر یک بابی گشودم و در هر باب برگهایی افزودم تا آنچه تا کنون در نظرم نیاید و در آینده به دست آید در آن جای دهم.[۵]

پای‌بندی او به این شیوه چنان است که در مقدمهٔ کار خویش توضیح می‌دهد که آن بخش از سخنان امام را که خارج از ساختار ترسیمی او است، در بابی مناسب آورده، از این رو دعاهای امام را در باب خطبه‌ها قرار داده و پیمان‌نامه‌های حضرت را در بخش نامه‌ها گنجانده است. چنین توضیحی بسیار محققانه است، چرا که مجال اعتراض را از خواننده می‌گیرد و اگر خواننده سخنی را به لحاظ موضوعی یا مفهومی مناسبِ یک باب نداند باید دگر باره مقدمهٔ او را بخواند. مؤلف خود در این باره می‌گوید:

---

۲. *نهج البلاغه*، ترجمهٔ شهیدی، مقدمهٔ سیّد رضی.
۳. همان.
٤. از من خواستند که تألیف کتابی را بیاغازم که گزیده‌ای از سخنان او را در بـر داشـته باشـد، از همـهٔ انـواع سـخن او، اعـم از خطبه‌ها، نامه‌ها و مواعظ و آداب.
۵. همان، صفحهٔ لا.

و بسا که در این گزینش فصلها باشد که هماهنگ نیست یا نیکو سخنانی که یک‌رنگ نیست، چه خواست من از گردآوری، معنیهای بلند و نکته‌های ارجمند بوده است نه رعایت نظم و پیوند.[6]

از همین جمله فهمیده می‌شود که هرچند رضی بسیار استادانه گفتارهای حضرت را در فصلهای مختلف منظم کرده است، اما به گاهِ تعارضِ محتوا و ساختار، محتوا را مقدم داشته است.

۳ـ فصاحت و بلاغت

نکتهٔ دیگری که در جمع‌آوری *نهج البلاغه* مؤلف بدان نظر داشته، فصاحت و بلاغت سخن بوده است. **فصاحت**، یعنی شیوا سخن گفتن و **بلیغ** کسی است که در گفتنِ سخنِ شیوا، رعایت حال شنونده را بنماید و به شرایط زمانی و مکانی توجه داشته است و بر اساس میزان دریافت شنونده، سخن را مختصر و یا مفصّل عرضه نماید.

این ادیبان هستند که از شنیدن سخن بلیغ به وجد می‌آیند و آن را چنان که باید می‌ستایند و از همین رو است که سید رضی در موارد بسیاری تنها به اظهار شگفتی می‌پردازد و هیچ توضیحی را بیان نمی‌کند. برای نمونه سخن سید رضی که پس از حکمت ۸۸ *نهج البلاغه* بیان می‌کند «و هذا مِنْ مَحاسِنِ الاِستخراجِ وَ لَطائفِ الاِستِنباطِ»، یعنی «و این از نیکوتر لطایف معنی را برون آوردن است و ظرائف سخن را آشکار کردن». و یا آنجا که پس از بیان شیوای حضرت علی در حکمت ۸۱ (قیمَةُ کُلِّ امْرِءٍ ما یُحْسِنُهُ) می‌نویسد:

و این کلمه‌ای است که آن را بها نتوان گذارد و حکمتی همسنگ آن نتوان یافت و هیچ کلمه‌ای را همتای آن نتوان نهاد.

در موارد بسیاری افزون بر اظهار شگفتی، به شرح و یا توضیح واژه‌های ناآشنا می‌پردازد که در این درس به مواردی از آن خواهیم پرداخت.

از مقدمهٔ شریف رضی و نیز از مطالعهٔ چندبارهٔ *نهج البلاغه* برمی‌آید که محور اصلی گردآوری گفتار مولا فصاحت و بلاغت بوده است و نیز نمی‌توان فهمید که نگرشی این گونه، در پاره‌ای موارد کاستیهایی را در پی داشته است. شریف رضی که با نظر به فصاحت و بلاغت سخن به گزینش چنین مجموعه‌ای دست زده است در پاره‌ای موارد قسمتی از کلام را می‌آورد و قسمتی دیگر را وامی‌گذارد، در نتیجه محتوای کلام از هم گسسته می‌شود و مفهوم صحیح سخن به خواننده منتقل نمی‌شود.[7]

او در ستایش کلام مولا می‌گوید:

امیرالمومنین سرچشمه و آبشخور فصاحت و منشأ و مولِد بلاغت است و راز این دو در کلام او آشکار گردیده و قواعدش را از کلام او اقتباس کرده‌اند. هر گوینده و سخنوری بدو اقتدا کند و هر واعظ بلیغی در سخن خود از او یاری جوید. علی (علیه السلام) گوی سبقت از همگان در ربوده و آنان هرچند کوشیده‌اند به او نرسیده‌اند. علی (علیه السلام) پیش افتاده بود و آنان واپس

---

٦. همان.

۷. در مباحث پیش رو به این موضوع خواهیم پرداخت.

مانده بودند؛ زیرا در کلام علی (علیه السلام) جلوه‌ای است از کلام الهی و بویی از سخن رسول‌الله.[8]

ج) جایگاه نهج البلاغه

پیش‌تر گفتیم که در تألیف *نهج البلاغه* بلاغتِ کتاب بر دیگر محورها پیشی می‌گیرد و همین رویکرد موجب می‌شود تا این اثر هر روز به جایگاه واقعی خود نزدیک‌تر گردد و شیفتگان کلامِ زیبا، بدون در نظر گرفتن دین و مذهب، در کتاب شریف *نهج البلاغه* به دیدهٔ عظمت بنگرند. هرچند بلاغت و شیوایی *نهج البلاغه* در رویکرد نخبگان به این کتاب فوق‌العاده مؤثر بود، اما محتوای آن، که در حقیقت ترجمان حیات علی (علیه السلام) است، نیز این اشتیاق را شدّت بخشید؛ چرا که اگر سخنی خوب بیان شود، اما به لحاظ مفهومی، خوب نباشد ملال‌آور است. شنیدن چنین سخنی تنها برای لحظاتی مفید است و تکرار آن به هیچ روی قابل تحمل نیست.

در اینجا با واگویی سخنان جمعی از فرهیختگان به بررسی جایگاه *نهج البلاغه* در نگاه اندیشمندان می‌پردازیم و مشتاقان را به کتاب *چشمهٔ خورشید*[9] ارجاع می‌دهیم. استاد شهید مطهری می‌گوید:

> از امتیازات برجستهٔ سخنان امیرالمؤمنین که با نام *نهج البلاغه* امروز در دست ما است، این است که محدود به زمینه‌ای خاص نیست. علی (علیه السلام) به تعبیر خودش تنها در یک میدان اسب نتاخته است، در میدانهای گوناگون که احیاناً بعضی با بعضی متضاد است، تکاور بیان را به جولان آورده است. *نهج البلاغه* شاهکار است، اما نه تنها در یک زمینه مثلاً موعظه یا حماسه یا فرضاً عشق و غزل یا مدح و هجا و غیره، بلکه در زمینه‌های گوناگون ... از امتیازات سخن علی این است که به اصطلاح شایعِ عصرِ ما چندبُعدی است، نه یک‌بعدی.[10]

شیخ محمد عبده از جمله اندیشمندان اهل سنّت است که به طور ناخواسته با *نهج البلاغه* رو به رو شده است. تأثیر پذیری این کتاب بر عبده موجب شد که او به شرح *نهج البلاغه* بپردازد. او در مقدمهٔ شرح خود آورده است:

> وه چه مناظری در تأمل صفحات این کتاب در جلوی دیدهٔ عقل نمایان می‌گشت. از هر موضعی بر موضع دیگر منتقل می‌شدم، حس می‌کردم که منظره‌ها تغییر می‌یابد، مشاهداتی نو به نو پیش می‌آید.[11]

پروفسور **هانری کُربِن** فرانسوی،[12] از زمرهٔ شیعه‌پژوهانی است که برای بررسی حقیقت شیعه به ایران سفر کرد. ملاقاتها و مباحث علمی او با مرحوم علامه طباطبایی ـ فیلسوف و مفسر شهیر معاصر ـ زبانزد دانش‌پژوهان است.[13] کُربِن دربارهٔ *نهج البلاغه* می‌نویسد:

---

۸. *نهج البلاغه*، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، مقدمهٔ سید رضی.

۹. مصطفی دلشاد تهرانی، *چشمهٔ خورشید*، بخش سوم: شناخت *نهج البلاغه*.

۱۰. *چشمهٔ خورشید*، ص ۱۵۲.

۱۱. همان، ص ١٥٤.

نهج البلاغه پس از قرآن و احادیث پیامبر، در درجهٔ نخست اهمیت قرار دارد، نه تنها به طور کلی برای حیات مذهبی تشیع، بلکه برای تفکر فلسفی شیعه. از این رو می‌توان *نهج البلاغه* را از مهم‌ترین سرچشمه‌های اصول عقاید دانست که از طرف متفکران شیعه و به ویژه از سوی متفکران دورهٔ چهارم، مورد توجه و تعلیم قرار گرفته است.[۱۴]

جُرج جُرداق، اندیشمند مسیحی نیز با خواندن *نهج البلاغه* آن‌چنان به شوق می‌آید که می‌نویسد:

آیا دربارهٔ *نهج البلاغه* تحقیقی کرده‌ای؟ *نهج البلاغه‌*ای که از فکر و خیال و عاطفه، آیاتی به دست داده که تا انسان هست و تا خیال و عاطفه و فکر انسانی وجود دارد، با ذوق بدیع ادبی و هنری او پیوند خواهد داشت .... بیانی است که اگر برای انتقاد سخن گوید، گویی تندباد خروشانی است. اگر فساد و مفسدین را تهدید کند همچون آتش‌فشانهای سهمناک و پرغرّش زبانه می‌کشد و اگر به استدلال منطقی بپردازد، عقلها و احساسات و ادراکات بشری را مورد توجه قرار می‌دهد و راه هر دلیل و برهانی را می‌بندد و عظمت منطق و برهان خود را ثابت می‌کند.[۱۵]

د) اعتبار نهج البلاغه

در اعتبار *نهج البلاغه* تردیدهایی وجود دارد که در درسهای آینده به آن خواهیم پرداخت، اما یکی از موارد شبهه در اعتبار مطالب نهج البلاغه روایات مرسل آن است. مرسل، یعنی رهاشده و در اصطلاحِ علم حدیث به حدیثی گفته می‌شود که به صورت متّصل، نام راویان تا معصوم ذکر نشده باشد. از آنجا که سید رضی در قرن چهارم می‌زیسته است، بایسته بود که نام راویان را تا امام علی (علیه السلام) ذکر کند و به یکباره نگوید: «و مِنْ کلامِه (علیه السلام)» و یا «مِنْ خُطَبِه (علیه السلام)».

هرچند نمی‌توان کتمان کرد که ذکر سلسلهٔ راویان در احادیث این کتاب بر استحکام مطالب آن می‌افزود، ولی باید دانست که سید رضی در پی تدوین کتابی حدیثی و فقهی نبوده است. او کتابی را برمی‌نهد که خود سخن می‌گوید و هرکه در آن بدون غرض تأمل کند بر اعتبار آن گواهی می‌دهد. کتاب او راهنمای بلاغت است و در آثار ادبی، نیاوردن نام راویان، خللی به مقصود وارد نمی‌کند. و از دگر سو برخی از صاحبان آثار حدیثی، به خاطر شهرت حدیث و یا اتفاق نظر عالمان بر حدیث خاصی و ... احادیث را به صورت مرسل می‌آوردند و آوردن نام راویان را ضروری نمی‌دانستند. چنین روشی پیش از زمان تألیف *نهج البلاغه*، همزمان با آن و نیز پس از آن مرسوم بوده است. *تُحَف العُقول* حَرّانی، *نُزهة النّاظر* حُلوانی و *الأحتجاج* مرحوم طبرسی نمونه‌هایی از این دست تألیفی هستند. مرحوم طبرسی با تأکید بر این روش، در مقدمهٔ *احتجاج* می‌گوید:

---

۱۲. Heneri corbin.

۱۳. برای شناخت بیشتر هانری کربن ببینید: محمد حسین طباطبایی، *شیعه*، مجموعهٔ مذاکرات با هانری کربن.

۱٤. *چشمهٔ خورشید*، ص ۱۵۷.

۱۵. همان، ص ۱۵۸.

ما اسناد بیشتر اخباری را که در این کتاب نقل می‌کنیم، نمی‌آوریم؛ زیرا یا بر آنها اجماع وجود دارد و یا مضمون آنها با عقل موافق است و یا در سیره و کتابها، میان مخالف و موافق، مشهور است.[۱۶]

هرچند سید رضی دلیلی بر این کار ارائه ننموده است، اما قرائن بسیاری وجود دارد که او نیز مهم‌ترین متن را برگزیده است و نشان می‌دهد حدیثی را که آورده ظاهراً در نزد وی معتبر بوده است.[۱۷]

رویکرد عمومی و نیز توجه عالمان به کتاب *نهج البلاغه* و فراوانی نسخه‌های آن و نیز شرحهای متعدد آن، همگی دلیلِ استوار دیگری بر اعتبار *نهج البلاغه* است.

کوتاه سخن آنکه ما که به خاطر دیدن مس و مِفرغ بر جای مانده از تمدن کهن خود ذوق‌زده می‌شویم و با نگاه به یک کوزهٔ عتیقه، دنیایی از اسرار را کشف می‌کنیم، آیا شایسته نیست که کمی به محتوای این کتاب بیندیشیم و آن‌گاه دربارهٔ اعتبار این کتاب، منصفانه داوری کنیم؟ البته برخی پژوهشگران به منبع‌شناسی *نهج البلاغه* پرداخته و سخنان امام را در کتابهای قدیمی، به صورت مسند برای ما گزارش کرده‌اند[۱۸] که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

هـ) بررسی ساختار نهج البلاغه

۱ـ فصلهای نهج البلاغه

سید رضی در طراحی *نهج البلاغه*، کتاب خود را در سه فصل سامان می‌دهد: خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمتها. اما در نهایت *نهج البلاغه* در چهار بخش تدوین می‌شود. بخش چهارم که کمتر از آن به عنوان فصل مستقل یاد می‌شود، بخش کوتاه، ولی پراهمیتی است که پس از حکمت ۲٦۰ *نهج البلاغه* با عنوان «فصلٌ نَذکُرُ فیه شیئاً عَن اختیارِ غَریبِ کلامِهِ المحتاجِ إلی التَّفسیر» می‌آورد.

الف) خطبه‌ها

خطبه به معنای سخنرانی کردن است، ولی تعاریف دیگری نیز دارد. در توصیف آن گفته‌اند: کلامی که در ستایش خدا، نعت نبی و موعظهٔ خلق باشد و یا مراد، کلام خطیب است که در ستایش خدا و موعظت باشد[۱۹] و معمولاً به گفتاری که همراه با «بسم الله الرحمن الرحیم»، سپاس خدا و پیامبر و نصیحت باشد و بر فراز منبر ایراد گردد اطلاق می‌شود. اگر این تعاریف را ملاک قرار دهیم تمامی بخش اول *نهج البلاغه* خطبه نخواهد بود؛ زیرا در مواردی سخنان حضرت در غیر منبر ایراد شده و در برخی عناوین دعاهای حضرت قرار دارد. حتی نمی‌توان گفت خطبه‌های حضرت از دیگر سخنان او در این بخش بیشتر است، مگر آنکه بگوییم خطابه‌های مولا اهمیت بیشتری دارد و برای همین سید رضی عنوان خطبه را ترجیح داده است.

---

۱٦. *الاحتجاج*، ج ۱، ص ٤.

۱۷. همین درس، توضیحات پایانی.

۱۸. عبدالزهراء حسینی خطیب، *مصادر نهج البلاغه و أسانیدُه*؛ محمد باقر محمودی، *نهج السّعادة في مستدرک نهج البلاغه*.

۱۹. *لغت‌نامهٔ دهخدا*، ج ٦، ص ۸٦٦۲.

به هر روی در بخش اول، ۲۳۹ و یا ۲٤۱ سخن از حضرت گرد هم آمده است. تفاوت این شمارش نیز با توجه به تقطیعات آن قابل توجیه است. در این فصل خطبه‌ای کوتاه در یک سطر؛ مانند: خطبهٔ ۹، ۵۹، ٦۱ و نیز خطبهٔ بلند؛ مانند: خطبهٔ ۱۹۲ در ۱۷ صفحه وجود دارد. یکی از کوتاه‌ترین خطبه‌های *نهج البلاغه* چنین است:

لا تَقْتُلُوا الخَوارِجَ بعدی فلَیس مَنْ طَلَبَ الحَقَّ فأَخْطأهُ کَمَنْ طَلَبَ الباطلَ فأدرَکَهُ [یعنی معاویةَ وَ أصحابَه].[۲۰]

پس از من خوارج را نکشید، چه آن که حق را طلب کند و راهِ خطا پیماید همانند آن نیست که باطل را طلبد و بیابد [معاویه و یارانش مقصود است].

ب) نامه‌ها

بخش کتاب یا نامه‌های حضرت، دومین فصل *نهج البلاغه* است که ۷۹ نامه، سفارش، پیمان‌نامه و دستورالعملهای مولا را در خود جای داده است. **کتاب، رساله، وصیت، عهد** و ... از واژه‌هایی است که در صدر نامه‌ها آمده است. در میان نامه‌ها، نامهٔ ۵۳ (عهدنامهٔ مالک اشتر) در ۱۹ صفحه، بلندترین نامه و نامه‌های کوتاه مانند نامهٔ ۲۰، نامهٔ دوم و نیز نامهٔ ۷۷، که خطاب به ابن‌عباس است، وجود دارد. در نامهٔ ۷۷ وقتی عبدالله بن عباس را برای گفتگو با خوارج روانه می‌سازد، به وی دربارهٔ چگونگی گفتگو با خوارج توضیح می‌دهد و می‌نویسد:

لا تُخاصِمْهُمْ بِالقرآنِ فإنَّ القرآنَ حمّالٌ ذو وُجوهٍ تَقولُ وَ یَقُولُونَ، وَ لکِنْ خاصِمْهُم [حَاجِجْهُمْ][۲۱] بِالسُّنّةِ فَإنَّهُم لَنْ یَجِدُوا عَنها مَحیصاً.[۲۲]

با آنان به قرآن مناظره مکن، زیرا قرآن تاب معنیهای گوناگون دارد؛ تو چیزی [از آیه‌ای] می‌گویی و آنان چیزی [از آیهٔ دیگر] می‌گویند؛ بلکه با ایشان به سنت مناظره کن که راه گریز نیابند.

ج) حکمتها

کلمات قصار یا حکمتها، حاوی پیامهای کوتاه و اندرزهای ماندگار امام علی (علیه السلام) است که در ٤۸۰ حکمت گرد هم آمده‌اند. البته برخی از کلمات قصار حدود دو صفحه را در بر می‌گیرد که نمی‌توان آنها را جملهٔ کوتاه دانست؛ مانند: حکمت شمارهٔ ۱٤۷ که پند زیبای امام به کمیل بن زیاد است. اما حکمتهای کوتاهی نیز وجود دارد که کوتاه‌ترین آنها در این بخش در دو کلمه خلاصه می‌شود؛ مانند: حکمت ٤۱۸ که می‌فرماید: «الحِلمُ عَشِیرَةٌ».[۲۳] و یا حکمت ۱۸۷ که می‌فرماید: «الرّحیلُ وَشِیکٌ».[۲٤]

د) غریب الحدیث

در میان حکمتهای *نهج البلاغه*، پس از حکمت ۲٦۰، نُه سخن دشوار امام علی (علیه السلام) قرار دارد که سید رضی به شرح آنها می‌پردازد. چنین سخنان دشواری را **غریب** نامند، زیرا معنای آن دور از ذهن است.

۲۰. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ٦۱.

۲۱. بر اساس نسخهٔ فیض‌الاسلام.

۲۲. *نهج البلاغه*، نامهٔ ۷۷.

۲۳. «بردباری همچون قبیله است.»

۲٤. «کوچ کردن ـ از دنیا ـ نزدیک است.»

غریب‌نگاری سبکی است که از قدیم مورد توجه واژه‌نگاران بوده است. *النهایة فی غریب الحدیث و الأثر* نگاشتهٔ ابن‌اثیر (م٦٠٦) که از قدیمی‌ترین نوشته‌ها در این موضوع است، همچنان مرجع حدیث‌پژوهان می‌باشد. در میان شیعیان طُرَیحی (م ١٠٨٥) به نوشتن کتابی با همان سبک پرداخت و نام «*مجمع البحرین*» بر آن نهاد. سید رضی در سرتاسر کتاب خود و در موارد گوناگون به شرح واژه‌های ناآشنا پرداخته است، اما در این فصل تنها نُه سخن را شرح کرد و افسوس آنکه این فصل بسیار کوتاه و کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در دومین حدیث این فصل می‌خوانیم: «هذا الخطیبُ الشَّحْشَحُ» این خطیب «شَحشح» است. کتابهای لغت شَحشح را امساک‌کنندهٔ بخیل[٢٥] ترجمه کرده‌اند، در نتیجه، ترجمهٔ عبارت چنین می‌شود: «این خطیب خسیس و بخیل است.»، ولی سید رضی در شرح این واژه می‌نویسد:

> مراد از «شَحْشَح» کسی است که در ادای خطبه و ادامه دادن آن مهارت دارد و هرکه در سخن و رفتار چالاک باشد او را شَحْشَح گویند، در غیر این موضوع به معنی بخیل و ممسک است.

همچنان‌که مشاهده شد، شَحْشح وقتی برای خطیب به کار می‌رود معنایی متفاوت از آنچه به ذهن می‌آید، پیدا می‌کند.

٢ـ چگونگی گزارش نهج البلاغه

شریف رضی افزون بر آنکه کتاب خود را در فصلهای مناسب تقسیم کرده است در نحوهٔ گزارش آنها نیز دقتی ویژه داشته است. روش او در سرتاسر کتاب همگون است و در تمامی قسمتها رعایت شده است. نحوهٔ گزارش او چنین است:

الف) استفاده از تقطیعات

تقطیع و یا جداسازی روشی است که مؤلف برای گزینش سخنان مولا برگزیده است. وی در این روش امانت را رعایت نموده است و به خواننده می‌گوید که آنچه در نزد تو است بخشی از سخنان و یا نامه‌های حضرت است. استفاده از جملاتی مانند: «و مِنْ کلامٍ له»، «و مِنْ خُطبةٍ له»، «و مِن کتابٍ له» در آغاز خطبه، یعنی اینکه از میان سخنان امام این قسمت را آورده‌ام. افزون بر آن در موارد متعددی در میان خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار می‌نویسد: «و مِنْ هذه الخُطبَة»[٢٦]، « وَ مِنها»[٢٧] (که اشاره به خطبه دارد)، « وَ مِنهُ»[٢٨] (که اشاره به کلام دارد و ضمیر را مذکر می‌آورد) و «ثمَّ قال».[٢٩] این موارد نشان می‌دهد که سید رضی تنها بخشی از کلام مولا را در کتاب خویش آورده است.

در برخی خطبه‌ها و نامه‌ها چندین تقطیع وجود دارد مانند خطبهٔ ٩١ که در پنج قسمت است و یا در خطبهٔ ١٤٥ پس از آنکه ٨ سطر از خطبه را می‌آورد با عبارت «مِنها» تنها یک سطر را در پایان افزوده است و این، دقت و امانتداری شریف رضی در گزارش صحیح حدیث را می‌نمایاند، البته ناگفته نماند که در پاره‌ای موارد

٢٥. *لسان العرب*، ج ٣، ص ٤٠٢.
٢٦. خطبهٔ ١٦.
٢٧. خطبهٔ ٢٣ و ٨٣، ٢٦، ٨٥ و ...، نامهٔ ٢٤«به اعتبار وصیة».
٢٨. خطبه‌های ١٠٢، ١٣٧ و .... و نامه‌های ٢٧، ٦٢ و ....
٢٩. حکمت ٩٦.

تقطیعات وی، ساختار سخن را در هم ریخته است. برای نمونه در خطبهٔ ۱۲۲، که امام در رویارویی خوارج از آنان می‌خواهد که دو گروه شوند و آنان که در صفین همراه امام بودند از آنان که حضور نداشتند جدا شوند تا برای هر کدام به فراخور ایشان سخن گوید، شریف رضی این مباحث را به تفصیل می‌آورد و پس از این گزارش می‌گوید: «ثمّ کَلَّمَهُم (علیه السلام) بِکلامٍ طَویلٍ منه»، امّا نمی‌گوید که امام برای هر گروه چه سخنی فرمود.

ب) عناوین رسا

شریف رضی در آغاز خطبه‌ها و نامه‌ها با عناوین کوتاهی مخاطب، موضوع سخن، زمان و ... را در موارد متعددی بیان می‌کند. عبارتهای توضیحی از قبیل: «لمّا بُویِعَ بالمدینه»؛ چون در مدینه با او بیعت کردند.[۳۰] و یا «فی الخوارجِ لمّا سَمِع قولَهم "لا حُکمَ إلا لله"؛ چون سخن خوارج را شنید که می‌گفتند «لا حُکمَ إلاَ للهِ».[۳۱] و یا «إلی الحارثِ الهَمْدانی»[۳۲] که در آغاز برخی نامه‌ها یا خطبه‌ها آمده است به این موضوع اشاره دارد. شایان گفتن است که رعایت این نکته در بیشتر نامه‌ها به چشم می‌خورد.

ج) توضیح

توضیحات شریف رضی را در ابتدا، اثناء و انتهای خطبه‌ها و ... می‌توان یافت. زیبا آنکه چنین توضیحاتی بسیار بجا و متنوع است که می‌توان به موارد زیر تقسیم نمود:

۱ـ صدر نویسی

در مواردی سید رضی در آغاز خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار توضیحی ارائه می‌کند که بسیار ارزشمند است؛ همانند توضیحاتی که در آغاز ۲۵ خطبه، به سببِ صدور خطبه می‌پردازد و اگر چنین نمی‌کرد، امروز معنای کلام حضرت را نمی‌فهمیدیم. امام علی (علیه السلام) در خطبهٔ ۷۳ *نهج البلاغه* می‌فرماید:

> مگر پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست ـ که بیعت‌شکن است و غدّار ـ با دستی چون دست جهود، مکار اگر آشکارا با دست خود بیعت کند، رو گرداند و در نهان ـ با ریشخند ـ آن را بشکند. همانا وی بر مردم حکومت کند، اما کوتاه، چندان‌که سگ بینی خود را لیسد. او پدر چهار فرمانروا است و زودا که امت، از او و فرزندان او روزی سرخ ـ خونین ـ را بیند.[۳۳]

این تمام آن چیزی بود که در خطبهٔ ۷۳ *نهج البلاغه* است، اما به راستی این جملات دربارهٔ چه کسی و در کدام واقعه است؟ پاسخ به این سؤال در تبیین سبب صدور خطبه نهفته است. حال سبب صدور این روایت را که رضی در آغاز خطبه آورده است می‌خوانیم:

> گویند مروان را در جنگ جمل اسیر گرفتند: وی در پیشگاه علی (علیه السلام)، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را میانجی خود ساخت و آنان دربارهٔ او با امام سخن گفتند، و علی (علیه السلام) او را رها کرد. حَسَنَیْن (علیهما السلام) گفتند: امیرمؤمنان! مروان با تو بیعت کند؟ فرمود ...

---

۳۰. خطبهٔ ١٦.

۳۱. خطبهٔ ٤٠.

۳۲. نامهٔ ٦٩.

۳۳. *نهج البلاغه*، ترجمهٔ شهیدی، خطبهٔ ۷۳.

در صدر خطبه‌ها و نامه‌ها و ... موارد دیگری نیز وجود دارد؛ مانند: ذکر سند (خطبهٔ ٢٣٤)، نام راوی (خطبهٔ ١٨٢)، بیان سؤال (حکمت ٢٣٥، ٢٦٦، ٢٩٤ و ...)، بیان مخاطب (حکمت ٢٣٥، ٣١٥)، بیان مصدر (نامهٔ ٥٤ و ...)، زمان (خطبهٔ ١٦٨، نامهٔ ٧٥ و ...) و ...

در مواردی چنانچه سبب صدور را نیز بیان نمی‌کرد معنای خطبه کاملاً شفاف بود، مانند خطبهٔ ١٧٩. اما در مواردی سبب صدور را نمی‌آوَرَد و همچنان ابهام جمله باقی می‌ماند، البته ممکن است سبب صدور این جملات به سید رضی نرسیده باشد. برای نمونه، امام در حکمت ٢٨٩ می‌فرماید:

كانَ لی فیما مَضیٰ أخٌ فی اللهِ و كانَ یُعظِمُهُ فی عَینی صِغَرُ الدُّنیا فی عَیْنِه.

در گذشته مرا برادری خدایی بود که خُردی دنیا در دیده‌اش وی را در چشم من بزرگ می‌داشت ...

حضرت سپس به توصیف وی می‌پردازد، به گونه‌ای که انسان مشتاق می‌شود آن شخص را بشناسد. دربارهٔ او گمانه‌های متعددی را بیان کرده‌اند، اما نمی‌توان نظر قطعی را مطرح کرد.

٢ـ توضیحات میانی

در اثنای خطبه‌ها، نامه‌ها و... نیز توضیحاتی وجود دارد. این توضیحات بیشتر به بیان مقصود (خطبهٔ ٢٠٧ و ...) و یا کلام راوی (خطبهٔ ١٨٢، حکمت ٣٧، ٢٦٢ و ...) و ... محدود می‌شود.

٣ـ توضیحات پایانی

در پایان هر گروه از سخنان، نامه‌ها و کلمات قصار، توضیحات مفیدی وجود دارد. در پاره‌ای از آنها رضی به شرح حدیث می‌پردازد (خطبهٔ ٣، حکمت ٢٣٢، ٣٠٧ و ...). در مواردی غریب الحدیث را گزارش می‌کند (خطبهٔ ٧٠، ١٠٣، ١٢٤، نامهٔ ٤٤، حکمت ٤٤٣، ٤٦٤ و ...) و یا اظهار شگفتی خود را بیان می‌کند (خطبهٔ ٥٩، ٨٢ و ...) و در پاره‌ای نیز ماجراهای پس از سخنان امام را بازگو می‌نماید (خطبهٔ ١٨٢، ١٩٣ و ...).

توضیحات پایانی، تنها به موارد پیش‌گفته محدود نمی‌شود و ما برای اختصار تنها به یک نکتهٔ بااهمیت اشاره می‌کنیم. سید رضی در مواردی با بیان اختلاف روایت، احاطهٔ خود بر احادیث و کتابهای حدیثی را نشان می‌دهد و این بیانگر آن است که کتابهای بسیاری در اختیار وی بوده است. در حکمت ٤٣٤ امام (علیه السلام) می‌فرماید: «أُخبُرْ تَقْلِهِ»؛ بیازمای تا دشمن آن گردی.

حکمت نقل‌شده همین مقدار است، اما رضی چنین می‌نویسد:

و بعضی این جمله را از رسول خدا روایت کرده‌اند و روایت ثعلب از ابن‌اعرابی تأیید می‌کند که این بیان از سخنان امیر مؤمنان (علیه السلام) است. در آن روایت به نقل از مأمون آمده است: اگر علی (علیه السلام) نگفته بود: «أُخْبُر تَقْلِهِ» می‌گفتم: «أَقْلِهِ تَخْبُرُ».

در مواردی سید رضی برخی جملات حضرت را تکرار می‌کند و احتمال دارد تکرار قسمتی از خطبه در کلمات قصار و یا حتی نامه‌ها باشد که گاهی علت آن را نیز بیان می‌نماید (خطبهٔ ٢١٧، نامهٔ ٢٣ و ...).

امیدواریم بیش از آنکه به بررسی ساختار *نهج البلاغه* بپردازیم، مفاهیم ارزشمند این کتاب، که با وسواسی ستودنی به دست ما رسیده است، در نهاد ما جای گیرد.

چکیدهٔ درس

۱ـ سید رضی سه محور «تنوّع در موضوع»، «گوناگونی در ساختار» و «فصاحت و بلاغت» را مورد توجه قرار داد و بر اساس آنها به گزینش سخنان حضرت همت گمارد.

۲ـ توجه سید رضی به فصاحت و بلاغت گاه موجب گسستگی محتوای کلام گشته است، زیرا وی گاه قسمتی از کلام را آورده و قسمتی دیگر را وانهاده است.

۳ـ حذف اسناد روایات *نهج البلاغه* نشانگر معتبر نبودن این کتاب نیست و بررسیها بیانگر آن است که سید رضی به گردآوری احادیث معتبر و مشهور پرداخته و اسناد آنها را برای رعایت اختصار حذف کرده است.

٤ـ استفاده از تقطیعات، به‌کارگیری عناوین رسا در آغاز خطبه‌ها و توضیحات خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمتها را می‌توان از شیوه‌های مختلف سید رضی در گزارش *نهج البلاغه* قلمداد کرد.

پرسشهای پایانی

۱ـ چرا در بخش خطبه‌ها، سخنانی که خطبه نیست مشاهده می‌شود؟

۲ـ دلیل اشتیاق دانشمندان ـ با مذاهب و گرایشهای گوناگون ـ به *نهج البلاغه* چیست؟

۳ـ چرا سید رضی احادیث امام علی (علیه السلام) را بدون ذکر سند آورده است؟

٤ـ چگونه می‌توان احاطهٔ سید رضی بر کتابهای حدیثی را اثبات کرد؟

پژوهش

۱ـ توضیح پایانی سید رضی در خطبهٔ ۱۸۲ چه حادثه‌ای را گزارش می‌کند؟

۲ـ با مراجعه به خطبهٔ ۱۲۲ زیان تقطیع در این خطبه را توضیح دهید.

۳ـ با مراجعه به بخش غریب الحدیث *نهج البلاغه*، حکمتهای زیر را توضیح دهید:

«إنَّ للخُصُومَةِ قُحَما.»

«إنَّ الإیمانَ یبْدُوا لُمْظَةً فی القَلْبِ کلَّما ازدادَ الإیمانُ ازدادَتِ اللُمْظَةُ.»

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ پنجم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ پنجم

شناخت علی (علیه السلام)

اهداف

- آشنایی با برخی از صنایع ادبی در *نهج البلاغه*؛
- *بررسی نهج البلاغه* از دیدگاه ادیبان؛
- چگونگی تأثیر *نهج البلاغه* در ادب فارسی.

ادبیات نهج البلاغه

ادبیات *نهج البلاغه* نیازی به اثبات ندارد و به یقین می‌توان گفت بسیاری از ادیبان عرب و پارسی‌زبان از *نهج البلاغه* تأثیر گرفته‌اند و این درس تلمیحی به سخنان زیبای امیر بیان است.

اعتراف ادیبان

شاعران و ادیبان وامدار گذشتگان خویش هستند و همهٔ آنان بیش و پیش از آنکه بنویسند و بسرایند، کتابهای فراوان خوانده‌اند اما کلام چندی از آنان همچون سعدی، حافظ، ناصر خسرو و فردوسی گنجینه‌ای زیبا در میان فارسی‌زبانان است. با این همه در میان آنها، کمتر شاعری دیده می‌شود که با آنکه از اشعار پیشینیان بهره برده است، نسبت به آنها متواضع و فروتن باشد و خود را در کلام کمتر از آنها بداند. به عنوان نمونه سعدی می‌گوید:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد　که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه‌کش است　که جان دارد و جان شیرین خوش است

او شعر فردوسی را تضمین کرده[1] و از او به نیکویی یاد کرده است، اما هرگز خویش را کمتر از فردوسی نمی‌داند. ولی شاعران و نویسندگان در برابر کلامِ امیر بیان، علی (علیه السلام)، خود را فروتن و بهره‌گیری از سخنان امیرالمؤمنین را مایهٔ مباهات خویش می‌دانند و به صراحت از آن یاد می‌کنند.[2]

عبدالحمید کاتب در آغاز قرن دوم هجری می‌زیسته است، او پدر فنّ کتابت عربی و کاتب مروان بن محمد، از دشمنان سرسخت خاندان علی (علیه السلام)، بوده است. این نویسنده دربارهٔ امیر بیان چنین گفته است:

---

۱. تضمین یعنی آوردن مصراع، بیت یا ابیاتی از شعر دیگران در ضمن شعر خود. سعدی در اینجا بیتِ «میازار موری ... » از اشعار فردوسی را تضمین کرده است.

۲. سید جعفر شهیدی، «بهره‌گیری ادبیات فارسی از *نهج البلاغه*»، *یادنامهٔ دومین کنگرهٔ هزارهٔ نهج البلاغه*، سال ۱۳۶۳، ص ۱۸۱.

هفتاد خطبه از خطبه‌های اصلع را فرا گرفتم و این خطبه‌ها همچنان پی در پی در ذهن من می‌جوشید.[۳]

منظور از اصلع کسی است که جلوی سرش مو ندارد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز چنین بوده است البته چنین تعبیری دور از ذهن نیست چرا که در دوران حکومت اموی تمام سعی خلفا بر آن بود که مانع از گسترش فضایل آل‌الله شوند و یا ابن‌نُباته (م ۳۷٤ ه) کاتب آل حَمْدان می‌گوید:

گنجی از خطابه‌ها را از بر کردم که هرچه باز گویم، افزون می‌شود. من یکصد فصل از مواعظ علی بن ابی‌طالب را از بر کردم.[٤]

ابوعثمان جاحظ (م ۲۵۵ ه) که در میان نویسندگان ادیب مشهور است، چنین می‌گوید:

بعد از قرآن و سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هر کلام و خطبه و مقاله‌ای را که خواندم و شنیدم یارای رقابت با آن را یافتم، مگر سخنان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که هرچه کوشیدم توانایی رقابت با آن را در خود نیافتم.[۵]

ادیبان پارسی نیز به قرآن و سخنان مولا توجهی ویژه داشتند[٦] که سطری از آن در پایان درس خواهد آمد.

صورت‌شناسی نهج البلاغه[۷]

همان‌گونه که در ابتدای درس نیز بیان شد، تنها به جلوه‌هایی از کلام مولا اشاره خواهد شد.

الف) خطابه

خطابه در لغت به معنای ایراد سخن برای فرد یا گروهی از افراد است و خطیب به وسیلهٔ این هنر، اندیشه‌های خود را به زبان گفتار بیان می‌کند. خطابه پنج ویژگی دارد:

۱ـ خلاقیت: یافتن موضوعات مرتبط با هم.

۲ـ آرایش: تنظیم موضوعات برای ارائهٔ شفاهی.

۳ـ سبک : روشِ درخورِ موضوع و موقعیّتی که خطابه در آن ایراد می‌گردد.

٤ و ۵ـ حافظه و شیوهٔ ارائه:[۸] که پس از گرد آوری خلاقیت، آرایش و سبک این مطالب به حافظه سپرده می‌شود و در میان جمع به گونه‌ای رسا ارائه می‌شود.

امام علی (علیه السلام) از خطابه بهره برده است و کلمات زیبای خود را به صورت خطابه، با توجه به موقعیتهای گوناگون بیان فرموده است. استفاده از خطابه در ابتدای سخن، بیان مقصود و پایان کلام، زیبایی زاید الوصفی به سخنان امیر بیان بخشیده است که ما در اینجا به بررسی جنبه‌هایی از آن می پردازیم:

---

۳. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱، ص ٢٤.

٤. همان.

۵. محمود صلواتی، *شناخت نهج البلاغه*، ص ۹۰، به نقل از جولات *اسلامیه*، ص ۹۹.

٦. سید جعفر شهیدی، «بهره‌گیری ادبیات فارسی از *نهج البلاغه*»، *یادنامهٔ دومین کنگرهٔ هزارهٔ نهج البلاغه*، سال ۱۳٦۳، ص ۱۸۳.

۷. این عنوان بر گرفته از کتاب استاد دلشاد تهرانی است، *چشمهٔ خورشید*، ص ۲۵٦.

۸. *فرهنگ‌نامهٔ ادبی فارسی*، ص ۵٤۹.

۱ـ آغاز سخن

جملات آغازین سخن، اثری شگرف در شیفتگی مخاطب دارد. برخی از جملات آغازینِ آیات قرآن و خطابه‌ها که با عبارت «یا أیُّها الذین آمنوا...» آغاز می‌شود بر جان انسان می‌نشیند در حالی که عبارت «یا أیُّها المَساکین»، تأثیر چندان دلپذیری ندارد. مولا جملات خود را با بهترین کلمات، یعنی با حمد و سپاس خداوند آغاز می‌کند:

الحَمدُ للهِ وَ إنْ أتَی الدَهرُ بالخَطْبِ الفادِحِ و الحَدَثِ الجَلیل[۹]

حمد برای خداوند است در هر حال و در این زمان، که روزگار این فاجعهٔ دشوار و حادثهٔ بزرگ را پیش آورده است.

با این کلمات وزین در آغاز کلام، شنونده متوجه خبر ویژه‌ای می‌شود که مولا در صدد بیان آن است.

۲ـ بیان مقصود

پس از سخنان آغازین، مولا به بیان مقصود می‌پردازد. گاه سخنی که در ابتدا آمده با کلام پس از آن کاملاً متناسب است و گاه چنین نیست. در مواردی که بین ابتدای سخن و کلام پس از آن تناسب وجود ندارد، مولا در بیان مقصود خویش چنان هنرمندانه عمل می‌کند که مخاطب با هیجان به ادامهٔ سخن گوش فرا می‌دهد.

در نخستین خطبهٔ *نهج البلاغه* امام پس از حمد و ثنای الهی و بیان صفات جلال و جمال حق تعالی، دربارهٔ چگونگی خلقت می‌فرماید:

أنْشأَ الخَلْقَ إنْشاءً وَ ابْتَدَأهُ ابْتَداءً بِلا رَوِیَّةٍ أجٰالَهٰا وَ لٰا تَجْرِبَةٍ اسْتَفادَها و لٰا حَرَکَةٍ أحْدَثَهٰا وَ لٰا هَمامَةِ نَفسٍ اضْطَرَبَ فیها.

موجودات را چنان‌که باید بیافرید و آفرینش را چنان‌که باید آغاز نهاد، بی‌آنکه نیازش به اندیشه‌ای باشد یا تجربه‌ای که از آن سود برده باشد یا به حرکتی که در او پدید آمده باشد و نه دل مشغولی که موجب تشویش شود.[۱۰]

همان‌گونه که مشاهده می‌شود این عبارت با کلام پیشین که حمد و سپاس خداوند بوده است، کاملاً مناسبت دارد و ضمیر فعل «أنْشأَ» به خدایی باز می‌گردد که شنونده صفات و ویژگیهایش را از قبل شنیده است. در مواردی نیز که بیان مقصود با صدر کلام چندان سازگار نیست، مولا با عبارتی نظیر «اَمّا بَعْدُ» مخاطب را برای نیوشیدن جانِ کلام آماده می‌کند. امام در خطبهٔ ۳۵ پس از حمد و ثنای الهی می‌فرماید:

اَمّا بَعْدُ فإنَّ مَعْصِیَةَ النّاصحِ الشَّفیقِ العالِمِ المُجَرَّب تُورِثُ الحَسْرَةَ [الحَیْرَةَ][۱۱] و تُعْقِبُ النَّدامةَ.[۱۲]

---

۹. *نهج البلاغه*، ترجمهٔ آیتی، خطبهٔ ۳۵.

۱۰. همان، خطبهٔ ۱.

۱۱. بر اساس نسخهٔ فیض‌الاسلام.

۱۲. همان، خطبهٔ ۳۵.

اما بعد، بدانید که نافرمانیِ نیک‌خواه مهربان و دانای تجربه‌آموخته، موجب حسرت است و پشیمانی در پی دارد.

۳ـ پایان کلام

خطیب در آرایش سخنان خود باید به خاتمهٔ سخن خویش نیز توجه کند؛ یعنی آنکه کلام خود را پس از فرازی چند، چگونه فرود آورد. در این شیوه، شنونده منتظر سخنی دیگر نیست و کلام ابتر نمی‌ماند. مولا فرازهای سخن خویش را آنچنان فرود می‌آورد که برای شنونده آهنگین و زیباست.

به عنوان مثال در خطبهٔ اول پس از بیان چند موضوع، به بیان فلسفهٔ حج می‌پردازد و خطبه با آیه‌ای متناسب با حج پایان می‌یابد:

و للهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیْتِ مَنِ استطاعَ إلیه سَبیلاً و مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِیٌّ عن العالَمینَ [۱۳]

و برای خدا، حج آن خانه، بر عهدهٔ مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هرکه کفر ورزد یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.

و یا خطبهٔ ۳۵ *نهج البلاغه* که پس از بیان جریان حکمیت و در شکایت از یاران با شعری از شاعران هَوازِن[۱۴] خاتمه می‌یابد:

أَمَرتُکُمُ أمری بِمُنْعَرِجِ اللِّویٰ وَ لَمْ تَسْتَبینُوا النَّصْحَ إلّا ضُحَی الغَدِ

من در منعرج اللویٰ رأی خود را با شما در میان نهادم، ولی شما در چاشت‌گاه روز دیگر به فایدهٔ آن آگاه شدید.

این بیت شعر، کنایه‌ای است از نوش‌داروی پس از مرگ سهراب. استاد سید جعفر شهیدی این بیت را با بیتی از سعدی ترجمه کرده است:

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است به گوش مردم نادان چو آب در غربال

البته مطالبی که در باب خطابه بیان شد بیشتر در خطبه‌هایی است که به صورت کامل منعکس شده است و بی‌تردید در تمامی خطبه‌های *نهج البلاغه* چنین مشخصاتی یافت نمی‌شود؛ زیرا بسیاری از خطابه‌های امام علی (علیه السلام) به وسیلهٔ سید رضی تقطیع شده است.

ب) سَجْع

در *نهج البلاغه* ویژگی ادبی دیگری یافت می‌شود که همان سخنان مسجع مولا است. سجع در لغت به معنی آواز کبوتر است اما در اصطلاح بدیع، آن است که گوینده در سخن خود کلماتی را بیاورد که هم‌وزن[۱۵] و یا در حرف پایانی یکسان هستند[۱۶] در واقع سجع در نثر مانند قافیه در نظم است و سخن دارای سجع را مسجع

۱۳. آل عمران/ ۹۷.

۱٤. نام قبیله‌ای است.

۱۵. *فرهنگ‌نامهٔ ادبی فارسی*، ص ۸۰۲.

۱٦. در زبان فارسی باید در حرف رَوِی (ra-vi) مشترک باشند.

گویند، مانند: نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست، و لیکن شنیدن رواست تا به خلاف آن کار کنی که آن عین صواب است.[۱۷]

از ویژگیهای کلام مولا، سخنان مسجع است که در جای جایِ *نهج البلاغه* نمونه‌های زیر از ترجمهٔ استاد شهیدی انتخاب شده است. او که *نهج البلاغه* را به نثر فارسی مسجع برگردانده است:

شُغِلَ مَنِ الجَنَّةُ وَ النّارُ أمامَهُ ساعٍ سریعٌ نَجا و طالِبٌ بَطیءٌ رَجا و مُقَصِّرٌ فی النّـار هَـوَیٰ. الیَمینُ و الشِّمالُ مَضَلَّةٌ وَ الطَّریقُ الوُسطیٰ هی الجادّةُ.

آن که بهشت و دوزخ را پیش روی خود بینـد، آسـوده ننـشیدند. مـردم سـه دسـته‌انـد: سخت‌کوشی که رستگار است، جوینده‌ای که کندرو است و امیدوار اسـت، تقـصیرکاری که به آتش دوزخ گرفتار است و چپ و راست ـ کمین‌گاه ـ گمراهی است و راه میانگین راه راست ـ الهی است ـ[۱۸]

و یا در خطبهٔ ۲۰۳ می‌خوانیم:

اَیُّها النّاسُ إنّما الدُّنْیا دَارُ مَجازٍ وَ الآخِرَةُ دارُ قَرارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ.

مردم! همانا دنیا خانه‌ای است رهگذار و آخرت سرایی است پایدار، پس از گذرگاه خود ـ توشه ـ بردارید برای جایی که در آن پایدارید.

ج) استعاره

استعاره از صنایع ادبی دیگری است که در کلام مولا به کار رفته است. استعاره در لغت به معنی عاریت خواستن و در اصطلاح ادبی به معنای آوردن و نشان دادن چیزی در لفظ به جای چیز دیگری، به علت وجود شباهت میان آن دو است.

برقی گرفته در کف و ابری به پیش روی		ماهی نهاده بر سر و چرخی به زیر ران[۱۹]

که در این بیت برق، استعاره‌ای از شمشیر، ابـر، اسـتعاره‌ای از سـپر، مـاه اسـتعاره‌ای از کـلاه‌خـود و چـرخ استعاره‌ای از اسب است.

استعاره بنا بر اینکه **مستعارٌ له** و **مستعارٌ منه** آن حسّی و یا عقلی باشند به انواع گوناگونی تقـسیم مـی‌شـود. تمامی موارد را در *نهج البلاغه* می‌توان مشاهده کرد. علاقه‌مندان برای آگـاهی بیـشتر مـی‌تواننـد بـه مقدمـهٔ مفصل *منهاج البراعه*[۲۰] مراجعه کنند. برخی از موارد استعاره چنین است: «فأجری فیها سِراجاً مستطیراً».[۲۱]

در اینجا سراج در معنای حقیقی‌اش به کار رفته است و به دلیل وجه تشابهی که در نور با خورشید دارد بـه جای خورشید به کار رفته است.

۱۷. سعدی، *گلستان*، ص ۲۱۰.

۱۸. نهج *البلاغه*، ترجمهٔ شهیدی، خطبهٔ ۱٦.

۱۹. *فرهنگ‌نامهٔ ادبی فارسی*، ص ۸٤.

۲۰. میرزا حبیب‌الله خوئی، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، بنیاد فرهنگی امام مهدی.

۲۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱.

و یا در خبری دیگر، وقتی امام (علیه السلام) چنین گزارشی از جریان سقیفه را می‌شنوند، که قریشیان به خاطر نسبتی که با پیامبر داشتند خود را با پیامبر (صلی الله علیه وآله) شاخ و برگ یک درخت دانستند و به حکومت دست یازیدند، فرمود: «اِحتَجُّوا بِالشَّجَرةِ و أَضاعُوا الثَمَرَةَ»؛[۲۲] درخت را حجّت آوردند و میوه را تباه کردند.

در این فراز ثمره، استعاره از خود مولا است که در معنای حقیقی‌اش به کار رفته است.

و یا در تعبیری زیبا واژهٔ سیل را استعاره‌ای از سرازیر شدن دانش خویش دانسته است و فرموده: «یَنْحَدِرُ عَنّیِ السَّیْلُ»؛[۲۳] سیلاب از من فرو می‌ریزد.

د) تشبیه

تشبیه در لغت به معنی مانند کردن و در اصطلاح علم بیان به معنای کشف یا نشان دادن شباهت دو کس، دو چیز یا دو امر متفاوت است که در صفت یا صفاتی مشترک هستند. تشبیه دارای چهار رکن است که به آنها **ارکانِ تشبیه** گفته می‌شود. **مشبَّه** کلمه‌ای است که آن را به چیز دیگر تشبیه می‌کنند. **مشبَّهٌ به** کلمه‌ای است که **مشبّه** به آن تشبیه می‌شود و در بیشتر اوقات صفتی که گوینده در **مشبهٌ به** به آن اشاره می‌کند برتر و بزرگ‌تر است و بیشتر از صفت یا صفات موجود در **مشبّه** استفاده می‌شود. **وجه شبه** صفتی است که گوینده به آن اشاره دارد. **ادات تشبیه** کلماتی هستند که برای نشان دادن شباهت به کار می‌روند[۲۴] مانند کاف در عربی.

سر از البرز برزد قرصِ خورشید   چو خون آلوده دزدی سر ز مَکْمَن[۲۵]

شاعر هنگام طلوع خورشید را به گونه‌ای زیبا ترسیم کرده است: قرص خورشید (مشبه) مانند سرِ دزدی که خون‌آلود است (مشبهٌبه) از کمین‌گاه خود، یعنی پشت کوه خارج می‌شود. وجه شبه در این تشبیه، صفت سرخیِ هنگام طلوع است.

البته بنا بر آنکه مشبه و مشبهٌبه، حسی و یا معقول باشند، تشبیه نیز مراتب گوناگونی پیدا می‌کند. به نمونه‌هایی از تشبیه در *نهج البلاغه* اشاره می‌شود:

کأنّی بِمَسجِدِکُمْ کَجُؤْ جُوءِ سَفینَةٍ قَد بَعَثَ الله عَلَیهاَ العذابَ مِن فَوقِها وَ مِن تَحْتِها وَ غَرِقَ فی ضِمْنِها.[۲۶]

گویی مسجد شما را می‌بینم که چون سینهٔ کشتی است بر روی دریا؛ زیرا شهرتان در گرداب عذابی که خداوند از فرازش و فرودش فرستاده گرفتار است و همهٔ ساکنان آن غرق شده‌اند.

در این عبارت مسجد، مشبّه و سینهٔ کشتی، مشبهٌ به است و وجه شبه آن همان تلاطم و ناآرامی است.

امام وقتی پیشنهاد تعقیب نکردن طلحه و زبیر و تأخیر انداختن جنگ را می‌شنود، می‌فرماید:

واللهِ لا أکونُ کالضَّبُعِ تَنامُ علی طُولِ اللَّدْمِ حَتّی یَصِلَ إلیها طالِبُها و یَخْتَلِهٰا راٰصِدُها.[۲۷]

---

۲۲. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ٦٧

۲۳. همان، خطبهٔ ۳.

۲٤. *فرهنگ‌نامهٔ ادبی فارسی*، ص ٣٦٠.

۲۵. کمین‌گاه.

۲٦. *نهج البلاغه*، ترجمهٔ آیتی، خطبهٔ ۱۳.

به خدا سوگند که من همانند آن کفتار نیستم،[28] که با آواز کوبیدن سنگ و چوب در لانه‌اش به خوابش کنند تا بر درِ لانه رسند و صیادانش به فریب، به دام اندازند.

در فرازی از خطبهٔ ۲۳ *نهج البلاغه* مشبّه، تقدیر الهی و معقول است و مشبّهٌبه باران و از نوع محسوس است:

فإنّ الامَرُ یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ إلی الأرضِ کَقَطْرِ المَطَرِ إلی کُلِّ نَفسٍ بِما قُسِمَ لَها مِنْ زِیادَةٍ أو نُقْصانٍ.

تقدیر الهی همانند قطره‌های باران، برای هر کس که مقدّر شده خواه اندک و خواه بسیار، از آسمان به زمین می‌آید.

وجه شبه در این فراز، مقدّرات تعیین‌شده در آسمان است، که همانند باران از آسمان نازل می‌شود.

هـ) تضمین

در لغت به معنی گنجاندن و در اصطلاح بدیع آن است که شاعر از عبارت یا مصرع و یا از بیتی از شاعر دیگر در شعر خود استفاده کند و اگر شاعری مشهور نبود، نامش را هم ذکر کند.[29]

به عنوان مثال، محمد عبده از شعرا و منشیان قرن چهارم هجری می‌گوید:

به یاد جوانی همی مویه دارم　　　بدین بیت بوطاهر خسروانی
جوانی به بیهودگی یاد دارم　　　دریغا جوانی جوانی

امام علی (علیه السلام) در بیان خطبه‌ها و نیز نگارش نامه‌هایشان از قرآن و شعر شاعران دیگر تضمین کرده است. به تضمینهای قرآنی حضرت در درسی دیگر که رابطهٔ قرآن و *نهج البلاغه* را بررسی می‌کند، اشاره خواهد شد و در اینجا تنها اشعاری را ذکر می‌کنیم که امام در لابه‌لای کلمات خویش از آن استفاده کرده‌اند.

مولا در نامه‌ای به معاویه او را تهدید می‌کند و می‌نویسد: سزاوار آن است که به سوی تو در حرکت آیم که خدا مرا برانگیخته است که تو را کیفر دهم و اگر تو به سوی من در حرکت آیی، چنان است که شاعر بنی‌اسد گوید:

مُسْتَقْبِلینَ رِیاحَ الصَّیْفِ تَضْرِبُهُم　　　بِحاصِبٍ بَیْنَ أغوارٍ وَ جُلْمُود

رو به روی بادهای تابستان ایستاده‌اند. باد بر آنها ریگ می‌افشاند و آنها میان زمینهای پست و صخره‌ها گرفتار آمده‌اند.[30]

تندباد حادثه، در هم فشارد جمله را　　　یکسره بر مقتل بلویٰ سپارد جمله را[31]

و در خطبه‌ای دیگر در حالی که از درنگِ اصحاب خود، در امر جهاد و مخالفت ورزیدنشان با رأی و نظر خویش، ملول شده است، می‌فرماید:

---

۲۷. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ٦.

۲۸. معروف است که چون خواهند کفتار را شکار کنند، بر درِ لانه‌اش دف و چنگ می‌نوازند تا به خواب رود، سپس دست و پای آن را می بندند: شد نافِ معطّر سبب کشتن آهو　　　شد طبع موافق سبب بستن کفتار [*نهج البلاغه*، ترجمهٔ شهیدی، ص ٤٥٢].

۲۹. *فرهنگ‌نامهٔ ادبی فارسی*، ص ۳۷۲.

۳۰. *نهج البلاغه*، ترجمهٔ آیتی، نامهٔ ٦٤.

۳۱. حسین ملائی، *نهج البلاغهٔ منظوم*، ج ۲، ص ۲٦۰.

برای من جز کوفه قلمروی باقی نمانده است ... سپس شعر شاعری را تضمین کرده است و می‌فرماید:

لَعَمرُ أبیکَ الخَیْرِ یا عَمروُ إنّنی عَلی وَضَرٍ مِن ذَا الاناءِ قلیل

ای عمرو سوگند به جان پدر نیکویت که برای من در این کاسه جز ته‌مانده‌ای از چربی نمانده است.[۳۲]

نمونه‌های دیگری از تضمین را در خطبه‌های ۳۳ و ۳۵ و نیز نامه‌های ۲۸ و ٤۵ مشاهده کنید.

و) تضمین مزدوج

آن است که گوینده در کلام خود دو یا چند لفظ بیاورد که در حرف رَوِی[۳۳] یکی باشند.[۳٤]

و یا در عبارت عربی دو لفظ مسجع را در کنار هم بیاورد مانند:

سود بازار جهان بنگر و آزار جهان گر شما را نه بس این سود و زیان، ما را بس

تضمین مزدوج از زیباییهای بدیعی است که در قرآن و *نهج البلاغه* به کار رفته است مانند آیهٔ یَدْعونَنا رَغَباً و رَهَباً [۳۵] و یا مولا در بیان حقیقت دنیا می‌فرماید:

ألا وَ هِیَ المُتَصَدِّیَةُ العَنوُنُ، وَ الجامِحَةُ الحَروُن وَ الْمائِنَةُ الخَؤُونُ وَ الجَحُودُ الکَنُودُ وَ العَنُودُ الصَّدُودُ وَ الحَیُودُ المَیُود.[۳٦]

آگاه باشید که دنیا چون چاروایی است پُرستیز، سرکش و با جست و خیز و درغگوی خیانتکار و حق‌نشناسِ سپاس‌ندار و ستیهندهٔ حیله‌گر و کجرو از راه به در.[۳۷]

ز) تلمیح

در لغت به معنی اشاره کردن و در اصطلاح بدیع به معنای اشاره به قصه، شعر، مثل و یا عبارتی است. توضیح بیشتر در این باب، با ذکر نمونه‌هایی در مباحث رابطهٔ قرآن و *نهج البلاغه* خواهد آمد.

ح) کنایه

در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن و در اصطلاح ادبی سخنی است که دو معنی داشته باشد یکی نزدیک به ذهن و دیگری دور از ذهن و گوینده این سخن را به گونه‌ای بیان کند که ذهن شنونده از معنی نزدیک به

---

۳۲. *نهج البلاغه*، ترجمهٔ آیتی، خطبهٔ ۲۵.

۳۳. رَوِی (ravi): آخرین حرف اصلی قافیه که مدار قافیه بر آن است؛ مانند: «ل» در «الا یا خیمگی خیمه فرو هل» و «د» در «آهوی کوهی در دشت چگونه دودا»؛ *فرهنگ معین*، ج ۲، ص ١٦٩٥.

۳٤. *فرهنگ‌نامهٔ ادبی فارسی*، ص ۳۷۲.

۳۵. انبیاء / ۹۰.

۳٦. *نهج البلاغه*، ترجمهٔ شهیدی، خطبهٔ ۱۹۱.

۳۷. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: *منهاج البراعه*، ج ۱، ص ۲۰۸.

معنی دور رهنمون شود. مانند «درِ جیب فلانی تار عنکبوت بسته» که معنـی دور از ذهـن آن ایـن اسـت کـه فلانی آدم خسیسی است و یا:

از تنگی چشم پیل معلومم شد　　　　آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند

تنگی چشم کنایه از کوته‌نظری و پستی است.[38]

کنایه و تشبیه و استعاره معمولاً همنیشن هم‌اند و با یکدیگر مقایسه می‌شوند و تفاوتهـا و شـباهتهای آنهـا بررسی می‌شود. اما در این درس، یعنی بررسی زیباییهای *نهج البلاغه*، سعی می‌شـود پـس از موضـوع خطابـه صنایع ادبی بر اساس الفبایی تنظیم شوند تا بازیابی مطالب برای دانش‌پژوهان آسان باشد. با دقـت در تعـاریف ارائه‌شده، مرزهای کنایه، استعاره و تشبیه به خوبی مشخص خواهد شد.

ادیبان کنایهٔ نیکو را رساتر و شیواتر از هر تصریحی دانسته‌اند.[39] امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در مـواردی سخن به کنایه فرموده و از تصریح پرهیز کرده است. مانند هنگامی که در جنگ نهروان، نهروانیان را از اقـدام بدون بیّنه و برهان بیم داد و فرمود: «قَدْ طَوَّحَتْ بِکُمُ الدّارُ»؛[40] این دنیای ناپایدار به ورطهٔ هلاکتان افکند.

در اینجا واژهٔ دار کنایه از دنیا است و مراد حضرت آن است که گرایش آنان به دنیا، سبب هلاکت و نابودی ایشان است.[41] و در خطبهٔ دوم در توصیف خاندان پیامبر می‌فرماید:

بِهِم أقامَ انْحِناءَ ظَهرِهِ وَ أذهَبَ ارتِعادَ فَرائِصِهِ.

قامت خمیدهٔ دین به پایمردی آنان راستی گرفت و لرزش اندامهایش به نیـروی ایـشان آرامش یافت.

در این فراز، عبارت انحناء الظهر و یا همان خمیدگی پشت کنایـه از ضـعفِ در دیـن و واژهٔ أقـامَ کنایـه از پایمردی در دین است.

کنایه را می‌توانید در خطبه‌های ۳، ۱۱۱، ۱۵۷، ۱۷۸ و حکمت ۳۹٦ ملاحظه کنید.

ط) مَثَل

در لغت به معنی همتا و همانند است و در اصطلاح، سخن مشهوری است که حالتی یا کـاری را بـدان تـشبیه کنند،[42] اما در اینجا مراد ما بیشتر ضرب المثلهایی است که در *نهج البلاغه* بـه کـار رفتـه اسـت و در تعریـف ضرب المثل می‌گویند: سخنانی کوتاه به نثر یا نظم که بیانگر مفاهیم اخلاقی، اجتمـاعی، انـدرز و دسـتورهای زندگی است؛[43] مانند: بگو با که‌ای تا بگویم که‌ای.

در سخنان علی (علیه السلام)، ضرب المثلهایی وجود دارد که افزون بر زیبایی کلام، دارای واژه‌هایی ثقیـل است و خواننده برای فهم آن واژه‌ها باید به فرهنگ لغت مراجعه کند و پس از درک همهٔ مفردات آن لغت بـاز هم، از فهم مقصود اصلی باز می‌ماند. همچنان که جملهٔ «لَو کانَ یُطاعُ لِقَصیرٍ أمرٌ»[44] را می‌توان تقریباً معـادلِ

۳۸. *فرهنگ‌نامهٔ ادبی فارسی*، ص ١١٦٤.
۳۹. *چشمهٔ خورشید*، ص ۳۱۵، به نقل از عبدالقاهر جرجانی، *دلائل الإعجاز*، ص ۷۱.
٤٠. *نهج البلاغه*، ترجمهٔ آیتی، خطبهٔ ٣٦.
٤١. *چشمهٔ خورشید*، ص ۳۱۸.
٤٢. *فرهنگ‌نامهٔ ادبی فارسی*، ص ۱۲۲۲.
٤٣. همان، ص ۹۲۵.
٤٤. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۵.

«رأی راست آن بود اگر می‌پذیرفتید»[٤٥] به کار برد در حالی که معنای مفرداتِ آن چنین است؛ ای کاش از امر و رأی قَصیر پیروی می‌شد و در اینجا لطافت ترجمهٔ استاد شهیدی کاملاً مشهود است.

در خطبهٔ ٥ *نهج البلاغه* ضرب المثل «بَعْدَ اللَّتَیاَ والَّتی» به کار رفته است. اصل این ضرب‌المثل آن است که مردی با زنی کوتاه‌قامت، کم‌سن، تندخو و بداخلاق ازدواج کرد و از او رنجها دید. ناگزیر او را طلاق داد و با زنی بلندقامت ازدواج کرد که از قضا تندخویی و بداخلاقی او بیشتر بود و مرد رنج بیشتری را تحمل کرد.

به ناچار او را هم طلاق داد و گفت: «بَعْدَ اللَّتَیَا والَّتی لا أتَزَوَّجُ أبداً» پس از آن زن کوتاه‌قامت و این زن بلندقامت هرگز با کسی ازدواج نخواهم کرد.

این ضرب المثل که در میان مردم کنایه از رنج و سختی بود، در کلام امام (علیه السلام) بدین گونه به کار رفته است:

هَیهاتَ بعد اللَّتَیَا والَّتی! واللهِ لَابنُ أبی‌طالبٍ آنَسُ بالموتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدیِ اُمِّه.

پس از آن همه ستیزه و جنگیدن! به خدا سوگند، دلبستگی پسر ابوطالب به مرگ از دلبستگی کودک به پستان مادر بیشتر است.[٤٦]

سخن آخر

آنچه گذشت تنها شمّه‌ای از مباحث ادبی *نهج البلاغه* بود که بر گرفته شده از شرح *منهاج البراعه*، مرحوم میرزا حبیب‌الله خوئی است. این مباحث بیشتر برای دانش‌پژوهانی لذت‌بخش است که مشتاق ادبیات و صنایع ادبی هستند و شاید برای گروهی دیگر چندان خوشایند نباشد.

زیباییهای معنوی *نهج البلاغه* وصف نشدنی است و تمامی قالبهای ادبی نیز یارای وصف کلام مولا را ندارند. حقیقت همان معنای کلام مولا است که برای همگان پندآموز است. به راستی کدامین ذهن بشری است که یارای آن دارد، حقیقت دنیا، نوع نگرش به آن و چگونگی بهره بردن از آن را در چنین ایجازی بیان کند که:

مَنْ أبصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ وَ مَنْ أبْصَرَ إلیها أعْمَتْهُ.

آن که بدان نگریست حقیقت را به وی نمود و آن که در آن نگریست، دیده‌اش را بر هم دوخت.[٤٧]

و چه سخن شگفتی! دنیا همچون وسیله‌ای است و برای دنیا، دیدهٔ عبرت‌بین لازم است تا در پسِ آن دیدهٔ بصیرت روشن شود و آن که دنیا را هدف بداند و به دیدهٔ تمنّا بدان بنگرد، دیدگانش کور خواهد شد.

علی (علیه السلام) در تمثیلی زیبا به ما پندی شگرف می‌دهد: «صاحِبُ السلطانِ کَراکِبِ الأسدِ یُغْبَطُ بِمَوْقِعِهِ وَ هُوَ أعْلَمُ بِمَوْضِعِه»؛ همنشین پادشاه همچون شیرسوار است؛ حسرتِ سواری او خورند و خود بهتر داند که در چه کار است.

این سخن بدان مفهوم است که هر آنچه از دنیا در نظرت بزرگ جلوه کرد پیش از آنکه آرزومندش باشی به حقیقتش بنگر، آن‌گاه فروخواهی ریخت.

---

٤٥. همان، ترجمهٔ شهیدی.

٤٦. *چشمهٔ خورشید*، ص ٣١٧، به نقل از *معارج نهج البلاغه*، ص ٨٧.

٤٧. *نهج البلاغه*، ترجمه شهیدی، خطبهٔ ٨٢.

به راستی تنها امیر سخن است که می‌تواند در نهایت ایجاز چنین بیم و امیدی را ترسیم کند.

افق معنایی کلام مولا سبب شد تا همگان بر سر سفرهٔ معارف او بنشینند و هر یک به فراخور حال خود از آن بهره‌ای برند. در این میان ادبیات فارسی، پس از قرآن از *نهج البلاغه* بسیار بهره برده است. چه بسیار ضرب المثلها و حکایتهایی که امروزه در میان ما رایج است و ریشه در *نهج البلاغه* دارد. که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:[48]

مولا می‌فرماید: «تَکَلَّموا تُعْرَفُوا فَإِنَّ المَرءَ مَخبوءٌ تَحْتَ لِسانِه»؛[49] سخن گویید تا شناخته شوید که آدمی زیر زبانش نهان است و سعدی نیز همین معنا را در بیتی می‌آورد:

تا مرد سخن نگفته باشد		عیب و هنرش نهفته باشد

نمونهٔ دیگر ضرب المثل فارسی: «دیگ به دیگ می‌گوید: رویت سیاه» است.[50] که می‌توان گفت شبیه سخن مولا است:

أکبرُ العَیبِ أنْ تَعیبَ ما فیکَ مِثلُهُ.[51]

بزرگ‌ترین عیب آن بود که چیزی را زشت انگاری که خود به همانند آن گرفتاری.

به امید آنکه تنها به مباحث پیرامونی *نهج البلاغه* بسنده نکنیم و با غوطه‌ور شدن در دریای معرفت مولا، به تطهیر جان خویش بپردازیم.

چکیدهٔ درس

۱ـ در طول تاریخ کسی را یارای رقابت با کلمات زیبای امیر بیان، علی (علیه السلام)، نبوده است و تمامی شاعران و نویسندگان در برابر کلماتِ او به عجز و ناتوانی زانو زده‌اند و بر این عجز اعتراف کرده‌اند.

۲ـ هنر بیانِ افکار و اندیشه‌های علی (علیه السلام) در خطبه‌ها نمود دارد که همگونیِ زیبایی در ابتدا، بیان مقصود و پایان آنها مشاهده می شود.

۳ـ علی (علیه السلام) سخن به سجع می‌گوید و کلام او مملو از آرایه‌ها و صنایع ادبی است که بر جذابیت کلام او افزوده است.

٤ـ در موارد بسیاری، آیات قرآن و شعر شاعران در جملات نهج البلاغه به صورت تضمین بیان شده‌اند.

۵ـ امیر بیان، علی (علیه السلام)، در مواردی برای بیان مفاهیم اخلاقی، اجتماعی و تربیتی از جملاتی در قالب ضرب المثل بهره جسته است که نا آگاهی از آنها خواننده را از فهم مقصود اصلی کلام باز می‌دارد.

---

٤٨. هاجر اندقانی، *امثال و حکم نهج البلاغه*، نوشته‌ای در بیان معادل ضرب المثلهای فارسی در *نهج البلاغه* است.

٤٩. *نهج البلاغه*، حکمت ۳۹۲.

۵۰. دهخدا، *امثال و حکَم*، ج ۲، ص ۸٤۸.

۵۱. *نهج البلاغه*، ترجمهٔ شهیدی، حکمت ۳۵۳.

پرسشهای پایانی

۱ـ بیان مقصود در خطابهٔ امام علی (ع) با آغاز سخنان امام چه رابطه‌ای دارد؟
۲ـ پرتکرارترین ویژگی ادبی نهج البلاغه که در سراسر آن مشهود است، چیست؟
۳ـ در فراز « احتجّوا بالشجرة و أضاعوا الثمرة» کدام صنعت ادبی به کار رفته است و مراد از ثمره چیست؟
٤ـ معنای لغوی و اصطلاحی تضمین را بیان نمایید و نمونه‌ای از تضمین در اشعار فارسی را بنویسید؟
۵ـ ناآگاهی از «ضرب المثل» چه تأثیری در فهم مقصود دارد؟

پژوهش

با مطالعهٔ خطبه‌های ۳۰ـ ٤۰ نهج البلاغه، صنایع أدبی آن را استخراج نمائید.

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ ششم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ ششم

روابط نهج البلاغه با قرآن

اهداف درس

- ✓ آشنایی با روابط *قرآن* و *نهج البلاغه*؛
- ✓ شناخت ویژگیهای *قرآن* در *نهج البلاغه*؛
- ✓ شناخت چگونگی رفتار با *قرآن* در *نهج البلاغه*؛
- ✓ فراگیری روش برداشت از *قرآن*.

مقدمه

رابطهٔ *نهج البلاغه* با قرآن از مباحثی است که اگرچه آسان به نظر می‌آید، اما در حقیقت بسیار دشوار است. آسان از آن جهت که می‌توان آیات قرآن را در *نهج البلاغه* شمارش کرد و پیرامون آن سخن گفت و مشکل از آن جهت که تمام رابطهٔ *قرآن* و *نهج البلاغه* تنها با شمارش آیات شناخته نمی‌شود. کوشش ما بر آن است تا به برخی از روابط کتاب آسمانی، قرآن، با گفتار بشری، *نهج البلاغه*، بپردازیم. آری قرآن کلام وحی است و هیچ سخنی را نسزد که با آن مقایسه شود، اما *نهج البلاغه* مجموعه‌ای از سخنان شخصیتی است که از روزی که با قرآن مأنوس شد از وی جدا نشد و از آغازین روزهای وحی الهی همنشین قرآن گردید. مولا می‌فرماید:

وَإِنَّ الکتابَ لَمَعی ما فارقْتُهُ مُذْ صَحِبتُهُ.[1]

قرآن با من است، از آن هنگام که یار آن گشتم، از آن جدا نبودم.

انواع روابط

الف) محتوا

همنشینی امام علی (علیه السلام) با قرآن سبب شد تا روح قرآن در *نهج البلاغه* دمیده شود و نخستین رابطهٔ *نهج البلاغه* با قرآن همان رابطهٔ محتوایی با کلام وحی است. در درسهای آینده به هنگام بررسی محتوای *نهج البلاغه* با این رابطه بیشتر آشنا خواهیم شد.

---

۱. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۲۲.

ب) قرآن‌شناسی

علاقهٔ وافر امام علی (علیه السلام) به قرآن و همراهی ۲۳ سالهٔ او با پیامبر، مولا را به عنوان والاترین قرآن‌شناس برای ما می‌نمایاند. جای جایِ *نهج البلاغه*، معرفی قرآن از زبان علی (علیه السلام) است. پاره‌ای از خصوصیات قرآن از نگاه *نهج البلاغه* چنین است:

۱ـ بهترین سخن؛ [خطبهٔ ۱۱۰]
۲ـ بهارِ دل؛ [خطبهٔ ۱۱۰]
۳ـ کتابِ ناطق؛ [خطبهٔ ١٦٩]
٤ـ فرمان‌دهنده؛ [خطبهٔ ۱۸۳]
۵ـ بازدارنده؛ [خطبهٔ ۱۸۳]
٦ـ خاموش و گویا؛ [خطبهٔ ۱۸۳]
۷ـ ظاهرش آراسته و زیبا؛ [خطبهٔ ۱۸]
۸ـ باطنش ژرف و عمیق؛ [خطبهٔ ۱۸]
۹ـ شگفتیهایش فناناپذیر؛ [خطبهٔ ۱۸]
۱۰ـ غرائبش پایان‌ناپذیر؛ [خطبهٔ ۱۸]
۱۱ـ زدایندهٔ تاریکی؛ [خطبهٔ ۱۸]
۱۲ـ حجّت خدا بر آفریدگان؛ [خطبهٔ ۱۸۳]
۱۳ـ همهٔ آفریدگان در گرو قرآن‌اند؛ [خطبهٔ ۱۸۳]
١٤ـ فهرستی از خوبیها و بدیها؛ [خطبهٔ ١٦٦]
۱۵ـ دانشِ آینده؛ [خطبهٔ ۱۵۸]
١٦ـ حدیثِ گذشتگان؛ [خطبهٔ ۱۵۸]
۱۷ـ داروی درد؛ [خطبهٔ ۱۵۸]
۱۸ـ نظامِ زندگی؛ [خطبهٔ ۱۵۸]
۱۹ـ نورِ همیشگی؛ [خطبهٔ ۱۹۸]
۲۰ـ چراغی که فروزندگی‌اش کاستی نیابد؛ [خطبهٔ ۱۹۸]
۲۱ـ دریایی که ژرفایش دانسته نگردد؛ [خطبهٔ ۱۹۸]
۲۲ـ راهی که رونده‌اش را گمراه نکند؛ [خطبهٔ ۱۹۸]
۲۳ـ پرتویی که روشنایی‌اش تاریکی نگیرد؛ [خطبهٔ ۱۹۸]
٢٤ـ جداکنندهٔ حق و باطلی که برهانش خاموشی نپذیرد؛ [خطبهٔ ۱۹۸]
۲۵ـ بنیانی که ارکانش ویران نگردد؛ [خطبهٔ ۱۹۸]
٢٦ـ شِفایی که در آن بیمِ بیماری نباشد؛ [خطبهٔ ۱۹۸]
۲۷ـ گزارش پیشینیان؛ [حکمت ۳۱۳]
۲۸ـ اخبار آیندگان؛ [حکمت ۳۱۳]
۲۹ـ قضاوت امروزین؛ [حکمت ۳۱۳]
۳۰ـ گویایی که زبانش از گفتن درنمی‌ماند؛ [خطبهٔ ۱۳۳]

۳۱ـ سرای استوار ـ که ارکانش ویران نمی‌شود؛ [خطبهٔ ۱۳۳]
۳۲ـ پیروزمندی که یارانش شکست نمی‌خورند؛ [خطبهٔ ۱۳۳]
۳۳ـ ستیغِ نورِ هدایت الهی؛ [خطبهٔ ۱۸۳]
۳٤ـ نقطهٔ کمال دین خدا؛ [خطبهٔ ۱۸۳]
۳۵ـ در بر دارندهٔ معانی گوناگون؛ [نامهٔ ۷۷]
۳٦ـ معدن ایمان؛ [خطبهٔ ۱۹۸]
۳۷ـ چشمه‌های علم؛ [خطبهٔ ۱۹۸]
۳۸ـ باغهای عدل؛ [خطبهٔ ۱۹۸]
۳۹ـ پناهگاهی بلند و استوار؛ [خطبهٔ ۱۹۸]
٤٠ـ فرونشانندهٔ تشنگی عالمان. [خطبهٔ ۱۹۸]

آنچه گذشت تنها برخی از ویژگیهای قرآن در *نهج البلاغه* بود که از قسمتهای مختلف آن بازگو کردیم. در برخی از خطبه‌ها امام (علیه السلام) با شیوه‌ای نوین قرآن را می‌شناساند. در خطبهٔ اولِ *نهج البلاغه* که به تعبیری فهرست تمامی *نهج البلاغه* است فهرست جامعی از عمده‌ترین مسائل قرآن و رابطهٔ آن با پیامبر مشاهده می‌شود:

كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ: مُبَيِّناً حَلاَلَهُ وَ حَرامَهُ، وَ فَرَائِضَهُ وَ فَضَائِلَهُ، وَ نَاسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ، وَ رُخَصَهُ وَ عَزَائِمَهُ، وَ خَاصَّهُ وَ عَامَّهُ، وَ عِبَرَهُ وَ أَمْثَالَهُ، وَ مُرْسَلَهُ وَ مَحْدُودَهُ، وَ مُحْكَمَهُ وَ مُتَشَابِهَهُ، مُفَسِّراً مُجْمَلَهُ، وَ مُبَيِّناً غَوَامِضَهُ. بَيْنَ مَأْخُوذٍ مِيثَاقُ عِلْمِهِ، وَ مُوَسَّعٍ عَلَى العِبَادِ فِی جَهْلِهِ، وَ بَيْنَ مُثْبَتٍ فِی الكِتَابِ فَرْضُهُ، وَ مَعْلُومٍ فِی السُّنَّهِ نَسْخُهُ، وَ وَاجِبٍ فِی السُّنَّةِ أَخْذُهُ، وَ مُرَخَّصٍ فِی الكِتَابِ تَرْكُهُ، وَ بَيْنَ وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ، وَ زَائِلٍ فِی مُسْتَقْبَلِهِ. وَ مُبَايَنٌ بَيْنَ مَحَارِمِهِ، مِنْ كَبِيرٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرَانَهُ، أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ، وَ بَيْنَ مَقْبُولٍ فِی أَدْنَاهُ، وَ مُوَسَّعٍ فِی أَقْصَاهُ.

فهرست مضامین قرآن در خطبهٔ اول:
۱ـ روشنگر حلال و حرام
۲ـ بیان‌کنندهٔ واجبات و مستحبات
۳ـ ناسخ و منسوخ
٤ـ رخصتهای مباح و دستورهای واجب
۵ـ احکام خاص و دستورهای عام
٦ـ عبرتهای آموزنده و مثلهای پنددهنده
۷ـ احکام آزاد و مطلق
۸ـ فرمانهای مقیّدِ مرزدار
۹ـ محکم و متشابه[۲]

۲. محکم، آیاتی است که دلالت آن روشن است؛ مانند: قُل هُوَ اللهُ أحدٌ و متشابه آیاتی است که در ابتدای امر نوعی ابهام دارند، هرچند با آیات دیگر قرآن تبیین می‌شود، مانند: إلی ربِّها ناظرة ؛ چشمها در آن روز به پروردگارش می‌نگرد، که ابهام ظاهری آن با آیهٔ لا تُدرِکهُ الأبصار ؛ چشمها او را درک نمی‌کنند، برطرف می‌گردد.

۱۰ـ مجملات قرآن با بیان پیامبر تفسیر شده است.
۱۱ـ مشکلات و پیچیدگیهای آن با سخنان پیامبر تبیین گشته است (مانند حروف مقطعه).
۱۲ـ پاره‌ای از حقایق قرآن را همگان باید بدانند و هیچ کس در ندانستن آن معذور نیست. (مانند آیات توحید و صفات خداوند)
۱۳ـ بندگان موظف به آگاهی از برخی حقایق قرآنی نیستند (مانند جزئیات بهشت و دوزخ و ...).
١٤ـ قسمتی از احکام قرآن برای زمان محدودی الزام شده بود که در سنّت پیامبر نسخ شد.
۱٥ـ احکامی که در سنّت پیامبر واجب بود ولی در قرآن مجید ترک آن اجازه داده شد (مانند حکم روزه که در آغاز تشریع تنها در آغاز شب می‌توانستند افطار کنند و اگر می‌خوابیدند، افطار برایشان جایز نبود).
١٦ـ احکامی که در بعضی زمانها واجب ولی چندی بعد وجوبش از میان رفته است. (مانند وجوب هجرت که بعد از فتح مکه، این وجوب زائل شد.)
۱۷ـ انواع محرّمات از هم جدا و هر یک جداگانه تبیین شده است. گناهان کبیره و صغیره نشان داده شده است.
۱۸ـ اموری که اندک آن هم پذیرفته آید و هر کس می‌تواند که بیش از آن هم به جای آورد.[۳]

امام در خطبهٔ اول افزون بر آنکه فهرستی درازدامن از قرآن ارائه می‌دهد، جامعیت کتاب وحی را نیز به خوبی نمایش می‌دهد. در خطبهٔ ١٧٦ *نهج البلاغه*، برتری قرآن را اثبات می‌کند و با بیان ویژگیهای آن همگان را نسبت به قرآن ترغیب می‌کند.

مولا می‌فرماید:

وَ اعْلَمُوا أَنَّ هذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِی لاَ یَغُشُّ، وَ الْهَادِی الَّذِی لاَ یُضِلُّ، وَ الْمحَدِّثُ الَّذِی لاَ یَکْذِبُ. وَ مَا جَالَسَ هذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلاَّ قَامَ عَنْهُ بِزِیَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ، زِیَادَةٍ فِی هُدیً، أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمیً. وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَیسَ عَلَی أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَ لاَ لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنیً، فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِکُمْ، وَ اسْتَعِینُوا بِهِ عَلَی لَأْوَائِکُمْ، فَإِنَّ فِیهِ شِفَاءً مِنْ أَکْبَرِ الدَّاءِ، وَ هُوَ الْکُفْرُ وَ النِّفَاقُ، وَ الْغَیُّ وَ الضَّلاَلُ، فَاسْأَلُوا اللهَ بِهِ، وَ تَوَجَّهُوا إِلَیْهِ بِحُبِّهِ، وَ لاَ تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ، إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَی اللهِ بِمِثْلِهِ. وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ، وَ قَائِلٌ مُصَدَّقٌ، وَ أَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ شُفِّعَ فِیهِ، وَ مَنْ مَحَلَ بِهِ الْقُرْآنُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ صُدِّقَ عَلَیْهِ، فَإِنَّهُ یُنَادِی مُنَادٍ یَوْمَ الْقِیَامَةِ: أَلاَ إِنَّ کُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلیً فِی حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةِ عَمَلِهِ، غَیْرَ حَرَثَةِ الْقُرْآنِ.[٤]

بدانید که این قرآن اندرزدهنده‌ای است که نمی‌فریبد و راهنمایی است که گمراه نمی‌کند و سخنگویی است که دروغ نمی‌گوید. هر کس با قرآن همنشینی کند چون برخیزد، چیزی بر او افزوده شده و چیزی از او کاسته گشته. به هدایتش افزوده شده و از کوردلی‌اش کاسته گشته، بدانید آن که با قرآن است نیازمند نباشد و کسی را بدون قرآن بی‌نیازی حاصل نگردد. شفای دردهای خود را از قرآن بجویید چون سختی پیش آید از قرآن یاری خواهید. قرآن شفادهندهٔ بزرگ‌ترین دردهاست، که همان درد کفر، نفاق، تباهی و گمراهی است. با قرآن از خدا حاجت خواهید و با عشق به قرآن روی به خدا

۳. برای آگاهی بیشتر ر. ک: *پیام امام*، ج ۱، ص ٢٤٦ ـ ۲۳۹.
٤. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٧٦.

آورید و قرآن را وسیلهٔ خواهش از مردم قرار مدهید. بندگان خدا برای روی آوردن به خدا، قرآن را نیکوترین وسیله یافته‌اند بدانید که قرآن شفیعی است که شفاعتش پذیرفته آید و گوینده‌ای است که سخنش به تصدیق مقرون باشد. هرکه را قرآن در روز قیامت شفاعت کند بپذیرندش و هرکه را قرآن در روز قیامت تقبیح کند سخنش به زیان او گردد. در روز محشر آوازدهنده‌ای آواز دهد که هر عمل‌کننده‌ای در دنیا در این جهان گرفتار عاقبت عمل خویش است مگر عمل‌کنندگان به قرآن.

مطالعهٔ بیشتر

☑ مطالعهٔ خطبهٔ ١٥٦ و ١٩٨ به دانشجویان عزیز پیشنهاد می‌شود.

ج) چگونگی تعامل با قرآن

رابطهٔ دیگر قرآن و *نهج البلاغه*، چگونگی رفتار با قرآن است. مولا در موارد مختلف رفتارهای سره از ناسره را بازشناسانده است و با توجه به آشنایی مولا با قرآن، بندگان را به تنظیم روابط صحیح با قرآن فرا خوانده است؛ زیرا اگر مراجعه به قرآن با روشی نادرست صورت پذیرد کج‌فهمی در پی خواهد داشت. امام قرآن را **حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ** به معنای بار تحمّل معناهای گوناگون می‌داند و همین تیزبینی در روش تفسیر و برداشت از قرآن مؤثر خواهد بود. برخی از توصیه‌های امام در مواجهه با قرآن چنین است.

١ـ فراگیری قرآن

نخستین گام در برابر قرآن یادگیری آن است. امام می‌فرماید:

تعلّموا القرآن فإنّه أحسَنُ الحديثِ.[٥]

قرآن را فرا گیرید که بهترین سخن است.

و در دیگر سخنان امام همچنان که گذشت ترغیب به قرآن آن‌چنان گسترده است که خواننده را به سوی خواندن قرآن تحریک می‌نماید.

مولا در شمارش خدمات خود به نافرمایان لشکرش می‌گوید:

قَدْ دَارَسْتُكُمُ الْكِتَابَ، وَ فَاتَحْتُكُمُ الْحِجَاجَ.[٦]

من قرآن را بر شما تدریس کردم و روش استدلال را به شما آموختم.

گویی انتظار علی (علیه السلام) آن است که حقّ معلّم قرآن خود را به خوبی ادا کنند. به هر حال امام در مواقع گوناگون با عباراتی متعدد مانند «علیکم بکتاب الله و ...» همگان را به فراگیری قرآن دعوت می‌کنند.

٥. همان، خطبهٔ ١١٠.

٦. همان، خطبهٔ ١٨٠.

۲ـ تدبّر در قرآن

سفارش دیگر امام علی (علیه السلام) اندیشیدن است. آیات متعددی از قرآن نیز به تدبّر در قرآن سفارش می‌کنند و به این ترتیب رابطهٔ محتوایی قرآن و *نهج البلاغه* کاملاً هویدا می‌گردد. امام می‌فرماید:

تفقّهوا فیه فإنّه ربیعُ القلوب؛[۷] در قرآن بیندیشید که بهار دلها است.

توصیهٔ امام به اندیشه در قرآن ناظر به این آیه است:

کتابٌ أنْزَلْنَاهُ إِلَیک مُبارَک لِّیدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیتَذَکرَ أُوْلُوا الْأَلْبابِ ؛[۸]

[این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در [بارهٔ] آیات آن بیندیشند و خردمندان پند گیرند.

در آیات دیگری مانند آیهٔ ۸۲ سورهٔ نساء و آیهٔ ۲٤ سورهٔ محمّد تدبّر و فهم کتاب خدا را می‌توان یافت.

۳ـ عمل به قرآن

یادگیری و فهمیدن قرآن مقدمهٔ به کار بستن فرامین الهی است و آنان که قرآن را می‌خوانند و یا حتی می‌فهمند و رفتاری غیرقرآنی دارند در مکتب امام علی (علیه السلام) نکوهش می‌شوند. امام این گروه افراد را دوزخی معرفی می‌کند و می‌فرماید:

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ کَانَ مِمَّنْ یَتَّخِذُ آیَاتِ اللهِ هُزُواً.[۹]

و آن که قرآن خواند و مرد و راه به دوزخ برد از کسانی بود که آیات خدا را به فسوس گرفت و افسانه شمرد.

بر مبنای نگرش امام خواندن قرآن باید سپری از دوزخ باشد و کسی که با قرآن مأنوس است اگر وارد آتش شود قرآن را به تمسخر گرفته است. مولا در پیش‌گوییهای خود به مردم هشدار می‌دهد که زمانی می‌آید که از قرآن جز خطوط آن باقی نمی‌ماند[۱۰] و سوگمندانه آخرین دغدغه‌های خود را به فرزندانش پس از آنکه با ضربت شمشیر در بستر افتاده است دربارهٔ قرآن بازگو می‌کند و می‌نویسد:

اللهَ اللهَ فِی الْقُرْآنِ، لاَ یَسْبِقُکُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَیْرُکُمْ.[۱۱]

خدا را، خدا را، دربارهٔ قرآن مباد که دیگران در عمل به آن بر شما پیشی گیرند.

٤ـ برداشت از قرآن

چگونگی برداشت از قرآن از مهم‌ترین مباحث *نهج البلاغه* است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌نماییم:

الف) پرهیز از تفسیر به رأی

در مراجعه به قرآن باید پیش‌فرضها را کنار گذارد و با روحی مطیع به سوی قرآن رفت. آرای شخصی و هواهای نفسانی سبب کج‌فهمی و انحراف دینی می‌گردد و از همین روی مولا در مواجهه با قرآن چنین سفارش فرمود:

۷. همان، خطبهٔ ۱۱۰.

۸. ص/ ۲۹.

۹. *نهج البلاغه*، حکمت ۲۲۸.

۱۰. همان، خطبهٔ ۱٤۷.

۱۱. همان، نامهٔ ٤۷.

وَ اتَّهِمُوا عَلَیْهِ آرَاءَکُمْ، وَ اسْتَغِشُّوا فِیهِ أَهْوَاءَکُمْ.[۱۲]

در برابر قران اندیشه‌های [ناهماهنگ] خود را متهم کنید و هواهای نفسانی خـود را در برابر آن، خیانتکار انگارید.

تعبیر امام ستیغ تقوا و رعایت امانت در فهم و برداشت از قرآن است. امام آنانی را که برداشـتهای شخـصی خود را به قرآن تحمیل می‌کنند **عالم‌نما** می‌داند و در شمارِ فاسقان از آنان نامبردار است:

در میان بندگان کسی است که خود را دانشمند نامد و در او خبری از دانش نیست، مشتی افکار جاهلانه از جاهلان و گمراهیهایی از گمراهان فرا گرفته، بر سر راه مردم دامهای فریب گسترده و سخنان باطل گوید و کتاب خدا را به رأی خود تفسیر کند و حقیقت را به مقتضای هوای خویش به این سو و آن سو متمایل سازد.[۱۳]

امیرمؤمنان خطر برداشتهای ناصواب را تنها در همین چند جمله خلاصه نمی‌کند، بلکه در مواقع گوناگون راهکار مراجعهٔ صحیح به قرآن را می‌نمایاند و حتی در خطبه‌ای که به پیش‌گوییهای حوادث آینده می‌پردازد بازگشت به قرآن واقعی را نوید می‌دهد و می‌فرماید:

وَ یَعْطِفُ الرَّأْیَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ.[۱٤]

آرا و اندیشه‌ها را تابع قرآن گرداند در روزگاری که قرآن را تابع آراء و اندیشه‌های خود ساخته باشند.

ب) نیاز به مفسّر

تأکیدات فراوان *نهج البلاغه* در مراجعه به قرآن از سویی و پرهیز شدید از تفسیر به رأی خواننده را در حیرت فرو می‌برد، اما امام در جملات فراوانی ضرورت مراجعه به مفسّر قرآن را بیان می‌نماید. واقعیت آن است که قرآن نوشته‌ای است که به خودی خود سخن نمی‌گوید، بلکه باید آن را به سخن آورد. امام می‌فرماید:

این قرآن خطی است نوشته‌شده که در میان دو جلد قرار دارد. به زبان سخن نمی‌گوید نیازمند ترجمانی است و مردمان از سوی آن سخن می‌گویند.[۱۵]

جملهٔ «لا بُدَّ له مِن تَرجُمان»، نیازمندی به مفسّر قرآن را به روشنی بازگو می‌نماید، اما مفسّر حقیقی قرآن کیست؟

ج) راهکار تفسیر

معیارهای *نهج البلاغه* در تفسیر قرآن را می‌توان چنین برشمرد: نخستین معیار اسـتواری عقیـده اسـت؛ یعنـی مراجعه‌کننده به قرآن باید اعتقادات خود را از منبع مطمئنی فرا گیرد و مطمئن‌ترین منبـع هـدایتهای قرآنـی و سیره و روش معصومین (علیهم السلام) است و چنانچه سخن دیگری فرا گرفت، تبعیت از آن واجـب نخواهـد بود، مولا می‌فرماید:

۱۲. همان، خطبهٔ ۱۷٦.

۱۳. همان، خطبهٔ ۸۷.

۱٤. همان، خطبهٔ ۱۳۸.

۱۵. همان، خطبهٔ ۱۲۵.

به آنچه قرآن از صفات او برای تو بیان کرده و تو را بدان راه نموده است، اقتدا کن و از چراغ هدایت آن روشنایی گیر و هرچه را که شیطان تو را بـه دانـستن آن واداشـته و در کتاب خدا آموختنش بر تو واجب نـشده و در سـنت پیـامبر و ائمـهٔ هـدی از آن نـشانی نیست علم آن را به خدا واگذار و از آموختن آنها بپرهیز.[16]

دومین راهکار مراجعه به قرآن شناخت کتاب وحی است که علـی (علیـه الـسلام) آن را شناسـانده اسـت و شناخت مخالفان قرآن را راه رسیدن به مفاهیم قرآن می‌داند و می‌فرماید:

هرگز به پیمان قرآن وفا نمی‌کنید مگر آن‌گاه کـه بدانیـد چـه کـسانی پیمـان قـرآن را می‌شکنند و به قرآن تمسک نخواهید جست تا آن‌گاه که واگذارندگان قرآن را بـشناسید. پس همهٔ اینها را از اهل آن بجویید.[17]

سومین راهکار، مراجعه و بهره‌گیری از قرآن است که امروزه از آن با عنوان **تفسیر قرآن به قرآن** تعبیر می‌کنند. حضرت علامه طباطبایی، صاحب کتاب گران‌سنگ *المیزان*، در تفسیر خود چنین روشی را برگزید. او آیات قرآن را با آیات دیگر قرآن سنجید و تفسیری قرآنی به ارمغان نهاد. علامه طباطبایی اعتقاد داشت که در قرآن مجید متشابه به معنی آیه‌ای که مدلول حقیقی خود را به هیچ وجه ارائه ندهد، وجود ندارد، بلکه هر آیه‌ای که در نگاه اول مدلول حقیقی مستقلی نداشته باشد به واسطهٔ دیگر آیات قرآن مدلول حقیقی آن به دست می‌آید و این همان ارجاع متشابه به محکم است؛ چنان‌که آیهٔ الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی [18] که در جسمیت و مادیت ظهور دارد با ارجاع به آیهٔ لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ [19] معنایی غیر از استقرار در مکان می‌یابد.[20] این روش برگرفته از قرآن و *نهج البلاغه* است. در *نهج البلاغه* می‌خوانیم:

کِتَابُ اللهِ تُبْصِرُونَ بِهِ، وَ تَنْطِقُونَ بِهِ، وَ تَسْمَعُونَ بِهِ، وَ یَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَ یَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَی بَعْضٍ، وَ لاَ یَخْتَلِفُ فِی اللهِ، وَ لاَ یُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللهِ.[21]

کتاب خدا است که به یاری آن حق را می‌بینید و می‌گوییـد و مـی‌شـنوید. برخـی از آن برخی دیگر را تفسیر می‌کند و برخی از آن به برخی دیگر شهادت می‌دهند. در دین خدا اختلاف ندارد و پیرو خود را از خدا منحرف نگرداند.

د) معرفی مفسر

شخصیت ویژهٔ امام علی (علیه السلام) که بنا بر فرمودهٔ پیامبر: «علی با قرآن است و قرآن با علی»[22] راه تردید را در مراجعه به امام باقی نمی‌گذارد و مولا نیز مردم را به سوی خود فرا می‌خواند؛ زیرا می‌داند که مردم بدون امام نمی‌توانند از قرآن بهره‌مند شوند. امام می‌فرماید:

---

۱۶. همان، خطبهٔ ۹۱ (ترجمهٔ آیتی).

۱۷. همان، خطبهٔ ۱۴۷.

۱۸. طه/ ۵: خدا بر تخت خود قرار دارد.

۱۹. شوری/ ۱۱: چیزی مانند او نیست.

۲۰. ر. ک: *قرآن در اسلام*، ص۳۰.

۲۱. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۳۳.

۲۲. علی مع القرآن و القرآن مع علی.

این قرآن است از او بخواهید تا با شما سخن بگوید. او هرگز سخن نگوید ولی مـن از او به شما خبر می‌دهم ...، اگر از من قرآن را بپرسید به شما می‌آموزم؟[۲۳]

سوگمندانه باید گفت مردم زمان علی (علیه السلام) فراخوان او را آن‌گونه که باید به گوش نسپردند و ما از معارف واقعی قرآن جز اندکی محروم مانده‌ایم؛ زیرا تفسیر قرآن علی (علیه السلام) همان تفسیر پیامبر است و مولا در جمله‌ای می‌فرماید:

هیچ آیه‌ای باقی نماند مگر آنکه پیامبر آن را با تفسیر و تأویل و ... بر من خواند.[۲٤]

ابن‌عباس که از او به عنوان امام المفسرین یاد می‌کنند هرچه فرا گرفت از علی بن أبی‌طالـب آموخـت[۲۵] و دانشمندان بزرگ شیعی و سنی شخصیت تفسیری امام را ستوده‌اند.[۲٦]

هـ) نمونه‌هایی از تفسیر نهج البلاغه

محتوای همگون قرآن و *نهج البلاغه* به گونه‌ای است که نمی‌تـوان بـه همـهٔ مـوارد تفـسیر در *نهـج البلاغـه* پرداخت؛ زیرا در آن صورت باید همهٔ *نهج البلاغه* را تفسیر قرآن دانست کـه افـزون از وقـت ویـژه تـسلط بـه مباحث قرآنی را نیز می‌طلبد که از عهدهٔ حقیر خارج است.

دانشجویان عزیز دو کتاب *پیام امام* و *فی ظلال نهج البلاغه* را مطالعه نمایند. نویسندگان این دو مجموعه پیش از آنکه به تفسیر *نهج البلاغه* بپردازند، تفسیر قرآن نگاشته‌اند و همین امر سبب شده است تـا در ایـن دو کتاب، ارتباط قرآن و *نهج البلاغه* به خوبی مشاهده شود.

برای نمونه در *نهج البلاغه* گاهی امام به توضیح آیه‌ای از قرآن می‌پردازد؛ مانند حکمت ٤۳۹:

الزُّهْدُ كُلُّه بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنْ الْقرآنِ: قالَ اللهُ سُبْحَانَهُ: لِكَيْلَا تَأسَـوْا عَلَـى مـا فـاتَكُمْ و لا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ مَنْ لَمْ يَأسَ عَلَى الْمَاضِـي، وَ لَـمْ يَفْـرَحْ بِالْـآتِي، فَقَـدْ أخَـذَ الزُّهْـدَ بِطَرَفَيْه.

همهٔ زهد میان دو کلمه از قرآن قرار گرفته است. خدای تعالی می‌فرماید: تا بـر آنچـه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید. کـسی کـه بر گذشته تأسف نخورد و بر آینده شادمان نباشد زهد را از دو سوی آن گرفته است.[۲۷]

شرح امام از آیهٔ فوق آن است که زهد حقیقی بی‌رغبتی در اندیشهٔ آرزو نسبت به مادیات دنیا[۲۸]اسـت یعنـی زاهد حتی اندیشهٔ خویش را از دنیاخواهی پاک نموده است.

در پاره‌ای از موارد امام علی (علیه السلام) حکم شرعی را با توجه به آیه‌ای از قرآن بیان می‌کنـد و کلمـات مجمل آیهٔ قرآن را تبیین می‌فرماید:

---

۲۳. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۵۸.

۲٤. *کافی*، ج ۱، ص ٦٤.

۲۵. محمد حسین ذهبی، *التفسیر و المفسرون*، ج ۱، ص ۹۰ ـ ۸۹.

۲٦. *الاتقان*، ج ۲، ص ۱۲۲۷. ر. ک: *آیات قرآن در نهج البلاغه*، ص ۲۷ ـ ۲۵.

۲۷. *نهج البلاغه*، حکمت ٤۳۹.

۲۸. ر. ک: استاد مطهری، *سیری در نهج البلاغه*، ص ۲۱۲ ـ ۲۱۱.

وَأمُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَلاَّ يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْراً، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: سَوَاءً الْعَـاكِفُ فِيـهِ وَ الْبَادِ فَالْعَاكِفُ: الْمُقِيمُ بِهِ، وَ الْبَادِى: الَّذِى يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِه.

مردم مکه را فرمان ده که از کسانی که در خانه‌هایشان سکونت می‌کنند، کرایه نستانند. زیرا خدای تعالی می‌فرماید: سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ ؛ عاكف و بادی در آن یکسان‌اند. عاكف کسی است که در مکه مقیم است و بادی کسی است که از مردم مکه نیست و به حج آمده است.[29]

خطبهٔ ۲۲۳ و حکمت ۲۲۹ و ۹٦ مطالعه شود.

رابطهٔ دیگری که *نهج البلاغه* با قرآن دارد استفاده از مضامین قرآنی در *نهج البلاغه* است که به صورت اشاره و تلمیح به کار رفته است؛ مانند «أَمَا وَ الَّذِى فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ» که اشاره‌ای است به آیهٔ فالق الحبّ و النوى [30] و یا در خطبهٔ ۱۷۸ می‌فرماید: «لاَنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِيدِ» که اشاره‌ای است به آیهٔ ما رَبُّكَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِيدِ .[31] اصطلاحات قرآنی مانند فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ،[32] إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِير [33] و إِحْدَى الحُسْنَيَيْن [34] نیز به صورت تضمین در میان خطبه‌های *نهج البلاغه* مشاهده می‌شود.

مولا افزون بر آنکه محتوای کلام خویش را از قرآن برگزید و از تضمینها، تلمیحها و بیان مجملات قرآنی بهره برد، در برابر تفسیرهای نادرست مقاومت کرد و با چنین برداشتهای انحرافی شدیداً مقابله فرمود. مانند جملهٔ زیبای خطبهٔ چهل که فرمود:

كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ! نَعَمْ إِنَّهُ لا حُكْمَ إِلاَّ لله، ولكِنَّ هؤُلاَءِ يَقُولُونَ لاَ إِمْرَةَ إِلَّا لله.

سخن حقی است که از آن باطلی اراده شده. آری، حکم جز از آنِ خدا نیست، ولی اینان می‌گویند که زمامداری مخصوص خداوند است و بس.

آری خوارج عابدان نادانی بودند که از آیهٔ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لله [35] نفی هرگونه حکومت را برداشت کردند. امام در مقابل آنان ایستاد و چنین کج‌فهمی را برنتابید و میان **حکم الهی** و **فرمان روایی**، تمایزی منطقی قائل شد.

در پایان باید گفت برخی از آیات قرآن در *نهج البلاغه* به گونه‌ای دیگر منعکس شده است؛ مثلاً در خطبهٔ ۱۲۰ می‌خوانیم: «وَ تُبْلَى فِيهِ السَّرَائِرُ»؛ در حالی که در آیهٔ نه سورهٔ طارق آمده است: يوم تُبْلَى السَّرَائِرُ ،[36] چنین شبهاتی پذیرفته نیست؛ زیرا امام به صورت تضمین در لابه‌لای کلمات خود از مضامین قرآنی بهره برده است و در همهٔ موارد به تلاوت آیات قرآن نپرداخته است.

برخی از نویسندگان آیات قرآن را که در *نهج البلاغه* آمده است شمارش کرده‌اند. که حدود ۷۱ تا ۱٤۲[37] آیه ذکر شده است.

---

۲۹. *نهج البلاغه*، نامهٔ ٦۷.
۳۰. انعام/ ۹۵: خدا شکافندهٔ دانه و هسته است.
۳۱. انفال/ ۵۱: خدا بر بندگان [خود] ستمکار نیست.
۳۲. تکویر/ ۲٦: پس به کجا می‌روید؟
۳۳. آل عمران/ ۲٦: و تو بر هر چیز توانایی.
۳٤. توبه/ ۵۲: یکی از این دو نیکی.
۳۵. انعام/ ۵۷: فرمان جز به دست خدا نیست.
۳٦. آن روز که رازها [همه] فاش شود.
۳۷. *آیات قرآن در نهج البلاغه*، ص ۳۰.

و همچنین برنامه‌های نرم‌افزاری تعداد آن را ۱٤٤ آیه می‌دانند. تمام این اختلافات از تکرار آیات و نیز تضمینهای قرآنی است که در شمارشهای گوناگون متفاوت است. برخی تضمینها را شمارش کرده‌اند و برخی تضمینهایی را که دقیقاً مطابق قرآن نیست به حساب نیاورده‌اند.

مطالعهٔ بیشتر

☑ *رابطهٔ نهج البلاغه با قرآن*، دکتر سید جواد مصطفوی، بنیاد نهج البلاغه.

☑ *آیات قرآن در نهج البلاغه*، محمد محمدی اشتهاردی، جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم.

چکیدهٔ درس

۱ـ رابطهٔ قرآن با نهج البلاغه بسیار فراتر از شمارش آیات قرآن در نهج‌البلاغه است و محتوای نهج البلاغه ارتباطی ژرف با قرآن دارد.

۲ـ علاقهٔ وافر امام علی (علیه السلام) به قرآن و همراهی ۲۳ سالهٔ وی با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امام (علیه السلام) را قرآن‌شناسی بی‌بدیل و مفسری بی‌نظیر شناسانده است.

۳ـ معرفی ویژگیهای قرآن، تبیین مضامین و تشویق به خواندن و تدبر در قرآن، شمه‌ای از کلام علی (علیه السلام) است .

٤ـ پرهیز از تفسیر به رأی، معرفی معیارهای صحیح برای برداشت از قرآن و ضرورت مراجعه به مفسر در کلمات امیرمؤمنان (علیه السلام) بیان شده است.

٥ـ علی (علیه السلام) هَمبر قرآن است و بهترین تفسیر قرآنی را باید از منظر او فرا گرفت.

٦ـ اشارات و تلمیحات قرآنی در نهج البلاغه، در زمرهٔ زیباییهای این کتاب ماندگار است.

پرسشهای پایانی

۱ـ برخی از ویژگیهای قرآن را که در نهج البلاغه بیان شده است، بازگو نمایید.

۲ـ فهرست جامعِ عمده‌ترین مسائل قرآن را در کدام خطبه می‌توان یافت؟

۳ـ نتیجهٔ همنشینی با قرآن از نگاه علی (علیه السلام) چیست؟

٤ـ خوانندهٔ قرآن که وارد دوزخ شود، در کلام علی (علیه السلام) چگونه توصیف شده است؟

٥ـ خصوصیات مفسِّر قرآن در نگاه علی (علیه السلام) را توضیح دهید.

٦ـ خوارج از آیهٔ ﴿إن الحکم إلّا الله﴾ چگونه برداشت کردند؟

پژوهش

۱ـ آیاتِ ﴿فاینَ تذهبون﴾ و ﴿إنّک علی کل شیء قدیر﴾ را در نهج البلاغه جستجو نمایید و چگونگی کاربرد آن را توضیح دهید.

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ هفتم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ هفتم

سیری در شروح نهج البلاغه

اهداف درس

- ✓ آشنایی با نخستین شرح *نهج البلاغه*؛
- ✓ بازشناسی عناوین و موضوعات شروح مهم *نهج البلاغه*؛
- ✓ نگاهی تطبیقی به شرحها.

مقدمه

معارف ژرف *نهج البلاغه* که در واژگانی فاخر جای گرفته بود از همان آغاز توجه اندیشمندان و ادیبان ... را به خود جلب کرد و حتی گردآورندهٔ آن، سید رضی، نیز از توضیح مختصر کلمات ناآشنای آن غافل نماند. چنین رویکردی به *نهج البلاغه* مجموعهٔ ارزشمندی از آثار توضیحی را فرا روی ما نهاده است. توضیحات *نهج البلاغه* چنانچه گسترده باشد، به عنوان **شرح** نامبردار است که امروزه شمار آن از دویست شرح افزون است[1] و اگر به توضیحی مختصر در پاره‌ای از موارد اکتفا شود نام **تعلیق** به خود می‌گیرد و اگر بازگردانی از عربی باشد **ترجمه** نامیده می‌شود. در این درس به بررسی پاره‌ای از شروح *نهج البلاغه* می‌پردازیم و در پایان منابعی را برای مطالعهٔ بیشتر معرفی می‌نماییم.

نخستین شرح

چندین شخصیت به عنوان اولین شارح *نهج البلاغه* شناسانده شدند که عبارت‌اند از:

۱ـ سید رضی مؤلف *نهج البلاغه*؛[2]

۲ـ علی بن ناصر؛[3]

۳ـ أحمد بن محمد خوارزمی مشهور به امام وَبَری؛[4]

٤ـ سید فضل‌الله راوندی

و اینک بررسی نخستین شرح:

---

۱. ر.ک: حسین جمعه، *شروح نهج البلاغه*.

۲. *کاوشی در نهج البلاغه*، ص ۲۲۸.

۳. *الغدیر*، ج ٤، ص ۱۸٦، *اعیان الشیعه*، ج ۸، ص ۲٤۰.

٤. *فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار*، ج ۲، ص ۱۲۳.

قطب‌الدین کیدری (زنده در ٥٧٦ ق) و قطب‌الدین راوندی (م ٥٧٣ ق) دو تن از شارحان کلام علوی در ذیل برخی کلمات *نهج البلاغه* تفسیرهایی از سید رضی آورده‌اند که در نهج البلاغه‌های موجود به چشم نمی‌خورد. بر همین اساس محقق ارجمند، جناب شیخ عزیزالله عطاردی، معتقد است که ناسخانِ نخستینِ *نهج البلاغه* تمام حواشی و تعلیقات سید رضی را بازگو نکرده‌اند و با استناد به آنچه آمده، سید رضی خود نخستین شارح آن است،[٥] اما با توجه به تعاریفی که در ابتدای درس آورده‌ایم حاشیه‌ها و تعلیقهای سید رضی را نمی‌توان شرح نامید و بنابراین سید رضی نخستین شارح محسوب نمی‌شود.

مرحوم علامه امینی، صاحب کتاب گران‌سنگ *الغدیر*، و علامه سید محسن امین، نویسندهٔ کتاب سترگ *اعیان الشیعه*، علی بن ناصر را نخستین شارح می‌دانند. وی کتابی به نام *أعلام نهج البلاغه* دارد که گویند کهن‌ترین شرح *نهج البلاغه* است. این اشتباه نیز از آنجا شکل گرفته است که علی بن ناصر را معاصر سید رضی دانسته‌اند حال آنکه وی از عالمان قرن هفتم است و در کتاب دیگرش، *زُبدَة التاریخ*، تاریخ مرگ اتابک أُزبَک را که در سال ٦٢٢ اتفاق افتاده یاد کرده است.[٦] افزون بر آن هرچند علی بن ناصر را مؤلف *أعلام نهج البلاغه* معرفی کرده‌اند، ولی دانشمندان در درستی این انتساب، همداستان نیستند.[٧] به هر روی *أعلام نهج البلاغه* شرحی لفظی و لغوی است که دیگران از آن بهره جسته‌اند، اما نمی‌توان آن را نخستین شرح دانست.

امام وَبَری متکلّم زبردستی است که او را به عنوان نخستین شارح دانسته و برخی شارحان مانند بیهقی (م ٥٦٥ ق) و کیدری بارها از شرح او بهره برده‌اند. و از همین روی بعید نیست که کهن‌ترین شرح از آنِ امام وَبَری باشد، اما شواهد نشان‌دهندهٔ آن است که شرح وی با دیدگاه کلامی بر بخشی از *نهج البلاغه* بوده است و بر همین اساس بیهقی با آنکه از آن استفاده می‌کند شرح خود را نخستین شرح *نهج البلاغه* معرفی می‌کند.[٨]

آخرین نظریه را استاد مهدوی‌راد از قول محقق سخت‌کوش سید عبدالعزیز طباطبایی نقل می‌کند و می‌نویسد:

> نخستین شارح *نهج البلاغه* ضیاءالدین أبوالرضا فضل‌الله بن علی راوندی است. راوندی از عالمان قرن ششم هجری است که در بغداد به نسخه‌ای از *نهج البلاغه* به خط سید رضی دست می‌یابد و از روی آن نسخه، نسخه‌ای برای خود می‌نویسد و آن را روایت می‌کند، نقل آن را اجازه داده، حاشیه‌هایی بر آن می‌نگارد و مواردی از آن را شرح می‌کند.[٩]

آخرین سخن آنکه خواه امام وَبَری نخستین شارح باشد یا فضل‌الله راوندی کهن‌ترین شرح *نهج البلاغه* در قرن ششم سامان یافته است و همین امر نشان‌دهندهٔ اهمیت *نهج البلاغه* است که در فاصلهٔ اندکی مورد توجه محققان قرار گرفت.

---

٥. جمعی از نویسندگان، *آشنایی با نهج البلاغه*، ص ٥٠.
٦. همان، ص ٥١.
٧. ر. ک: سید علیخان عرشی، *استناد نهج البلاغه*، ترجمه و تعلیقات سید مرتضی آیت‌الله‌زادهٔ شیرازی، ص ١١٣.
٨. جمعی از نویسندگان، *آشنایی با نهج البلاغه*، ص ٥٣.
٩. همان، ص ٥٢.

معرفی شروح مهم

پس از بحث دربارهٔ نخستین شرح *نهج البلاغه* به بررسی شروح مهم آن می‌پردازیم. از آنجا که شروح این کتاب ارزشمند متعدد است تنها ویژگیهای برخی شروح کهن و معاصری که امروزه در اختیار دانش‌پژوهان موجود است بررسی می‌شود و در پایان فهرست گروهی از شرحها خواهد آمد.

۱ـ معارج نهج البلاغه

کهن‌ترین شرح موجود و مطبوع *معارج نهج البلاغه* است. مؤلف آن فرید خراسان أبوالحسن علی بن زید بیهقی (م٥٦٥ ق) است که به خواهش برخی دانشمندان روزگار خود آن را فراهم آورد. او در این شرح با صراحت می‌نویسد که کسی پیش از وی *نهج البلاغه* را شرح نکرده است.[۱۰] هرچند در موارد متعددی از شرح امام وَبَری بهره می‌برد.

ویژگیهای معارج

۱ـ نکات ادبی: نکته‌های دقیق ادبی از ویژگیهای مهم شرح بیهقی است. او در توضیح **سرق الحریر**[۱۱] می‌نویسد: «مفرد سرق، سرقه است که همان **سره** فارسی است و معنای آن **دیبای نیکو** را می‌رساند.»

۲ـ علوم بلاغی: برای اثبات بلاغت *نهج البلاغه* در ابتدا علم بدیع را توضیح می‌دهد و این روشی است که پس از او کیدری، ابن‌میثم و ... همین شیوه را ادامه و در دیباچهٔ شرح خود به گونه‌ای گسترده مباحث آیین بلاغت را مطرح کردند.

۳ـ سند متصل: بیهقی در ابتدای معارج سند متصلی تا سید رضی می‌آورد، زیرا *نهج البلاغه* را نزد حسن بن یعقوب بن احمد قاری به سال ٥١٦ قرائت کرده و او آن را از جعفر بن محمد بن أحمد دوریستی که از راویان سید رضی است روایت و نیز به واسطهٔ پدرش از دوریستی *نقل* می‌کند. بنابراین با توجه به نزدیک بودن به زمان سید رضی و ذکر سند خود تا مؤلف بر اتقان کتاب وی می‌افزاید.

٤ـ پاسخ به شبهات: بیهقی با نشان دادن چند هنر بدیع در کلام امام علی (علیه السلام)، به شبهاتی که *نهج البلاغه* را پرداختهٔ سید رضی می‌دانند پاسخ می‌دهد و می‌گوید: چگونه می‌شود سخن رضی که خود آبگیری است از آن دریا و پرتویی است از آن ماه درخشنده، با سخنان امیرمؤمنان همانند باشد؟ آب‌نما کجا و آب و مه کجا؟ ابر و چراغ کجا و درخشش ماه؟[۱۲]

٥ـ شرح تطبیقی: روش معارج تا اندازه‌ای مقایسه‌ای است و برای تبیین کلمات مولا از سخن پیشینیانِ ایران‌زمین گواه می‌آورد، مانند توضیحی که در شرح «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هذِهِ الدُّنْيَا غَرَضٌ»[۱۳] می‌نویسد: منقول عن منوچهر الملک فی الکتب القدیمه و التوارد یتفق فی الاشعار و الحکم و المواعظ.[۱٤]

---

۱۰. *معارج نهج البلاغه*، ص ٤.

۱۱. *معارج نهج البلاغه*، ص ۲۲۰.

۱۲. *استناد نهج البلاغه* (ترجمهٔ شیرازی)، ص ۱٤۷؛ به نقل از *معارج نهج البلاغه*، ص ۱۳.

۱۳. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱٤٥: ای مردم شما در این دنیا به مثابه آماج هستید.

۱٤. *معارج نهج البلاغه*، ص ۲۳٦.

جملاتی از *اشارات* ابن‌سینا و نیز سخنانی از سیبویه، مبرد، خجندی اصفهانی و ... در شرح *معارج* دیده می‌شود. در این شرح بحثهای ادبی، فقهی، نجومی، طبی و فلسفی به مناسبت ذکر شده است و با روش تحقیقی جملات مولا تبیین گشته است.

۲ـ منهاج البراعه

منهاج البراعه عنوان مشترکی است که دو تن از شارحان *نهج البلاغه* برای شرح خود برگزیده‌اند: قطب‌الدین راوندی (م ٥٧٣) و میرزا حبیب‌الله هاشمی خوئی (م ١٣٢٤). اکنون شرح *منهاج البراعه* راوندی را بررسی می‌نماییم:

ابوالحسن سعید بن هبةالله راوندی معروف به قطب‌الدین راوندی از دانشمندان قرن ششم هجری است که شرح خود را در سال ٥٥٦ هجری به پایان رسانیده است. این شرح همواره مورد توجه عالمان قرار داشته و ابن ابی‌الحدید با همهٔ انتقاداتی که به *منهاج البراعه* دارد از شرح وی بسیار بهره برده است.[١٥]

مرحوم بحرانی انتقادات ابن ابی‌الحدید را در کتاب *سلاسل الحدید فی تقیید ابن ابی‌الحدید* پاسخ گفته است.

ویژگیهای منهاج البراعه

۱ـ مباحث ادبی و واژه‌شناختی

مباحث ادبی و شناخت واژه‌ها بیش از دیگر موضوعات در *منهاج البراعه* نمایان است هرچند از مباحث فقهی، اخلاقی و تفسیری نیز بی‌بهره نیست.

۲ـ استناد به آیات قرآن

در برخی موارد با استناد به آیات قرآن، عبارات *نهج‌البلاغه* را توضیح می‌دهد که خود نمایانگر رابطهٔ میان قرآن و *نهج البلاغه* است. برای نمونه به این خطبه توجه کنید:

> وَ خَلَّفَ فیکم ما خَلّفَت الأنبیاءُ فی أُمَمِها، إذْ لم یَتْرُکُوهُمْ هَمَلًا بغَیر طریقٍ واضحٍ و لا عَلَمٍ قَائمٍ، کِتَابَ رَبِّکُمْ فِیکُمْ: مُبَیِّناً حَلاَلَهُ وَ حَرامَهُ، وَ فَرَائِضَهُ وَ فَضَائِلَهُ، وَ نَاسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ.[١٦]
>
> محمد (صلی الله علیه و آله) نیز در میان امتِ خود چیزهایی را به ودیعت نهاد که دیگر پیامبران در میان امت خود به ودیعت نهاده بودند؛ زیرا هیچ پیامبری امت خویش را بعد از خود سرگردان رها نکرد بی‌آنکه راهی روشن پیش پایشان گشوده باشد یا نشانه‌ای صریح و آشکار برای هدایتشان قرار داده باشد. محمد (صلی الله علیه و آله) نیز کتابی را که از سوی پروردگارتان بر او نازل شده بود، در میان شما نهاد، کتابی که احکام حلال و حرامش در آن بیان شده بود، واجب و مستحب و ناسخ و منسوخش روشن شده بود.

قطب‌الدین راوندی پس از توضیح مفردات خطبه نمونه‌هایی از آیات قرآن را می‌آورد و می‌نویسد:

١٥. *آشنایی با نهج البلاغه*، ص ٥٥.

١٦. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١.

«حلال و حرام مانند آیهٔ أحَلَّ اللهُ الْبَیعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا ؛[17] خدا، داد و ستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است.

و أحِلَّتْ لَکمْ بَهِیمَةُ الانْعَام ؛[18] برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده است.

اما فضائل که به جا آوردن آن بهتراست؛ مانند آیهٔ وَ مِنَ الَّیلِ فَتَهَجَّدْ به نَافِلَةً لَکَ ؛[19] و پاسی از شب را زنده بدار، تا برای تو [به منزلهٔ] نافله‌ای باشد.»

و نمونه‌های بسیار دیگری که در اینجا می‌توانید مراجعه نمایید.[20]

۳ـ استفاده از احادیث

راوندی در تبیین پاره‌ای از متون *نهج البلاغه* از احادیث سود می‌جوید و با توجه به کهن بودن شرح *منهاج البراعه*، احادیث آن نیز درخور توجه است. او در شرح «وَ لا یُحْصِی نَعْمَاءَهُ العَادُّونَ»[21] می‌نویسد:

این جمله اشاره‌ای است به آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که به امام علی علیه السلام فرمود: "ما أوّل ما أنعم الله علیک" فقال: "أن خلقنی حیّاً قادراً مشتهیاً". فقال: "و ما الثانیة" قال: "أن عَرَّفَنی نَفسَه و مَکننی مِن طاعَتِه و لَطُفَ مَعی توفیقاً و عصمةً" فقال النبی ... و ما الثالثةُ. فقال: "یا رسولَ اللهِ و إن تعدّوا نعمةَ الله لا تحصوها "[22] فقال: مُلِئتُ علماً و حکمةً.»[23]

پس از آوردن حدیث می‌گوید: « امام در اینجا سخن خود را از قرآن برگرفته است ولی اجمال آن را تفصیل، اطلاق آن را تقیید و مفرد آن را به صورت جمع آورده است.

٤ـ نکات بلاغی

نمونه‌های متعددی وجود دارد[24] که راوندی به نکات زیبای بلاغی اشاره کرده است و بی‌تردید دوستداران علم بلاغت و شیوا سخن‌گویی از مراجعه به آن بی‌نیاز نیستند. وی کتاب را با مباحثی در زمینهٔ بلاغت به انجام می‌رساند.

۵ـ ایجاز

در شرح *منهاج البراعه*، ایجاز و اختصار به چشم می‌آید و مؤلف تنها مواردی را شرح می‌دهد که نیازمند توضیح باشد و در مواردی که مفهوم عبارت کاملاً گویا است از شرح آن چشم می‌پوشد و بر همین اساس نامه‌های متعددی[25] را شرح نمی‌دهد.

---

۱۷. بقره/ ۲۷.

۱۸. مائده/ ۱.

۱۹. الاسراء/ ۷۹.

۲۰. *منهاج البراعه*، ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲.

۲۱. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱: و شمارندگان از شمارش نعمتهایش عاجز آیند.

۲۲. نحل/ ۱۸.

۲۳. *منهاج البراعه*، ج ۱، ص ۲۵ و ٢٦.

٢٤. ر. ک: ج ۱، ص ۳۱، ص ٤٤، ص ٤٥ و ....

۲۵. ر. ک: ج ۳، ص ۲۰۸، ٢٤٩ و ....

۳ـ شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید

عزالدین عبدالحمید بن هبةُالله، مشهور به ابن ابی الحدید، از دانشمندان سنی‌مذهب قرن ششم و هفتم هجری است که *نهج البلاغه* را به گونه‌ای گسترده شرح کرده و به نام *شرح ابن ابی‌الحدید* نامبردار شد؛ هرچند خود تنها نام *شرح نهج البلاغه* بر آن نهاده بود.

او *نهج البلاغه* را بر اساس خواهش ابن‌علقمی وزیر المستعصم بالله، خلیفهٔ عباسی، در چهار سال و هشت ماه[۲۶] شرح کرد. ذوق و علاقهٔ وی به همراه کتابخانه و امکاناتی که برای وی مهیا شد سبب گشت تا شرح بیست‌جلدی او همواره مورد توجه عالمان و شارحان قرار گیرد و در میان شروح متعدد *نهج البلاغه* جایگاهی ویژه پیدا نماید. علامه محمد تقی شوشتری که خود با نوآوری و زیبایی *نهج البلاغه* را شرح کرده است دربارهٔ آن می‌نویسد: «گسترده‌ترین و استوارترین شرح *نهج البلاغه*، شرح ابن ابی‌الحدید است.»[۲۷]

ویژگیهای شرح ابن ابی‌الحدید

۱ـ شرح واژگان دشواریاب و بیان مثلهای عرب؛

۲ـ مباحث ادبی؛ مانند صرف و نحو و نیز نکات بلاغی؛

۳ـ نسب‌شناسی یا علم انساب که دربارهٔ خاندانها و اجداد افراد سخن می‌گوید و در شناخت أعلامی که در *نهج البلاغه* از آنان نام برده شده بسیار مؤثر است. ابن ابی‌الحدید در جلد اول تبار امام علی (علیه السلام) و سید رضی را معرفی می‌کند و به فراخورِ بحث، در موارد گوناگون به این علم می‌پردازد؛

٤ـ مباحث و بیان رویدادهای تاریخی از ویژگیهای برجستهٔ *شرح ابن ابی‌الحدید* است؛ هرچند در گزارشهای آن، بنا بر تعبیر علامه شوشتری، افراط و تفریط مشاهده می‌شود؛ اما به دلیل گزارش بخش عظیمی از کتابهای بزرگ، مهم و نقش‌آفرین در تاریخ اسلام مانند *الاحداث* **مدائنی** و *السقیفه* **جوهری** که امروزه در اختیار نیستند کتاب وی فوق العاده ارزشمند است.[۲۸] افزون بر آن شناخت جریانها، چگونگی حادثه‌ها، معرفی رجال صدر اسلام و ... شرح وی را در زمینهٔ مباحث تاریخی کم‌نظیر ساخته است. جناب آقای مهدوی دامغانی مباحث تاریخی ابن ابی‌الحدید را به فارسی ترجمه و با عنوان *جلوهٔ تاریخ در شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید* در ۸ جلد منتشر کرده است.

٥ـ استناد به آیات قرآن: ابن ابی‌الحدید در تبیین کلمات مولا به آیات قرآن استناد می‌نماید و در موارد بسیاری از اشعار شاعران عرب نیز بهره می‌برد؛[۲۹]

٦ـ حکمتهای منسوب: در جلد بیست *شرح نهج البلاغه* در حدود یک‌هزار جمله با عنوان **الحِکَمُ المنسوبه** نقل شده است که به گفتهٔ ابن ابی‌الحدید در میان مردم شهرت دارد که از بیانات امام علی (علیه السلام) است. این جملات در *نهج البلاغه* نیست و در مصادر دیگر نیز کمتر یافت می‌شود؛ بنابراین نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

البته چنین نیست که تمامی مباحث ابن ابی‌الحدید در *شرح نهج البلاغه* پذیرفته گردد. مباحث تاریخی ــ کلامی او همواره با نقد رو به رو بوده است. نمونه‌ای از آن تفسیرهای کلامی اوست که عالمان شیعی افکار اعتزالی او را نقد کرده‌اند. برای نمونه ابن ابی‌الحدید در توضیح فراز «وَ لَمْ یُخْلِ اللهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِیٍّ

---

۲٦. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: این مدت با مدت حکومت امام علی (علیه السلام) برابر است.

۲۷. جمعی از نویسندگان، *آشنایی با نهج البلاغه*، ص ٥۷.

۲۸. *آشنایی با نهج البلاغه*، ص ٥۷.

۲۹. ر. ک: *شرح نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۱٥۲، ۱۷۱ و ....

مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لاَزِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ»[30] با ردّ نظریهٔ شیعه مبنی بر لزوم حجّت در هر زمان مراد امام از حجّت لازمه را عقل می‌داند و آن را دلیل حجّیت عقل می‌شمرد. اگرچه عقل در نزد شیعه در محدودهٔ هدایت و روشنگری فطری حجّت می‌باشد ولی با توجه به سیاق جمله، که تمامی مصادیق حجّت ظاهری یعنی پیامبران کتابهای آسمانی و سنت پیامبر را در ردیف یکدیگر می‌آورد، نظریهٔ شیعه مبنی بر اینکه حجت لازمه همان امام معصوم است کاملاً پذیرفتنی و همگون است؛ در حالی که اگر حجت لازمه عقل باشد، حجّت باطنی خواهد بود و این‌چنین نباید در میان حجتهای آشکار با **واو** عطف شود.[31]

٤ـ *شرح نهج البلاغهٔ ابن‌میثم*

کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، مشهور به ابن‌میثم، از عالمان و متکلمان قرن هفتم هجری است که به درخواست عطا ملک جوینی شرح مفصّلی به *نهج البلاغه* نگاشت و به *شرح کبیر* معروف شد. او *شرح کبیرِ* خود را دو بار خلاصه کرد و آن را شرح متوسط و صغیر نامید. *شرح ابن‌میثم* از جهت توجه به معانی جملات و نیز بحثهای فلسفی ـ کلامی دارای اهمیت است.

ویژگیهای *شرح ابن‌میثم*

١ـ تبیین قواعد ادبی: مقدمهٔ گسترده‌ای در ابتدای شرح به بازگویی قواعد ادبی و ویژگیهای الفاظ اختصاص دارد. خصوصیات لفظ مفرد، مرکب، استعاره، تشبیه و نیز تعریف خطابه و فوائد آن و ... همگی از مباحث ابتدایی ابن‌میثم است که خوانندگان پیش از ورود به *نهج البلاغه* با آن آشنا می‌شوند.

٢ـ مباحث کلامی: *نهج البلاغه* مشحون از مباحث اعتقادی مانند مبدأ، معاد و ... است و ابن‌میثم متکلّمی زبردست بوده است که ژرفای کلام حضرت را شرح می‌دهد، هرچند عده‌ای چنین مباحثی را نپسندیده و *نهج البلاغه* را فارغ از دیدگاه فلاسفه بررسی می‌کنند. به هر حال مطالعهٔ خطبهٔ اول *نهج البلاغه* از *شرح ابن‌میثم* پیشنهاد می‌شود.

٣ـ اسباب صدور: کوشش ابن‌میثم بر آن بوده است که علت و زمینهٔ صدور خطبه‌ها و نامه‌های حضرت را تا حدّ ممکن بیاورد و فضای سخنان امام را بنمایاند.

٤ـ استنادات قرآنی: استناد به آیات قرآن در دیگر شروح نیز مرسوم بود، اما تلاش ابن‌میثم بر آن است که مبنای سخنان امام از آیات قرآن را بیابد و سخنان حضرت را برگرفته از کلام حق نشان دهد.

٥ـ تبیین واژه‌ها: شارح پیش از شرح واژگان دشواریاب را معنا می‌کند و چنانچه به قواعد صرف و نحو و یا معانی بیان نیازی باشد آن را توضیح می‌دهد.[32]

---

٣٠. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١: خداوند بندگان خود را از رسالت پیامبران، بی‌نصیب نساخت بلکه همواره بر آنان، کتاب فرو فرستاد و برهان و دلیل راستی و درستی آیین خویش را بر ایشان آشکار ساخت و راه راست و روشن را خود در پیش پایشان بگشود.

٣١. ر. ک: *فصلنامهٔ پژوهشی و اطلاع‌رسانی نهج البلاغه*، «نگاهی به تفسیرهای کلامی ابن ابی‌الحدید»، احمد نیلی احمدآبادی، سال اول، شمارهٔ اول، ١٣٨٠.

٣٢. مطالعهٔ بیشتر، ر. ک: *شرح ابن‌میثم*، ترجمهٔ محمدی‌مقدم و یحیی‌زاده، مقدمه.

۵ـ شرح *منهاج البراعه*

میرزا حبیب‌الله هاشمی خوئی از فقیهان و ادیبان اواخر قرن سیزده و اوایل قرن چهارده هجری است که شرح مبسوطی بر *نهج البلاغه* با عنوان *منهاج البراعه* دارد. شرح وی تقریباً با *شرح ابن‌میثم* همانند است. البته مرحوم خوئی نسبت به مباحث فلسفی ابن‌میثم خرده می‌گیرد و شرح خود را روایی می‌داند و مقدمهٔ بسیار مفصلی در صنایع ادبی، دلالت الفاظ و ... نگاشته است.

ویژگیهای *منهاج البراعه*

۱ـ تقسیم‌بندی خطبه‌ها و نامه‌ها: مؤلف، متن خطبه‌ها و نامه‌ها را به بخشهایی تقسیم کرده و بخشهای گزینش‌شده را فصل نامیده است؛

۲ـ ترجمه: هر فصل از خطبه‌ها و نامه‌ها را به زبان فارسی باز گردانده است؛

۳ـ تبیین واژه‌ها: **اللغه** عنوانی است که در آن، واژه‌ها را شرح می‌دهد؛

٤ـ قواعد صرف و نحو: **الاعراب** عنوانی است که موقعیت کلمه در جمله را از نظر قواعد ادبی بیان می‌کند.

۵ـ شرح گسترده: مؤلف پس از عناوین فوق با عنوان **المعنی** به شرح گستردهٔ کلمات مولا می‌پردازد؛ البته در برخی موضوعات آن‌چنان بحث می‌کند که ارتباط آن با کلام امام نامشخص است و مباحث غیرمرتبط در آن بسیار مشاهده می‌شود. برای نمونه در توضیح خطبه در نکوهش زنان به داستان‌سرایی و خاطرات طنزگونه و ... می‌پردازد که با شأن کلمات علوی ناسازگار است.[۳۳]

شرح *منهاج البراعه* تا خطبهٔ ۲۲۸ به قلم مرحوم خویی است و از خطبهٔ ۲۲۹ (جلد ۱۵) به بعد با همان روش توسط آیت‌الله حسن‌زادهٔ آملی نگاشته شد و شرح کلمات قصار (جلد ۲۱) به قلم مرحوم آیت‌الله شیخ محمد باقر کمره‌ای است.[۳٤]

٦ـ *بَهجُ الصَباغَه*

بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه اثر علامه محمد تقی شوشتری از دانشمندان سخت‌کوش معاصر است که در سال ۱۳۷٤ شمسی رخ در نقاب خاک کشید. شرح وی با تمامی شروح پیش‌گفته تفاوت اساسی دارد و در میان شرحهای *نهج البلاغه* جایگاهی بس بلند دارد.

ویژگیهای بهج الصباغه

۱ـ شرح موضوعی: علامه شوشتری مطالب *نهج البلاغه* را در شصت موضوع اصلی طبقه‌بندی نموده و بر اساس اهمیت از توحید آغاز و با عنوان **موضوعات مختلفه** که بر ۱۰٤ ریزعنوان مشتمل است به پایان می‌برد.[۳۵] تمایز اصلی شرح *بهج الصباغه* با دیگر شروح در چینش موضوعی آن است و چنانچه خواننده بخواهد شرح خطبه‌ای از *نهج البلاغه* را در این کتاب بیابد می‌تواند به جدول اختلاف نسخ[۳٦] مراجعه نماید؛

---

۳۳. ر. ک: *منهاج البراعه*، ج ۵، ص ۳۰۸.

۳٤. جمعی از نویسندگان، *آشنایی با نهج البلاغه*، ص ٦٤.

۳۵. همان، ص ٦۵.

۳٦. این جدول در پایان *نهج البلاغه*، نسخهٔ المعجم المفهرس، نشر امام علی (علیه السلام) و نیز مؤسسة النشر الاسلامیة وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم آمده است.

۲ـ مباحث لغوی و ادبی: واژه‌های *نهج البلاغه* به گونه‌ای دقیق و عالمانه موشکافی شده است و جمله‌ها در پرتو آن معنا می‌یابند. مباحث تاریخی، کلامی و روایی نیز در سراسر شرح مشهود است. وی با نقد شرح ابن ابی‌الحدید، ابن‌میثم و خویی به روایات محکم و استدلالهای استوار استناد می‌نماید. *بهج الصباغه* زیباتر از آن است که در این اندک توصیف شود.

۷ـ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه

ترجمه و تفسیر نهج البلاغه شرح فارسی و گسترده از علامه محمد تقی جعفری است که با تأسف ناتمام ماند. این شرح دارای مباحث طولانی و استطرادی فراوانی است.

ویژگیهای ترجمه و تفسیر نهج البلاغه

۱ـ تحلیل شخصیت امام علی (علیه السلام): جلد اول *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه* به معرفی شخصیت بی‌همتای امام علی (علیه السلام) اختصاص دارد که مشتاقان علوی از خواندن آن بی‌نیاز نیستند؛

۲ـ ترجمهٔ مفهومی: هر خطبه پس از آنکه به طور کامل نقل می‌شود، ترجمه‌ای مفهومی به همراه جلوه‌های زیبای متن دارد. به دیگر سخن بازگردان مفهوم برای علامه از بازگردان واژه‌ها اهمیت بیشتری دارد. خوشبختانه همهٔ *نهج البلاغه*، برخلاف شرح آن، ترجمه شده است که در درس آینده به آن می‌پردازیم،

۳ـ رابطهٔ قرآن و نهج البلاغه: در *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه* سعی بر آن است که رابطهٔ قرآن و *نهج البلاغه* با بیان شواهدی از آیات قرآن و اشاراتی که کلام امیر بیان به آیات قرآن دارد کاملاً مشخص شود. البته در برخی موارد رابطه‌ای که بین قرآن و کلمات مولا ترسیم شده است تطابق کامل ندارد و خواننده در ابتدای امر رابطهٔ بین آنها را نمی‌یابد، هرچند با دقت در قرائن و توضیحات به رابطهٔ آن دو پی خواهد برد؛

٤ـ موضوعات تخصصی: علامهٔ جعفری در علوم گوناگون تبحّر داشت و معتقد بود که موضوعات کلّی را باید بر اساس اهمیت درجه‌بندی و اصول و قوانین مربوط به آنها را استخراج کرد و سپس از منابع اسلامی و نیز تحقیقات متفکران خارجی بهره برد تا زیربنای فرهنگی و اجتماعی از سخنان امیرمؤمنان (علیه السلام) استخراج شود.[۳۷] همین روش در موضوعات مختلف نمایان است و هر کجا در شرح *نهج البلاغه* فرصتی می‌یابد به گونه‌ای گسترده قلم می‌زند؛ هرچند چنین مباحثی گاه با موضوع کلام امام فاصله دارد اما برای دانش‌پژوهان علاقه‌مند مفید است؛

۵ـ زبان فارسی: علامه شرح خود را برخلاف شروح پیشین به زبان فارسی نوشته است تا خیل فارسی‌زبانان بهرهٔ بیشتری ببرند؛

٦ـ اشعار عربی و فارسی: علامه در مواردی برای فهم بهتر، از اشعار بهره می‌برد و در شعر فارسی در موارد متعددی به *مثنوی* مولوی استناد می‌کند و با توجه به مهارت علامه در شرح مثنوی ترکیب *شرح نهج البلاغه* و *مثنوی* وی بسیار دلنشین است؛ به نمونه‌ای که در توضیح خطبهٔ شقشقیه می‌آورد توجه نمایید:

> «اگر واقعاً می‌خواهید موقعیت علی بن أبی‌طالب را در برابر خلافت در نظر بگیرید چند بیت زیر را از جلال‌الدین مولوی مورد مطالعهٔ دقیق قرار دهید:
>
> زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم تا امیران را نماید راه و حکم

۳۷. *«فصلنامهٔ نهج البلاغه»*، مصاحبهٔ منتشر نشدهٔ علامه، سال اول، شمارهٔ ۱، پاییز ۱۳۸۰.

تا بیاراید به هر تن جامه‌ای　　　تا نویسد او به هر کس نامه‌ای
تا امیری را دهد جان دگر　　　تا دهد نخل خلافت را ثمر

آیا بیت اول فلسفه و هدف تمام تکاپوها و احساس ناراحتیهای امیرالمؤمنین را در خطبهٔ شقشقیه توضیح نمی‌دهد؟ آیا این مصرع «تا بیاراید به هر تن جامه‌ای» اشارهٔ کاملاً روشنی به اولین جملهٔ خطبهٔ شقشقیه نیست که می‌گوید:

أَمَا وَ الله لَقَدْ تَقَمَّصَها فُلانٌ.

هان ای مردم ابوبکر جامهٔ خلافت را به تن کرد؟

آیا جلال‌الدین مولوی در بیت سوم صراحتاً نمی‌گوید بارورکنندهٔ درخت خلافت، علی بوده است؟ مصرع اول بیت سوم با فریاد بلند می‌گوید: امارت و خلافت به جان دیگری احتیاج داشته است و احیاکنندهٔ این جان علی بوده است و بس.[۳۸]

۸ـ پیام امام

آیت‌الله مکارم شیرازی از عالمان خوش‌ذوق معاصر است که تفسیر قرآن ایشان، *تفسیر نمونه*، مخاطبین بسیاری دارد. آیت‌الله مکارم با همان شیوهٔ تفسیری و همکاری گروهی شرحی بر اساس مخاطبین امروزی *نهج البلاغه* به نام *پیام امام* سامان دادند که تا کنون شش جلد از این اثر منتشر و تا پایان خطبهٔ ۱۸۰ به زبان فارسی شرح شده است.

ویژگیهای پیام امام

۱ـ رابطهٔ قرآن و نهج البلاغه: سابقهٔ تفسیری مؤلف سبب شده است تا رابطهٔ قسمتهای مختلف *نهج البلاغه* با قرآن به خوبی تبیین شود و در موارد گوناگون اشارهٔ جمله‌ای از *نهج البلاغه* را به آیات قرآن روشن می‌سازد؛

۲ـ تقسیم‌بندی خطبه‌ها: خطبه‌ها به بخشهای کوچک‌تری تقسیم شده است تا هر بخش جداگانه ترجمه و بررسی شود؛

۳ـ تصویر کلی: در ابتدای هر خطبه عنوان «خطبه در یک نگاه» تصویری کلی از خطبه ارائه می‌دهد که چشم‌اندازی زیبا از خطبه است؛

٤ـ نکته‌ها: در پایان هر بخش از خطبه‌ها نکاتی که به صورت پیام از خطبه فهمیده می‌شود به گونه‌ای منظم ارائه شده است. برای نمونه نکته‌های زیر را در پایان بخش سوم خطبهٔ شانزدهم می‌آورد:

جاهل کسی است که قدر خود را نشناسد.

ـ اعتدال، صراط مستقیم الهی است.[۳۹]

۵ـ نکات ادبی: نکات ادبی و صرف و نحو در پاورقیها آمده است و خواننده، متن شرح را کاملاً همگون می‌یابد و چنانچه به نکات ادبی علاقه‌مند باشد واژه‌ها را در پاورقی مطالعه می‌کند.

۳۸. *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، ج ۲، ص ۳۲۱.

۳۹. *پیام امام*، ج ۱، ص ٥٦٤.

سخن آخر

دانشجویان گرامی اینک می‌توانند بر اساس نیاز خود به شروح پیش‌گفته مراجعه نمایند آنانی که به مباحث ادبیات عرب علاقه‌مند هستند باید از شرح *منهاج البراعه* (راوندی، خوئی) و *شرح ابن‌میثم* استفاده کنند، علاقه‌مندان به مباحث تاریخی *شرح ابن ابی‌الحدید* و مشتاقان فلسفه و کلام *شرح ابن‌میثم* را برمی‌گزینند محققانی که پیرامون موضوعی خاص در *نهج البلاغه* مطالعه می‌کنند به شرح *بهج الصباغه* و کسانی که شرح روان و تفسیری می‌جویند به *پیام امام* مراجعه کنند.

چکیدهٔ درس

۱ـ معارف والای *نهج البلاغه* از همان آغاز چنان نظر دانشمندان و ادیبان را جلب کرد که عدهٔ زیادی از آنها به شرح و توضیح کلمات آن پرداختند.

۲ـ کهن‌ترین شرح *نهج البلاغه* در قرن ششم هجری سامان یافته است. برخی از محققان و پژوهشگران نخستین شرح را از امام وَبَری می‌دانند و برخی دیگر از آنِ فضل‌الله راوندی. کهن‌ترین شرح موجود و مطبوع، *معارج نهج البلاغه* از بیهقی است.

۳ـ گسترده‌ترین و استوارترین شرح *نهج البلاغه*، شرح ابن ابی‌الحدید است که جایگاه کم‌نظیری به ویژه در مباحث تاریخی دارد.

٤ـ ابن‌میثم بحرانی، ضمن ترسیم فضای صدور سخنان امام، به گونه‌ای ادبی ـ کلامی به شرح *نهج البلاغه* پرداخت.

٥ـ *بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه*، اثر ارزشمند علامه محمدتقی شوشتری است که از جهت چینش موضوعی با دیگر شروح *نهج البلاغه* تفاوت دارد.

٦ـ از شروح ارزشمند و گران‌سنگ *نهج البلاغه*، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، اثر علامهٔ جعفری است که سعی مؤلف بر آن است تا رابطهٔ قرآن و *نهج البلاغه* را به تصویر کشد.

۷ـ *پیام امام* شرحی روان است که بر اساس نیاز مخاطبان امروزی *نهج البلاغه*، توسط آیت‌الله مکارم شیرازی نگاشته شده است.

پرسشهای پایانی

۱ـ آیا می‌توان سیّد رضی را نخستین شارح نهج البلاغه معرفی کرد؟ چرا؟

۲ـ مراد از تطبیقی بودن شرح معارج نهج البلاغه چیست؟

۳ـ بهترین ویژگی شرح ابن أبی‌الحدید را بیان نمایید.

٤ـ تفاوت عمدهٔ دو شرح ابن‌میثم و میرزا حبیب الله خوئی را بنویسید و بیان کنید دو عنوان «الإعراب» و «المعنی» در شرح مرحوم خوئی نشانگر چیست؟

٥ـ تمایز اصلی شرح بهج الصباغه را بیان کنید.

پژوهش

۱ـ با مراجعه به جلد دوّم ترجمه و تفسیر نهج البلاغه اثر مرحوم علامه جعفری، آنچه را کـه مطابقـت صـد در صد با کلمات مولی در نهج البلاغه دارد، خلاصه‌وار ارائه دهید.

۲ـ شرح خطبهٔ ۱۲ نهج البلاغه را در دو شرح علامه جعفری و پیام امام مقایسه نمایید. (ابتدای خطبه: فقال له علیه السلام: أَهَوَىٰ أخیك معنا؟)

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ هشتم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرحمن الرحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ هشتم

سیری در ترجمه‌ها و کتابهای پیرامونی نهج البلاغه

اهداف درس

✓ آشنایی با ترجمه‌های مهم *نهج البلاغه*؛

✓ نگاهی تطبیقی به پاره‌ای از ترجمه‌ها؛

✓ معرفی معیارهای ارزیابی ترجمه؛

✓ آشنایی با برخی از کتابهایی که دربارهٔ *نهج البلاغه* نگاشته شده است.

معیار ترجمه

بی‌تردید آنان که با زبان عربی آشنایند بهتر می‌توانند ژرفای کلام علی (علیه السلام) را دریابند، اما معارف والای علی (علیه السلام) تنها به عربی‌دانان منحصر نیست و چه بسیار دانش‌دوستان و حق‌مداران که با شنیدن شمه‌ای از گفتارِ علی (علیه السلام) شیفتهٔ امام شدند و همین شیفتگی، آنان را پیرو علی (علیه السلام) کرد.

ایرانیان که با اشتیاق به اسلام روی آوردند از همان آغاز ارادت خود را به اهل‌بیت (علیهم السلام) و به ویژه به امام علی (علیه السلام) بروز دادند و در پی فهم کلام مولا برآمدند و گروهی از عالمان سخنان مولا را به فارسی بازگرداندند تا سیل مشتاقان محروم نشوند.

البته ترجمهٔ *نهج البلاغه* تنها به زبان فارسی محدود نشد و امروزه *نهج البلاغه* به زبانهای زندهٔ دنیا ترجمه شده است و ما در این درس تنها به ترجمه‌های فارسی آن بسنده می‌کنیم. پیش از آنکه به برخی ترجمه‌های *نهج البلاغه* نظر افکنیم تذکر دو نکته برای برتری ترجمه‌ای بر ترجمهٔ دیگر ضروری است:

۱ـ مترجم باید به زبان مبدأ و مقصد تسلط داشته باشد. به عبارت دیگر عرب‌زبانی که به فارسی امروزین مسلط نیست ترجمهٔ خوبی ارائه نمی‌کند و همچنین استادِ زبان فارسی که به ظرائف زبان عربی چیره نیست در ترجمهٔ خود موفق نخواهد بود.

۲ـ انتقال ساختار در ترجمهٔ متن بسیار مهم است و اگر کلامی در زبان مبدأ به گونهٔ سؤالی است در متن مقصد نیز باید استفهام آن آشکار شود، فعل باید به صورت فعل ترجمه شود و از ترجمهٔ مصدری اجتناب گردد و نیز اگر ترجمه‌ای بتواند فضای مبدأ را منتقل نماید بسیار زیبا خواهد بود؛ به این معنا که متن حماسی مبدأ با همان روح حماسی ترجمه شود، برای نمونه شعار امام علی (علیه السلام) را در یکی از نبردها می‌آوریم:

أنا الذی سَمَّتنی أُمّی حَیدَرة

ممکن است مترجمی اینگونه معنا کند من کسی هستم که مادرم مرا حیدر نامید. این ترجمه اشتباه نیست، ولی اگر بخواهیم روح حماسه را که در رَجَز موج می‌زند منتقل کنیم باید از کلماتی نظیر عبارات شاهنامهٔ فردوسی مدد جوییم و بگوییم: من آنم که مادر مرا حیدرم نام داد.

البته گروهی از محققان عقیده دارند در ترجمه ابتدا باید سخن را فهمید آن‌گاه همان فضا را بازسازی و به زبان مقصد بازگو نمود. این شیوه اگرچه متن مقصد را همگون می‌نماید، اما رعایت امانت در آن بسیار دشوار است و تنها آنانی که با روح سخنان مبدأ آشنا هستند بر چنین ترجمه‌ای توانایند.

اینک فهرستی از برخی ترجمه‌های موجود *نهج البلاغه* [1] ارائه می‌شود و سپس متونی از *نهج البلاغه* با ترجمه‌های گوناگون به صورت تطبیقی در دیدِ شما دانشجویان گرامی قرار می‌گیرد تا با معیارهای ارائه‌شده ترجمه‌ای مناسب برای خود انتخاب نمایید.

فهرست برخی از ترجمه‌های موجود

۱ـ *نهج البلاغه*، ترجمهٔ فارسی حدود قرن پنجم و ششم؛ تصحیح عزیزالله جوینی؛

۲ـ *نهج البلاغهٔ منظوم*، محمد علی انصاری قمی؛

۳ـ *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، سید علی نقی فیض‌الاسلام؛

٤ـ *پرتویی از نهج البلاغه*، ترجمه همراه شرح با نقل منابع و تطبیق با روایات مآخذ دیگر، دکتر سید محمد مهدی جعفری با استفاده از ترجمهٔ آیت‌الله سید محمود طالقانی؛

٥ـ *نهج البلاغهٔ مولا علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین*، اسدالله مبشّری؛

٦ـ *سخنان جاویدان یا نهج البلاغه*، داریوش شاهین، بدون متن عربی؛

۷ـ *نهج البلاغه در سخنان علی (علیه السلام)*، محسن فارسی، بدون متن عربی؛

۸ـ *نهج البلاغهٔ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)*، احمد سپهر خراسانی؛

۹ـ *ترجمه و شرح فشرده‌ای بر نهج البلاغه*، محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛

۱۰ـ *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، علامه محمد تقی جعفری؛

۱۱ـ *نهج البلاغه*، سید جعفر شهیدی، ترجمه‌ای است که با تمامی ترجمه‌ها متفاوت است، زیرا دکتر شهیدی کوشیده است تا در عین رعایت امانت در ترجمه، صنایع ادبی و آرایشهای لفظی کلام به ویژه سجع و موازنهٔ جملات را در برگردان فارسی رعایت نماید.

۱۲ـ *نهج البلاغه سخنان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)*، محمد جواد شریعت؛

۱۳ـ *نهج البلاغه خورشید بی‌غروب*، عبدالمجید معادی‌خواه، همراه با فهرستهای متعددی که خواننده به راحتی می‌تواند به موضوعات، اعلام و ... پی برد.

١٤ـ *نهج البلاغه*، عبدالمحمد آیتی؛

۱٥ـ *نهج البلاغه*، محمد دشتی، همراه با موضوع‌بندی تمام *نهج البلاغه؛*

١٦ـ *نهج البلاغه*، حسین انصاریان؛

---

۱. برای مطالعهٔ بیشتر ر. ک: *چشمهٔ خورشید*، ص ۳۷۱ ـ ۳٤۹.

۱۷ـ *نهج البلاغه*، محمد مهدی فولادوند؛
۱۸ـ *نهج البلاغهٔ پارسی*، سید جمال‌الدین دین‌پرور؛
۱۹ـ *نهج البلاغه*، سید نبی‌الدین اولیایی؛

البته موارد فوق تنها شماری از ترجمه‌های موجود است و بی‌تردید هر سال بر شمار ترجمه‌های موجود افزوده خواهد شد، همچنان‌که نویسندگان ارجمندی همچون آقای سید مهدی شجاعی با تکیه بر قلم زیبا و روان خود در حال ترجمهٔ *نهج البلاغه* برای مخاطبین جوان هستند که امید است به زودی منتشر شود.

نگاهی تطبیقی به ترجمه‌ها

یکی از روشهای ارزیابی ترجمه سنجش میان ترجمه‌های گوناگون است و این مقایسه هنگامی شایسته است که متون یکسان انتخاب شود. البته زمانی که متون عربی متعدد باشد گزینش متن بهتر از میان متون موجود نیز نشان‌دهندهٔ تبحّر مترجم است، بنابراین مقایسهٔ ترجمه‌ها را در دو مرحله انجام می‌دهیم. در مرحلهٔ نخست متون یکسان و در مرحلهٔ دوم متون ناهمگونی را که بر اساس اختلاف نسخه‌ها پدید آمده است و مترجم بنا بر شواهد و قرائن متنی را ترجیح داده است، بررسی می‌کنیم.

الف) متون یکسان

۱ـ مَن مَلکَ استَأثَرَ [**حکمت ١٦٠**]

استأثر در لغت معنایی خلافِ ایثار می‌دهد. اینک ترجمه‌های این متن را مقایسه نمایید:

آیتی: هرکه ملک یابد همه چیز را برای خود خواهد.

امامی و آشتیانی: آنها که دستشان به حکومت می‌رسد (غالباً) استبداد به خرج می‌دهند.

علامه جعفری: هر کس به ملک رسید منحصراً خود را دید و دیگران را نادیده گرفت.

دکتر جعفری: هر کس دارای چیزی شد خودگزینی کرد.

دشتی: هر کس قدرت به دست آورد زورگویی دارد.

شهیدی: هرکه بر ملک دست یافت تنها خود را دید و از دیگران رو بتافت.

فیض الاسلام: هرکه (بر چیزی) دست یافت خودرأی می‌شود (به رأی و اندیشهٔ دیگران بی‌اعتنا گردد).

در میان ترجمه‌های فوق ترجمهٔ مرحوم دشتی چندان پسندیده نیست. سایر ترجمه‌ها در بازگرداندن کلمهٔ استأثر دقیق‌تر بوده‌اند. اکنون با مراجعه به کتابهای فرهنگ لغات و دقت در ترجمهٔ واژه‌های **من**، **ملک** و **استأثر** ترجمه‌های فوق را مقایسه نمایید.

۲ـ القَناعَةُ مالٌ لا یَنْفَدُ [**حکمت ٥٧**]

آیتی: قناعت ثروتی است که از میان نرود.

امامی و آشتیانی: قناعت مالی است که هرگز تمام نمی‌شود.

دکتر جعفری: خرسندی آن‌چنان دارایی‌ای است که پایان نپذیرد.

دشتی: قناعت ثروتی است پایان‌ناپذیر.
شهیدی: قناعت مالی است که پایان نیابد.
فیض الاسلام: قناعت دارایی‌ای است که نابود نمی‌شود. (زیرا قناعت و خرسند بودن به آنچه رسیده، نیازمندی را دور می‌سازد).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود دکتر جعفری قناعت را به خرسندی ترجمه کرده و مرحوم فیض الاسلام در توضیح خود خرسندی را به قناعت افزوده است. جناب آقای دکتر شهیدی نیز در تعلیقهٔ خود می‌نویسد:

«خرسندی‌ای که امروز مرادف شادمانی به کار می‌رود در گذشته معادل قناعت بوده است».[2]

دقت در این نکته بسیار پراهمیت است، زیرا اگر قناعت به معنای خرسندی باشد بسیاری از متون ادبی معنای دیگری خواهد داشت و سیر تطور زبان را به خوبی نشان می‌دهد. برای نمونه شعر:

در این عالم اگر سود است با درویش خرسند است
خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی

اگر قناعت را به جای خرسند به کار برید معنای آن درویش قانع می‌شود، هرچند نتیجهٔ قانع بودن شادمانی نیز هست اما لازم آن است نه معنای آن.

با توجه به نکاتی که باید در ترجمه مراعات شود کدام‌یک از ترجمه‌های فوق ساختار فعل را در برگردان فارسی رعایت نکرده است؟

۳ـ مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ. [**خطبهٔ ١٦**]

آیتی: هرکه با حق ستیزد خود تباه شود.
امامی و آشتیانی: آن کس که (در بین مردم نادان) حق را اظهار کند از نظر بیفتد.
علامه جعفری: آن کس که در برابر حق عرض اندام نماید آینده‌ای جز نابودی ندارد.
دکتر جعفری: آن کس که برای ستیزه با حق (پردهٔ قانون را هتک کرده) رخ نشان دهد نابود شود.
دشتی: هر کس با حق درافتاد هلاک گردید.
شهیدی: هرکه به پیکار حق گرایید دست به خون خود آلایید.
فیض الاسلام: کسی که در میان مردم نادان حق را اظهار نماید هلاک می‌شود. (از دست و زبان ایشان آزار می‌بیند یا کشته می‌شود).

در ترجمه‌های گزینش‌شدهٔ فوق برخی مفرداتِ **أبدی** و **صفحته** را ترجمه کرده‌اند و برخی **أبدی صفحته** را ترکیبی دانسته‌اند که معنایی متفاوت با مفردات خود دارد؛ به عنوان نمونه در فارسی می‌گویند دماغت چاق است که ترجمهٔ مفردات آن می‌شود کسی که بینی بزرگ دارد در حالی که ترکیبِ دماغت چاق است به معنای آن است که آیا سلامت هستید؟

☒ با توجه به این نکته با مراجعه به کتابهای فرهنگ لغات در ریشهٔ **بدی** ترجمهٔ برتر را بیابید.
☒ با دقت به زمان فعل بار دیگر ترجمه‌های فوق را مرور نمایید. نتیجهٔ دقت شما چیست؟

٤ـ وَ نَخَلْتُ لَكُمْ مَخزُونَ رَأْيِي، لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ [**خطبهٔ ٣٥**]

۲. *نهج البلاغه*، ترجمهٔ دکتر شهیدی، ص ٥٥٠، تعلیقهٔ ٢٢٦.

آیتی: و خلاصهٔ آنچه را که در خزانهٔ رأی داشتم برایتان آشکار کردم، ای کاش از رأی قصیر پیروی می‌کردند.
امامی و آشتیانی: و نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم اگر کسی گوش به سخنان قیصر می‌داد.
علامه جعفری: و نظریهٔ خود را صاف و روشن برای شما گفته بودم اگر بنا بود امری از **قصیر** اطاعت شود!
دکتر جعفری: و از گنجینه‌های گران‌بهای رأی خود برای شما برگزیدم اگر از قصیر اطاعت می‌شد فرمانی (سودمند) داشت!
دشتی: نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم. (ای کاش از قصیر پسر سعد اطاعت می‌شد).
شهیدی: آنچه درون دل داشتم از شما ننهفتم: رأی راست آن بود اگر می‌پذیرفتید.
فیض الاسلام: خلاصهٔ آنچه در نظر داشتم برای شما بیان کردم. (شما گفتارم را پیروی نکردید به پشیمانی گرفتار شدید که سودی ندارد). لو کان یطاعُ لقصیر أمرٌ: ای کاش امر و رأی قصیر پیروی می‌شد. (این جمله ضرب المثل مشهور عرب است برای کسانی که نصیحت ناصح را نشنوند و به پشیمانی مبتلا گردند.)

در ترجمه‌ها، غیر از ترجمهٔ دکتر شهیدی و فیض الاسلام، جملهٔ لَوْ کَانَ یُطَاعُ لِقَصِیرٍ أَمْرٌ ترجمهٔ تحت اللفظی شده است و خواننده مفهوم آن را متوجه نمی‌شود. افزون بر آنکه در ترجمهٔ[3] امامی ـ آشتیانی، قیصر به جای قصیر آمده است که اگر اشکال تایپی نباشد بسیار دور از متن است، اما مرحوم فیض الاسلام با گشودن پرانتز به شرح کامل ضرب المثل می‌پردازد و جناب دکتر شهیدی معادلی برای ضرب المثل انتخاب می‌کند و توضیح بیشتر را در تعلیقات خود چنین می‌نویسد:

> جملهٔ لَوْ کَانَ یُطَاعُ لِقَصِیرٍ أَمْرٌ مثل است و چنان‌که نوشته‌اند هنگامی که نائله دختر عمرو بن ظرب بن حسّان ملقب به زَبّاء جَذِیمة الأَبْرَش، کُشندهٔ پدر خود، را به سرزمین خویش خواند تا حکومت بدو بسپارد (و این مکری بود و می‌خواست جذیمه را بـه کینِ پدر بکشد) نایب جذیمه، قصیر پسر سَعد لخمی، او را هشدار داد، ولی جذیمه نپذیرفت و به سرزمین زَبّاء آمد و به دست زبّاء کشته شد.

بنابراین یکی از معیارهای برتری ترجمه دقت مترجم در بازگرداندن اصطلاحات و ضرب المثلها است که بی‌توجهی به آن فهم مقصود را بر دلِ خواننده می‌نهد.

ب) متون ناهمگون (اختلاف نسخه‌ها)

همان‌گونه که در درسهای پیشین گذشت تعداد خطبه‌ها، نامه‌ها و نیز چینش آنها در تمامی نهج البلاغه‌ها یکسان نیست؛ هرچند برنامه‌های رایانه‌ای نظیر دانش‌نامهٔ *نهج البلاغه* و منهج النور و یا جدول اختلاف النسخ[4] دست‌یابی به متون مورد نظر را ممکن می‌سازد، اما اختلاف تصحیح‌کنندگان به ترجمه‌ها نیز راه یافته است و هر مترجمی متنی را برای ترجمهٔ خود برگزیده است و همین اختلاف در ترجمه‌ها رخ نموده است که در پاره‌ای موارد بحث‌برانگیز است. اینک برخی از ترجمه‌ها را که بر اساس اختلاف نسخه با یکدیگر متفاوت هستند، مرور می‌نماییم:

---

۳. *نهج البلاغه*، نشر امام علی (علیه السلام)، سال ۱۳۶۹.

٤. این جدول در پایان *نهج البلاغه*، نسخهٔ المعجم المفهرس، نشر امام علی (علیه السلام) و نیز انتشارات جامعهٔ مدرسین آمده است.

۱ـ مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعَاكُمْ، وَ لاَ اسْتَرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ، أعَالِيلُ بِأضَالِيلَ، و سَألْتُمُونی التَّطْوِيلَ دِفَاعَ ذِی الدَّيْنِ المَطُولِ. [**خطبهٔ ۲۹**]

دعوت آن کس که شما را فرا خواند روی پیروزی نبیند و آنکه برای راحت شما خویشتن را به سختی افکند هرگز به آسایش نرسد. بهانه‌های نابخردانه می‌آورید. از من خواستید (جنگ را) به تأخیر اندازم؛ چون وامداری که پیوسته ادای دِین خویش به تأخیر اندازد.

متن فوق مطابق نسخهٔ صبحی صالح است، اما در ترجمهٔ آیتی، شهیدی، فیض الاسلام و دکتر جعفری عبارت «و سألتمونی التطویل»[۵] وجود ندارد، هرچند معنای جمله با عبارت «أعالیل بأضالیل»[۶] تا حدی روشن است، اما وجود مُشَبَّه که همان جملهٔ «سألتمونی التطویل» باشد در فهمیدن مشبهٌ به یعنی عبارت «چون وامداری که پیوسته ...» بسیار مؤثر است؛ زیرا بدون وجود مشبّه خواننده نمی‌داند که مشبّه به برای چه منظوری به کار رفته است، مانند آنکه در جمله‌ای گفته شود چون سرو سهی قامت؛ تا وقتی که مشبه ذکر نشود شنونده نمی‌داند که چه چیزی مانند سرو سهی قامت است و مقصود گوینده را درک نمی‌کند، زیرا سرو سهی قامت در مورد قد، استقامت، استواری و ... به کار می‌رود.

در ترجمه‌های مرحوم دشتی و امامی ـ آشتیانی عبارت عربی «و سألتمونی التطویل» وجود دارد اما ترجمه نشده است و ترجمه مطابق متونی است که این فراز را ندارند که این بی‌دقتی مترجم را می‌رساند.

۲ـ واعَجَبٰاهُ! أتكُونُ الخلافَةُ بِالصَّحابَة و القَرَابَة [**حکمت ۱۹۰**]

حکمت ۱۹۰ *نهج البلاغه* از سخنان بسیار بحث‌برانگیز *نهج البلاغه* است، به گونه‌ای که برخی شارحان[۷] آن را تحریف آشکار صبحی صالح و محمد عبده دانسته‌اند و عبارت «أتكُونُ الخلافَةُ بِالصَّحابَة و لا تكون بِالصَّحابَة و القَرَابَة؟»[۸] را ترجیح داده‌اند. اینک بررسی ترجمه‌های مختلف:

آیتی، دشتی، فیض الاسلام و **دکتر جعفری**: واعَجَبٰاهُ أتكُونُ الخلافَةُ بِالصَّحابَة و لا تكون بِالصَّحابَة و القَرَابَة؟

شگفتا، آیا خلافت به سبب مصاحبت با پیامبر تواند بود و به سبب مصاحبت و خویشاوندی او نتواند بود؟

علامه جعفری: واعَجَبٰاهُ! أتكُونُ الخلافَةُ بِالصَّحابَة و القَرَابَة؟

شگفتا! آیا خلافت با هم‌صحبتی و خویشاوندی تحقق پیدا می‌کند؟

دکتر شهیدی: واعَجَبٰاهُ أتكُونُ الخلافَةُ بِالصَّحابَة؟

شگفتا! خلافت از راه هم‌صحبتی به دست آید.

در ترجمه‌های فوق تنها علامهٔ جعفری متن صبحی صالح را پذیرفته و آن را ترجمه کرده است و دیگر مترجمان این متن را به کناری نهاده‌اند. اما حقیقت آن است که جملهٔ فوق گزارش واقعه‌ای است که مهاجران و خلفای تازه به قدرت رسیده پس از رحلت پیامبر با ادعای خویشاوندی و صحابی بودن دعوی انصار[۹] را برای خلافت رد کردند و خود به خلافت دست یازیدند. امام وقتی استدلال مهاجران را شنید فرمود:

---

۵. از من خواستید (جنگ را) به تأخیر اندازم.

٦. بهانه‌های نابخردانه می‌آورید.

۷. ر. ک: *بهج الصباغه*، ج ٤، ص ٣٦١؛ *شرح الاخبار*؛ ج ۱، ص ۳۵۰؛ *نهج السعاده*، ج ٤، ص ١٩٦.

۸. *نهج البلاغه*، فیض الاسلام، حکمت ۱۸۱؛ *شرح ابن أبی‌الحدید*، ج ۱۸، ص ٤١٦، حکمت ۱۸۵ و ....

۹ مهاجران مسلمانانی هستند که همراه پیامبر به مدینه هجرت کردند و انصار به مسلمانان مدینه گویند که پیامبر و اهالی مسلمان مکه را یاری کردند.

«آیا معیار خلافت هم‌صحبتی و خویشاوندی است؟»
چنین پاسخی که با استفهام انکاری همراه است بسیار پسندیده‌تر است از اینکه امام هم‌صحبتی را نپذیرد، اما خویشاوندی و صحابی بودن را معیار خلافت بداند. استاد سید کاظم طباطبائی در مقاله‌ای تحقیقی با جمع‌آوری گزارش کلام امام، عبارت صبحی صالح را ترجیح می‌دهد و در گزیدهٔ سخن خود می‌نویسد:

> امامت، منصبی الهی است و تحقق آن به نص است و مشروعیت خود را از مردم نمی‌گیرد و امام علی (علیه السلام) بدین اصل باوری استوار دارد.
> بنابراین شایسته است که متن مندرج در *خصائص الائمه* را نقل صحیح کلام امام (علیه السلام) در آن هنگامه بدانیم که فرموده است: أتكُونُ الخلافَةُ بِالصَّحابَة و القَرَابَة و لا تكُونُ بِالصَّحابَة و القَرَابَة و النصّ؟
> آیا خلافت با هم‌صحبتی و خویشاوندی است و با هم‌صحبتی و خویشاوندی و نصّ الهی نیست؟
> و از این متن که بگذریم متن محمد عبده و صبحی صالح پذیرفتنی‌تر است یعنی کلام امام (علیه السلام) استفهام انکاری است که "مگر خلافت به صحابت و قرابت است" که شما بدان استدلال می‌کنید؟! و معنایش این است که خلافت دائر مدار نصّ الهی است».[۱۰]

اختلاف نسخه‌ها در تمامی متون قدیمی مشاهده می‌شود و علت آن میزان دقت مستنسخان و نیز نوع کتابت در قدیم است و عده‌ای از مصححان کوشیده‌اند تا با جمع‌آوری نسخه‌های گوناگون و نیز مقایسه با کتابهایی که همان متن را نقل کرده‌اند متن مورد نظر را تصحیح نمایند و از همین رو برخی نسخه‌ها به نام مصحح مشهور می‌شود، مانند نسخهٔ *نهج البلاغه* تصحیح صبحی صالح که به نهج البلاغهٔ صبحی صالح شهرت دارد و یا تصحیح محمد عبده که با عنوان *نهج البلاغهٔ* عبده شناخته می‌شود. مرحوم فیض الاسلام نیز به تصحیح *نهج البلاغه* همت گمارد که برخی مترجمان نسخهٔ فیض الاسلام را معیار خویش قرار داده‌اند. بیشتر شارحان و مترجمان در مقدمهٔ خود متن انتخابی خویش را شناسانده‌اند.

نوآوری در ترجمه

صرف نظر از میزان دقتی که در ترجمه‌های نمونه آمد تمامی ترجمه‌ها تقریباً در نوآوری، و نه دقت، یکسان‌اند؛ البته ترجمهٔ دکتر شهیدی به جهت رعایت سجع و کوشش در بازسازی فضای صدور خطبه‌ها کاملاً متمایز است و ترجمهٔ مرحوم فیض الاسلام به جهت گشودن پرانتزهای متعدد و تفهیم متن و سابقهٔ آن جایگاهی ویژه دارد. البته روان و سلیس بودن ترجمهٔ دکتر آیتی را که با دقتی ویژه همراه است نباید از نظر دور داشت. افزون بر ترجمه‌هایی که به صورت تطبیقی گزارش شد ترجمهٔ *نهج البلاغه پارسی* اثری نو و امروزین است که اندکی به معرفی آن می‌پردازیم.[۱۱]

---

۱۰. *فصلنامهٔ علمی تخصصی علوم حدیث*، شمارهٔ ۱۸.

۱۱. برای مطالعهٔ بیشتر ر. ک: *فصلنامهٔ نهج البلاغه*، محمد زائر، «نهج البلاغهٔ پارسی در بوتهٔ نقد»، سال اول، شمارهٔ ۱.

نهج البلاغهٔ پارسی

نهج البلاغهٔ پارسی ترجمه‌ای روان و همه فهم از *نهج البلاغه* به قلم حجت الاسلام و المسلمین سید جمال‌الدین دین‌پرور، رئیس بنیاد *نهج البلاغه*، است و همان‌گونه که از نام آن پیدا است پیش از هر چیز فهم صحیح و آسان مخاطب فارسی‌زبان را در نظر دارد.

ویژگیها

الف) تغییر عناوین

مترجم عنوانهای اصلی و فرعی را آگاهانه تغییر داده و به عنوان انتخابی مؤلف، در بیشتر موارد، وفادار نمانده است. نمونه‌ای از عناوین انتخابی وی چنین است:

۱ـ خطبه‌ها

۱ـ آغاز آفرینش	۸ـ پیمان‌شکنان	٥٦ـ تشخیص وظیفه در بحرانهای سیاسی
۲۱ـ شناخت، انگیزهٔ درود	٧٦ـ حق گرفتنی است.	١٧٦ـ تا زنده‌ایم رزمنده‌ایم.

۲ـ نامه‌ها

۷ـ انتخابات آری، توطئه هرگز	٦١ـ انتقاد صریح از کارگزاران
۷۷ـ روش گفتگو و مناظره	٥٣ـ ای مالک، مالک نفس خود باش.

۳ـ سخنان حکمت‌آمیز و پند

۲ـ آزمندی ممنوع	۸۱ـ یادگار شهیدان	۱۳۵ـ فرزند کمتر، زندگی بهتر
٣٤٦ـ درس تبریک	۲۹۵ـ همه‌کاره، هیچ‌کاره	٤٠١ـ هر آنچه دیده بیند دل کند یاد

ب) ترجمهٔ آزاد

مترجم، امانت در ترجمه را یک اصل درست و قابل احترام می‌داند، اما اصول دیگری مانند جلوگیری از القای شبهه و تشویش ذهن خواننده و ارائهٔ بحث جامع و کامل را هم از اصول مسلّم و پذیرفته‌شدهٔ خود دانسته و در قالب الفاظ و کلمات متن عربی محصور نمی‌شود و مفهوم و محتوای مطلب را چنان‌که در متن اصلی دریافت می‌شود به خوانندهٔ فارسی‌زبان ارائه می‌کند. نمونه‌ای از ترجمهٔ *نهج البلاغهٔ پارسی*:

الیَمینُ وَ الشِّمالُ مَضَلَّةٌ وَ الطَّریقُ الوُسْطی هِیَ الجادَّةُ.[۱۲]

راست‌گرایی و **چپ‌گرایی** گمراهی است؛ **راه** همان اعتدال و میانه‌روی است.

در حالی که در ترجمهٔ امامی ـ آشتیانی چنین ترجمه شده است: «انحراف به راست و چپ گمراهی و ضلالت است، راه مستقیم و میانه جادهٔ وسیع حق است».

---

۱۲. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٦.

کتابهای پیرامونی

پس از معرفی شرحها و ترجمه‌های مهم *نهج البلاغه* برخی کتابهای پیرامونی نیز معرفی می‌شوند. مراد از کتابهای پیرامونی کتابهایی است که پس از *نهج البلاغه* دربارهٔ آن نگاشته شد. گروهی به تلخیص و گروهی به تکمیل آن همت گماردند و گروهی موضوعات آن را جداگانه تدوین کردند و برخی فهرستها و معجمهای گوناگونی برای آن تهیه کردند. شناسایی پاره‌ای از کتابهای پیرامونی برای همهٔ دانش‌پژوهان ضروری است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:[۱۳]

۱ـ مستدرکات نهج البلاغه

مستدرک کتابی است که به عنوان متمم کتابی دیگر نوشته می‌شود. مؤلف در مستدرک تلاش می‌کند تا متونی را که در کتاب نخست نیامده با همان شرایط بیاورد. دربارهٔ *نهج البلاغه* نیز گروهی عقیده دارند که تلاش سید رضی ناتمام است و باید آن را کامل نمایند؛ هرچند بسیاری از آنها بدون در نظر گرفتن شرط سید رضی یعنی فصاحت و بلاغت به این کار همت گماردند که نمی‌توان آن را مستدرک نامید. ـــ به هر روی مهم‌ترین مستدرکات *نهج البلاغه* که امروزه می‌توان از آن بهره برد عبارت‌اند از:

الف) *مستدرک نهج البلاغه*، هادی کاشف الغطاء؛

ب) *نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه*، محمدباقر محمودی.

۲ـ مدارک و اسناد نهج البلاغه

فقدان سند در *نهج البلاغه* شبهاتی را پدید آورد که مغرضین *نهج البلاغه* را ساخته و پرداختهٔ سید رضی دانستند و همین امر سبب شد تا عالمان شیعی اسناد و مدارکی را گرد آورند که پیش از *نهج البلاغه* متون منتخب سید رضی را با سند ذکر کرده‌اند. البته در میان اسناد و مدارک برخی به کتابهای پس از سید رضی نیز تمسک کرده‌اند که نمی‌توان آنها را در زمرهٔ اسناد و مدارک *نهج البلاغه* دانست. از جمله کتابهایی که به جمع‌آوری اسناد و مدارک پرداخته‌اند، *مصادر نهج البلاغة فی مدارک نهج البلاغه*، سید هبةالله حسینی شهرستانی، *استناد نهج البلاغه* از امتیاز علی‌خان شیرازی و *مصادر نهج البلاغة و أسانیده* از سید عبدالزهراء حسینی خطیب است.

۳ـ فهرست و فرهنگ موضوعی نهج البلاغه

پژوهشگران در مراجعه به *نهج البلاغه* نیازمند معجمهای لفظی و موضوعی هستند تا در محدودهٔ تحقیق خویش تمامی الفاظ و موضوعات پژوهش خود را در آن بیابند. امروزه نرم‌افزارهای رایانه‌ای مدد خوبی برای محققان هستند اما کتابهای *المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغه* از سید کاظم محمدی و محمد دشتی، *تصنیف نهج البلاغه* از لبیب بیضون، *الکاشف عن ألفاظ نهج البلاغه من شروحه* از سید جواد مصطفوی و

۱۳. برای مطالعهٔ بیشتر ر. ک: *چشمهٔ خورشید*، ص ۳۹۰ ـ ۳۸۵.

الهادی إلی موضوعات نهج البلاغه اثر آیت‌الله مشکینی از جمله مکتوباتی هستند که نیاز محققـان را بـرآورده می‌سازند.
فرهنگ آفتاب، اثر عبدالمجید معادی‌خواه فرهنگ تفصیلی مفاهیم *نهج البلاغه* اسـت کـه بـر اسـاس سـاختار فرهنگ فارسی تنظیم شده و اثری گران‌قدر برای مخاطبین فارسی است که می‌توانند در موضوعات متنـوع از *نهج البلاغه* استفاده نمایند.

کتابهای دیگری نیز در زمینهٔ آشنایی با *نهج البلاغه* تدوین شده است که مهم‌ترین آن *ما هو نهـج البلاغـه* از سید هبةاللـه حسینی شهرستانی به زبان عربی است و کتابهای *آشنایی با نهج البلاغه* از سید محمد مهـدی جعفری، *شناخت نهج البلاغه* از محمد دشتی و *چشمهٔ خورشید* از مصطفی دلشاد تهرانی برای علاقه‌مندان آن حضرت به زبان فارسی تدوین شده است. این همه تنها گوشه‌ای از تلاش عالمان دینی دربـارهٔ *نهـج البلاغـه* بوده و آنان که بیشتر طالب‌اند می‌توانند به کتابهای مفصل، که اسامی آنها گفته آمد، مراجعه کنند.

چکیدهٔ درس

١ـ معارف بی نظیر *نهج البلاغه* از دیرباز توجه عالمان فارسی زبان را به خود جلب کرده است؛ به طـوری کـه عده‌ای از مشتاقان و ارادتمندان مولا سخنان ایشان را به فارسی برگردانده‌اند.
٢ـ از میان ترجمه‌های موجود ترجمه‌ای برتر است کـه متـرجم آن بـه زبـان مبـدأ و مقـصد تـسلط داشـته و ساختارها را به خوبی در ترجمه منعکس کرده است.
٣ـ برای ترجمهٔ *نهج البلاغه*، مترجم باید گزارشهای متعدد و مختلف متون *نهج البلاغه* را مدّ نظر قـرار دهـد و در ترجمهٔ واژه‌ها به سیر تطوّر زبان توجه داشته باشد.
٤ـ یکی از معیارهای برتری ترجمه، دقت مترجم در بازگرداندن ضرب المثلها و اصطلاحات است کـه بایـد بـا همان بار معنایی زبان مبدأ ترجمه شوند. در غیر این صورت مقصود برای خواننده مبهم خواهد بود.
٥ـ از میان ترجمه‌های موجود، ترجمهٔ دکتر شهیدی به سبب رعایت سجع و کوشش در بازسازی فضای صدور کاملاً متمایز است. ترجمهٔ مرحوم فیض الاسلام نیز به سبب گشودن پرانتزهای متعدد و تفهیم مـتن و سـابقهٔ آن جایگاه ویژه‌ای دارد.
٦ـ مستدرکات، اسناد و مدارک، فهرستها و فرهنگهای موضـوعی از جملـه آثـاری هـستند کـه پیرامـون *نهـج البلاغه* نگاشته شده‌اند.

پرسشهای پایانی

١ـ معیارهای ترجمهٔ برتر را بیان نمایید.
٢ـ تفاوت ترجمهٔ استاد سید جعفر شهیدی با ترجمه‌های دیگر را توضیح دهید.
٣ـ با دقت در جملهٔ «من مَلَكَ استأثر»، ترجمهٔ «هر کس قدرت بـه دسـت آورد، زورگـویی دارد.» را ارزیـابی نمایید.
٤ـ برتری ترجمهٔ فیض الاسلام بر ترجمه‌های دیگر در چیست؟
٥ـ مهم‌ترین ویژگی نهج البلاغهٔ پارسی را بنویسید.
٦ـ کتابهای مدارک و اسناد نهج البلاغه بر اساس کدام نیاز تدوین شد؟

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ نهم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرحمن الرحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ نهم

مبدأ در نهج البلاغه

اهداف درس

- ✓ یکتاپرستی در *نهج البلاغه* به عنوان مهم‌ترین آموزهٔ اسلامی؛
- ✓ آشنایی با روش استدلالی امام علی (علیه السلام) در اثبات توحید؛
- ✓ آشنایی با تأثیر مبدأ در زندگی این‌جهانی؛

درآمد

دروس پیشین مباحثی پیرامون *نهج البلاغه* بود. هرچند مباحث پیرامونی آن بسیار گسترده است،[1] اما شورانگیزترین درس *نهج البلاغه* ژرف‌اندیشی در کلمات امیرمؤمنان، علی (علیه السلام)، است. دانش گستردهٔ علی (علیه السلام) دیده‌ها را خیره کرد و خردمندان را به حیرت واداشت و این همه تنها اندکی از دانش او بود که برای بشریت بازگو نمود و اگر همهٔ آنچه را که می‌دانست بر زبان می‌آورد جامعه به لرزه می‌افتاد و افسوس که جهان از سرچشمهٔ دانش او محروم شد. مولا در این‌باره می‌فرماید:

اِنْدَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَاَضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ البَعِيدَةِ![2]؛

من در اسراری سر به مهر فشرده‌ام که اگر از آنها سخن بگویم چون ریسمان در دلِ چاهی ژرف به لرزه خواهید افتاد.

چگونه می‌توان ابعاد دانشی را ترسیم کرد که آنچه اندکی از آن به اقتضای حال، و نه واقع، در چهارده قرن پیش دربارهٔ پیدایش جهان آفرینش، آفرینش فرشتگان، آسمان، زمین، انسان و حیوان، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ، ادبیات و ... رخ نموده، برای دانشیان امروز، با همهٔ تطوّر و تکامل علوم تازگی دارد؟[3]

چگونه می‌توان علوم مولا را تبیین کرد در حالی که بزرگان سکوت را گویاترین اعتراف به ناتوانی دانستند و چاره‌ای نیست جز آنکه از دریای مواج دانش علی (علیه السلام) تنها گزارشی کوتاه بَرنماییم. اولین گزارش ما از *نهج البلاغه* بررسی **مبدأ** آفرینش است.

---

۱. ر. ک: مصطفی دلشاد تهرانی، *چشمهٔ خورشید*.

۲. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۵.

۳. محمدی ری‌شهری، *دانش‌نامهٔ امیرمؤمنان*، ج ۱۰، ص ۷۵.

مبدأ در نهج البلاغه

سخنان مولا در *نهج البلاغه* دربارهٔ مبدأ بسیار زیاد است و بیش از آنکه آن را با استدلالهای نظری ثابت نماید به توصیف آن می‌پردازد؛ چه آنکه مطابق روش قرآن نمی‌توان مبدأ را انکار کرد:

أ فی اللهِ شَکٌ ؛[4] مگر دربارهٔ خدا تردیدی هست؟

در منطق مولا نظام هستی نظام علت و معلول است و موجودی که هستی‌اش از خود او نیست بی‌تردید خالقی دارد و اگر هستی مخلوقات عین ذات آنها بود نیستی و عدم در آنها راه نداشت؛ در حالی که هر پدیده‌ای پیش از آفرینش معدوم بوده است و فرجام آن نیز نیستی است؛ بنابراین هر مخلوقی به هستی‌بخش نیازمند است و کسی که مخلوقات الهی را می‌بیند نمی‌تواند خدا را منکر شود. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید:

عَجِبْتُ لِمَنْ شَکَّ فِی اللهِ، وَ هُوَ یَرَی خَلْقَ اللهِ[5]؛

و در شگفتم از کسی که در خدا شک می‌کند و آفریدگان خدا را می‌بیند.

از نگاه علی (علیه السلام) می‌توان پدیدآورنده را در پدیده‌ها دید و در مقام ستایش مبدأ آفرینش می‌فرماید:

الْحَمْدُ للهِ الدَّالِّ عَلَی وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ[6]؛

ستایش خداوندی را که آفریدگانش بر وجود او راهنمایند.

بنابراین اثبات مبدأ دشوار نیست؛ بلکه انکار آن مشکل است و منکرین باید دلیل اقامه نمایند. امام می‌فرماید:

وَ لَمْ یَلْجَؤُوا إِلَی حُجَّةٍ فِیمَا ادَّعَوا، وَ لاَ تَحْقِیقٍ لِمَا أَوْعَوْا[7]؛

آنان برای ادعای خود حجتی نیاوردند و در آنچه باور داشتند تحقیق و یقینی نداشتند.

اما سخن در اوصاف آفریدگار بسیار است و خداشناسی مانند علی (علیه السلام) می‌کوشد تا خدا را آن‌چنان که هست برای مشتاقان بشناساند؛ زیرا اهمیت آن را می‌داند و دستاورد خداشناسی حقیقی را نیز دریافته است و در میان یاران پیامبر هیچ کس چون او خدا را نشناخته است. شیرینی شناخت خدا برای او چنان است که فرمود: «خوش نداشتم که در کودکی می‌مردم و وارد بهشت می‌شدم و به بزرگسالی نمی‌رسیدم تا پروردگارم را بشناسم»[8] و ابن ابی‌الحدید از شارحین سنی‌مذهب *نهج البلاغه* در این‌باره می‌گوید:

> بدان که توحید و عدل و مباحث شریف الهیات جز از طریق کلام این مرد علی (علیه السلام) شناخته نشده است و گفتار دیگر بزرگان صحابه به هیچ وجه چیزی از معارف و علوم الهی را در بر ندارد و آنها مرد این میدان نبودند تا این معارف و مباحث را تصور کنند؛ زیرا اگر تصور می‌کردند به زبان می‌آوردند.[9]

---

٤. ابراهیم / ١٠.
٥. *نهج البلاغه*، حکمت ١٢٦.
٦. همان، خطبهٔ ١٥٢.
٧. همان، خطبهٔ ١٨٥.
٨. *حلیة الاولیاء*، ج ١، ص ٧٤، *دانش‌نامهٔ امیرمؤمنان*، ج ١٠، ص ٧٩.
٩. شرح *نهج البلاغه*، ج ٦، ص ٣٤٦، ذیل خطبهٔ ٨٤.

آری، عالی‌ترین تجلی علم علی (علیه السلام) خداشناسی و برترین توصیف علی دربارهٔ مبدأ یگانگی و وحدانیت مبدأ می‌باشد که همان توحید الهی است که برای امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بی‌نهایت ارزشمند است.

اهمیت و آثار توحید

دیدگاه توحیدی زیربنای تمام تفکرات علی (علیه السلام) است؛ به گونه‌ای که در تمام سخنان و نوشته‌های مولا که در زمانها و حوادث گوناگون صادر شده یگانگی حق مشهود است. این‌گونه سخن گفتن نشان از آن دارد که همراهی امیرمؤمنان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اتصال به منبع وحی سخنان او را از دیگران متمایز ساخته است؛ به گونه‌ای که در این مدت زمان طولانی تناقضی در گفته‌های او یافت نمی‌شود.

باید دانست که یگانگی خدا تنها اعتقاد زبانی نیست، بلکه توحید نیمی از دین به شمار می‌رود[۱۰] و در جهان‌بینی اسلام همهٔ پدیده‌های جهان وابسته و بندهٔ یگانه قدرت برتر یعنی الله می‌باشند و الله به همهٔ خصلتهای اساسی نیک همچون علم، قدرت، اراده، حیات و ... آراسته است.[۱۱]

وابستگی جهان و انسان به قدرت برتر مستلزم آن است که جهان به قصد و هدفی آفریده شده باشد و انسان با داشتن خرد و نیروی تدبیر باید در مسیر همان هدف گام بردارد. بنابراین قانونهای بشری نیز باید تابعی از دستورات آن یگانه‌ای باشند که اختیار هستی در قبضهٔ قدرت اوست.

اهمیت دیگر توحید آرامش‌بخشی به زندگی دنیوی است؛ زیرا بشر موحد یگانهٔ مؤثر را خدا می‌داند که بهترین صلاح‌دیدها را در فراروی‌اش نهاده است و همین باور تحمل او را در برابر ناملایمات زندگی دوچندان می‌نماید.

یگانه‌پرستی در متون روایی، زندگی جان،[۱۲] بهای بهشت،[۱۳] سبب رستگاری[۱۴] و ... دانسته شده است. امام علی (علیه السلام) در شمارِ آثار ایمان به توحید می‌فرماید:

> شهادت می‌دهم که خداوندی جز الله نیست. یگانه است و بی‌شریک. شهادت می‌دهم شهادتی که خلوصش از بوتهٔ آزمایش، نیکو برآمده باشد و اعتقاد به آن با آهنگ پاکی همراه است. بدان چنگ می‌زنم همواره تا آن‌گاه که ما را زنده می‌دارد و ذخیره می‌کنیم آن را برای روزهای هولناکی که در پیش داریم. چنین شهادتی نشان عزمِ جزمِ ما در ایمان است و سرلوحهٔ نیکوکاری و خشنودی خدا است، سبب دور ساختن شیطان.[۱۵]

---

۱۰. *التوحید*، ص ٦٨، ح ٢٤.
۱۱. ر. ک: *طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن*، ص ۳۵.
۱۲. *غرر الحکم*، ح ٥٤٠.
۱۳. *التوحید*، ص ۳۰، ح ۳۲.
١٤. *غرر الحکم*، ح ٨٩٥٤.
۱۵. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱.

در میان آموزه‌های اسلامی یکتاپرستی جایگاه ویژه‌ای دارد و مؤمن واقعی در همهٔ حالات خـدا را پرسـتش می‌کند و الوهیت و بزرگی را خاص او می‌داند و سرپرستی و زمامداری را حقِّ منحصرِ الله می‌شـمرد و مبنـای تمامی افکار و اعمال او الله است. در دیدگاه یکتاپرستان مقررات، احکام، ارزشهای اجتماعی و موازین حقوقی و اخلاقی و به کوته سخن زندگی فردی و اجتماعی در قلمرو حکم و ارادهٔ آفریدگار جهان قرار دارد. موحد واقعی نمی‌تواند تنها خدا را در مساجد و معابد پرستش کند، اما در قوانین اجتماعی و حقوقی پیرو بُتان امروزین باشـد. برای انسان موحد **الله** همه چیز و مبدأ تمامی حرکات و اعمال او است و البته هر انسانی به این مقـام نخواهـد رسید، بلکه یگانه‌انگاشتن خدا فرآیند **شناخت** و **باور** است. علی (علیه السلام) در آغـازین خطبـهٔ *نهـج البلاغـه* می‌فرماید:

سرلوحهٔ دین شناختن اوست و درست شناختن او باور داشتن اوست و درست باور داشتن او، یگانه‌انگاشتن اوست.

اقسام توحید

معنای توحید یگانگی خداست و همهٔ یکتاپرستان، ذات خدا را یگانه می‌داننـد امـا در صـفات و اعمـال چنـین نیستند ولی مولا در *نهج البلاغه*، خدا را در ذات، صفات، افعال و عبادت یگانـه مـی‌دانـد کـه برخـی جمـلات حضرت را مرور می‌نماییم:

۱ـ توحید ذاتی

توحید ذاتی به معنای نفی شریک، شبیه و جزء از ذات مقدس ربوبی است و در نگرش شـیعی کـم‌تـرین رتبـهٔ شناخت اعتراف است به اینکه خدایی جز او نیست، شبیه و مانند ندارد، قدیم و ثابت است و فاقد هـیچ کمـالی نیست.[۱٦]

از این رو معانی دیگر توحید مانند توحید عددی، تجزیه‌پذیری و ... پذیرفته نیست. امام علی (علیه الـسلام) در نفی دیدگاه توحید عددی می‌فرماید: «واحدٌ لا بِعَدَدٍ.»؛[۱۷] یگانه است نه بـه شـماره. و یـا در مـورد دیگـری فرمود:

الْأَحَدُ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ[۱۸]؛

یگانه است نه به معنای شماره.

واحد عددی که امام آن را انکار می‌کند تکثر و تعددپذیر است، یعنی وقتی برای موجودی عـدد یـک را بـه کار می‌بریم این موجود قابلیت دو و سه شدن را نیز دارا است؛[۱۹] بنابراین چنین واحدی را نمی‌توان بـرای حـق تعالی تصور کرد و از سویی عدد، کمیتی است که بر ماده عارض می‌شود و چیزی که ماده نیست و ماده در آن

---

۱٦. *الکافی*، ج ۱، ص ۱۱۵، باب أدنی المعرفه.

۱۷. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۸۵.

۱۸. همان، خطبهٔ ۱۵۲.

۱۹. *دانش‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ج ۲، ص ٤٨، سید جعفر سیدان.

راه ندارد کمیت نمی‌پذیرد و وقتی کمیت در آن راه پیدا نکرد مسائل ریاضی هم در آن راه ندارد. از ایـن رو بـا قواعد ریاضی نمی‌توان خدا و اوصاف ذاتی او را ثابت کرد.[۲۰]

مولا خدا را یگانه‌ای می‌داند که تجزیه‌ناپذیر است و هرگونه تجزیه و تقسیمی[۲۱] را از ذات مقدس الهی نفی می‌کند و می‌فرماید:

وَ لاَ تَنَالُهُ التَّجْزِئَةُ وَ التَّبْعِیض[۲۲]؛

نه جزء جزءاش توان کرد و نه تبعیض‌پذیر است.

و در مورد دیگری می‌فرماید:

نه جزئی دارد که به آن وصفش کنند و نه جوارح دارد و نه اعضاء و عَرَض و نـه تواننـد بدین وصفش کنند که بگویند غیر از دیگران است و بعض است.[۲۳]

اگرچه خداوند در نگاه علی (علیه السلام) یکتا است اما یکتایی او با بزرگی و عظمتش منافاتی نـدارد بلکـه یکتایی است که سراسر وجود را در بر گرفته است. علی (علیه السلام) با جمله‌ای زیبا یکتایی همراه با عظمـت خدا را چنین بیان می‌کند:

كُلُّ مُسَمّیً بِالْوَحْدَةِ غَیْرَهُ قَلِیلٌ.[۲٤]

هرچه را واحد نامند اندک و تنها است جز او که یگانه است و بر همه فرمانروا است.

۲ـ توحید صفاتی

همان‌گونه که ذات خدا یگانه است صفات او نیـز یکتـا و بـی‌ماننـد اسـت. امیرمؤمنـان علـی (علیـه الـسلام) می‌فرماید:

وَ كُلُّ عَزِیزٍ غَیْرُهُ ذَلِیلٌ، وَ كُلُّ قَوِیٍّ غَیْرُهُ ضَعِیفٌ، وَ كُلُّ مَالِكٍ غَیْرُهُ مَمْلُوكٌ، وَ كُـلُّ عَـالِمٍ غَیْرُهُ مُتَعَلِّمٌ، وَ كُلُّ قَادِرٍ غَیْرُهُ یَقْدِرُ وَ یَعْجَزُ[۲۵]؛

هر عزیزی جز او خوار است و هر نیرومندی جز او ناتوان و بی‌مقدار. هـر مـالکی جـز او بنده است و هر عالمی دانش‌آموزنده، هر توانایی گاه بود که ناتوان است جز او (که توانـا در هر حال و زمان است).

متن فوق تمامی اوصاف حق تعالی را ویژهٔ او می‌داند و شریکی برای آن تصور نمی‌نماید و این ترجمـانی از آیهٔ قرآن است که إنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً [۲٦] و در واقع اگرچه در جمع انسانها افراد عزیـز و توانمنـد و ... وجـود دارد، اما نمی‌توان عزت و توانایی آنان را با خدا مقایسه کرد و اگر در مقـام مقایـسه بـرآییم بـی‌تردیـد تمـامی

۲۰. جوادی آملی، *حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه*، ص ۷۲.

۲۱. تقسیم، اقسام مختلفی دارد، مانند تقسیم خارجی نظیر تقسیم انسان به بدن و روح، تقـسیم عقلـی نظیـر تقـسیم انـسان بـه حیوان و ناطق و تقسیم وهمی مانند تقسیم انسان به دو نیمه، تمامی گونه‌های تقسیم از ذات الهی منتفی شمرده شـده اسـت. ر. ک: *دانش‌نامهٔ امام* علی (علیه السلام)، ج ۲، ص ۵۰.

۲۲. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۸۵.

۲۳. همان، خطبهٔ ۱۷۹.

۲٤. همان، خطبهٔ ٦۵.

۲۵. همان، خطبهٔ ٦۵.

۲٦. نساء/ ۱۳۹: چراکه عزت، همه از آنِ خدا است.

توانمندان جهان در برابر او ناتوان‌اند و همهٔ دانشمندان عالم در برابر حق، طفلان نوآموزند. چنین باوری به توحید، **علم‌ساز** است؛ زیرا انسان کوشش می‌کند بر دانسته‌های خویش بیفزاید و برای بهره‌مندی از دانش ناب راهی جز راه **الله** نمی‌پیماید و این نوید قرآنی به همهٔ پارسایان است که:

وَ اتَّقوا اللهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ الله [۲۷]؛

و از خدا پروا کنید و خدا [بدین‌گونه] به شما آموزش می‌دهد.

۳ـ توحید افعالی

مراد از توحید افعالی آن است که در جهان هستی هیچ کاری بدون اذن، اراده و مشیت الهی تحقّق نمی‌یابد و البته این سخن با اختیار انسان منافات ندارد؛ زیرا بر اساس ارادهٔ الهی انسان مختار آفریده شده است و در نگاه دیگری خداوند علت تمامی علتها و مسبب تمامی سببها است؛ چنانچه سوزندگی آتش در ظاهر از آنِ آتش است، اما در حقیقت اثر ذات اقدس الهی است. برخی عبارات *نهج البلاغه* توحید افعالی را می‌رساند، از آن جمله:

بار الها! ای گسترانندهٔ زمینها! ای دارندهٔ آسمانها و ای آن که متناسب با سرشت آنها آفرینندهٔ دلهایی؛ خواه شقی و خواه سعید.[۲۸]

و یا در خطبهٔ دیگری می‌فرماید:

الْحَمْدُ للهِ الَّذِی عَلاَ بِحَوْلِهِ، وَ دَنَا بِطَوْلِهِ، مَانِحِ کُلِّ غَنِیمَةٍ وَ فَضْلٍ، وَکَاشِفِ کُلِّ عَظِیمَةٍ وَ أَزْلٍ [۲۹]؛

سپاس خدایی را که به توانایی خود برتر است و پیروز و به احسانش نزدیک، بخشندهٔ هر فَضل و فایدتی و زدایندهٔ هر بلا و سختی است.

باور به توحید افعالی یعنی اعتقاد به یکتایی خداوند در آفرینش، تدبیر، روزی رساندن و ... و آنان که با دقت به جهان می‌نگرند یکتایی حق را در برپایی موجودات می‌یابند و هر موجودی جز خدا را معلول می‌شمارند.[۳۰] امام علی (علیه السلام) مردمان را به درنگی ژرف‌تر فرا می‌خواند و می‌فرماید:

اگر در عوالم اندیشه‌ات به سیر و گشت پردازی و به نهایت رسی به این امر رهنمون شوی که آفرینندهٔ مورچه همان آفرینندهٔ نخل خرما است. به سبب دقتها و ظرافتهایی که هر چیز را از چیز دیگری جدا می‌کند و پیچیدگی اختلاف هر موجود زنده با دیگری یکی درشت و کلان است و یکی نرم و لطیف. یکی سنگین است و یکی سبک، یکی نیرومند است و یکی ناتوان. در آفرینش همه یکسان‌اند. خلقت آسمان و هوا و بادها و آب یکی است.[۳۱]

---

۲۷. بقره/ ۲۸۲.

۲۸. فولادوند، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۷۱.

۲۹. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۸۳.

۳۰. همان، خطبهٔ ۱۸٦.

۳۱. همان، خطبهٔ ۱۸۵. برای توضیحات بیشتر: ر.ک: *تصنیف نهج البلاغه*، ص ۷۳.

٤ـ توحید عبادی

عبادت یعنی خشوع، خضوع و فروتنی در برابر معبود و انسان موحد در مکتب علی (علیه السلام) تنها خدا را شایستهٔ پرستش می‌داند و عبادت هیچ کس و هیچ چیز را نمی‌پذیرد. موحد واقعی نه تنها عبادت را منحصر به خدا می‌داند بلکه اطاعت از قدرتِ گونه‌هایِ معارضِ خداوند را شرک می‌شمرد:

و إنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إلى أوْلِيائِهِم لِيُجَادِلُوكُم و إنْ أَطَعْتُمُوهُمْ أَنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ [٣٢]

و در حقیقت شیطانها دوستان خود را وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند و اگر اطاعتشان کنید قطعاً شما هم مُشرکید.

در *نهج البلاغه* هدف نهایی از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) توحید عبادی شمرده شده که ثمرهٔ آن ترک عبادت و فرمانبرداری از بتان و شیاطین است:

پس خدا محمد (صلی الله علیه و آله) را به راستی برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بتان برون آرد و به عبادت او وادارد و از پیروی شیطان برهاند و به اطاعت خدا کشاند.[٣٣]

و از سویی پیروی گروهی از گروه دیگر اقتضای زندگی جمعی است و در دیدگاه واقع‌نگر علی (علیه السلام) نیز چنین اطاعتی پذیرفته است، اما تنها در محدودهٔ اطاعت پروردگار و هرگاه پیروی از مخلوق به معصیت خالق بیانجامد چنین اطاعتی پذیرفتنی نیست. امام می‌فرماید:

فرمانبرداری مخلوق سزاوار نیست جایی که نافرمانی خدا در آن باشد.[٣٤]

دلایل یکتاپرستی

متکلمان و فیلسوفان در اثبات وجود خدا و نیز یگانگی آن براهین متعددی اقامه کرده‌اند. در این درس مختصر نمی‌توان تمام برهانهای امام علی (علیه السلام) دربارهٔ توحید را مرور کرد. افزون بر جلد نخستین *بهج الصباغه*[٣٥] که به شرح خطبه‌های توحیدی *نهج البلاغه* پرداخته است برخی دانشوران نیز کتابهای مفیدی دربارهٔ اثبات صانع و دلایل یکتاپرستی از دیدگاه امام علی (علیه السلام) نگاشته‌اند که دانشجویان گرامی را برای آشنایی بیشتر به مطالعهٔ آن کتابها توصیه می‌نماییم.[٣٦] اکنون با برخی استدلالهای امام آشنا می‌شوید.

١ـ استدلالهای عقلی

---

٣٢. انعام/ ١٢١.

٣٣. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٤٧.

٣٤. *نهج البلاغه*، حکمت ١٦٥.

٣٥. توضیحات گسترده‌تر دربارهٔ *بهج الصباغه* در درس هفتم گذشت.

٣٦. برای نمونه ر. ک: محمد مفتح، *حکمت الهی و نهج البلاغه*؛ جوادی آملی، *حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه*؛ محمد محمدرضایی، *خدا از نگاه امام علی (علیه السلام)*؛ لطف‌الله صافی، *الهیات در نهج البلاغه*.

البته باید گفت استدلالهای *نهج البلاغه* دربارهٔ خدا بسیار متنوع است.[۳۷] گاه آن‌چنان تعقلی محض است که بدون مقدمات علمی گسترده نمی‌توان آن را فهمید، مانند:

بِهَا تَجَلَّی صٰانِعُهَا للعقولِ وَ بِها امْتَنَعَ عَن نَظَرِ العُیُونِ لَا یَجْرِی عَلَیهِ السُّکُونُ و الحَرَکَـةُ و کَیْفَ یَجْرِی عَلَیهِ ما هُوَ أَجراهُ و یَعُودُ فِیهِ مٰا هُوَ أبداهُ ... وَ خَرَجَ بِسُلطانِ الامْتِناعِ مِـنْ أَنْ یُؤَثِّرَ فِیهِ مٰا یُؤَثِّرُ فی غَیْرِهِ الّذی لٰا یَحُولُ و لٰا یَزُولُ و لا یَجُوزُ عَلَیهِ الاُفُول[۳۸]؛

به آفریدگان است که سازنده و آفریننده بر خردها آشکار گردد و به دیدن آنها است که دیدن ذات پروردگار ممتنع شود. نه توان گفت که ساکن است و نه توان گفت که متحرک است و چگونه چنین باشد که او خود پدیدآورندهٔ حرکت و سکون است و چگونه چیزی که خود پدید آورده بدو باز گردد... .

قدرت و سلطنت او مانع از آن است که آنچه در آفریدگان او مؤثّر افتد در او نیز مؤثر افتد. خدایی است که نه دگرگون می‌شود نه زوال می‌یابد و نه روا است که افول کند یا غایب شود.[۳۹]

لا حدّی غیر متناهی بودن اوصاف ذاتی، اوّلیت و آخریّت، بساطت حق و ... دیگر مباحث تعقلی *نهج البلاغه* است که به گونه‌ای بی‌نظیر از زبان علی (علیه السلام) مطرح و با استدلالهای استوار مولا ثابت گردیده است.

۲ـ فطرت

گونه‌ای دیگر از روش خداشناسی امام علی (علیه السلام) بیدار کردن فطرت آدمیان است؛ زیرا خداشناسی را امری فطری می‌داند که خداوند فطرت آدمیان را به معرفت خویش سرشته است و زمانی که به دنیا می‌آیند دارای گونه‌ای معرفت به ذات و اسماء خداوندند،[۴۰] اما گذر عمر، محیط رشد و ... انسان را از فطرت الهی‌اش دور می‌کند و از این رو امام علی (علیه السلام) از مردمان می‌خواهد که با یادآوری سفارشات پیامبران و درنگ در اسرار آفرینش به خود آیند و فطرت غبارآلود خویش را پاک سازند و با بازگشت به فطرت اولیه بدون تردید

۳۷. ر. ک: مرتضی مطهری، *سیری در نهج البلاغه*، ص ۳۵.

۳۸. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۸۶.

۳۹. سید رضی در ابتدای خطبهٔ ۱۸۶ می‌نویسد:

«این خطبه از اصولِ علم چیزی را فراهم آورده که در هیچ خطبه‌ای نیست.» اندیشمندان این فراز از سخنان مولا را بطلان اصول دیالکتیک می‌دانند؛ زیرا یکی از مهم‌ترین اصول دیالکتیک همگانی بودن حرکت است و به تعبیر ابن‌سینا موجودات عالم نزد متفکران مادّی در ماده منحصرند: «کلُّ موجودٍ مادّی» و اگر چیزی ماده و حرکت نداشت فاقد هستی است.... . اما امیرمؤمنان می‌فرماید: خدا ساکن و متحرک نیست؛ زیرا سکون و حرکت مقابل یکدیگرند و تقابل آن دو تقابل عدم و ملکه است، ولی خدا ماده ندارد و خالق جسم و ماده است. خدا ثابت است نه ساکن و متحرک. او ثبات دارد، اما سکون ندارد؛ زیرا حرکت را او آفریده و چیزی که آفریدهٔ خدا است بر او حرکت نخواهد کرد. نظام تحول در آنجا نیست؛ زیرا تحول برای رسیدن به کمال است و کمال نامحدود خود هدف متحرّکها و قافله‌های سیّار است. موجودی که محکوم به حرکت است ازلی و ابدی نخواهد بود. و ذات خدا از هرگونه دگرگونی منزّه است. (ر. ک: عبدالله جوادی آملی، حکمت *نظری و عملی در نهج البلاغه*، ص ٦۱، مرتضی مطهری، *سیری در نهج البلاغه*، ص ۳٤.)

همان‌گونه که مشاهده می‌شود فهم سخنان مولا بدون مقدّمات علمی فوق میسّر نخواهد بود.

٤۰. *دانش‌نامهٔ امام علی* (علیه اسلام)، ج ۲، ص ۵۲.

خدای را یگانه خواهند یافت. فلسفهٔ فرستادن پیامبران در دیدگاه علی (علیه السلام) بیدارباش فطرت و بازگشت به عهد خداشناسی است. امام می‌فرماید:

پس پیامبران خود را برانگیخت، و یکی پس از دیگری فرستاد تا عهد خداشناسی را که در فطرت آدمی بود باز طلب کند و نعمت از یاد رفته را به یاد آورند و با مدد حجت و برهان، آنان را به راه آورند و گنجینه‌های دانش پنهانی را برون آرند و راز هستی را در دیدگانشان بنمایند. چه از آسمانی که فراز سر ایشان است و چه گهواره‌ای که در زیر پایشان گسترده و چه از انواع معیشتها که زنده‌شان می‌دارد و اجلهایی که نابودشان می‌کند و بیماریهایی که مایهٔ فرسودگی آنان می‌گردد و بلاهای هولناک زمانه که پیاپی بر ایشان وارد می‌شود.[41]

۳ـ اندیشه در نشانه‌های تدبیر

امام هر آنچه را که خدا آفریده حجت و دلیل بر وجود او می‌داند[42] و از این رو از انسانها می‌خواهد در خویش و نیز در پدیده‌های اطراف خود به خوبی بنگرند و خدا را آشکارا ببینند:

ای آفریدهٔ راست‌اندام و پدیدهٔ نگاهداری‌شده در تاریکیهای رحِمها و در پرده‌هایی نهاده و هر پرده بر دیگری فتاده. آفرینشت از گلِ خالص آغاز شد و در قرارگاهی مطمئن جایت دادند تا زمانی معلوم و تا مدتی که بهرهٔ توست. در شکم مادر خود می‌جنبیدی و به دعوت کس پاسخ نمی‌گفتی و آواز کسی شنیدن نتوانستی. سپس تو را از قرارگاهت بیرون راندند. به سرایی آمدی که هرگز آن را ندیده بودی و راه رسیدن به منافع آن را نمی‌شناختی. پس چه کسی تو را به کشیدن غذا از پستان مادر راه نمود و به تو آموخت که نیازها و خواسته‌هایت را از کجا طلب کنی؟ هیهات! آن که در شناخت کسی که اندام و اعضا دارد ناتوان است از شناخت آفریدگارش ناتوان‌تر است.[43]

٤ـ شکستن تصمیمها

آیا تاکنون از تصمیم راسخ خود منصرف شده‌اید؟ آیا از ارادهٔ استوار خود پشیمان شده‌اید؟ بسیار اتفاق می‌افتد که انسان ارادهٔ خود را محکم نماید و مقدمات کار را مهیا کند، اما سرانجام کار سامان نیابد و از سویی گِره‌های ناگشودنی بدون تلاش انسان گشوده می‌شود. این رویدادها و دگرگونیها اتفاقی ساده است اما در دیدگاه خداشناس علی (علیه السلام)، برهانی متقن برای خداشناسی است:

عَرَفْتُ اللهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودَ.[44]

خدا را شناختم از سست شدن عزیمتها و گشوده شدن گِره‌ها.

---

٤١. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١.

٤٢. همان، خطبهٔ ٩١.

٤٣. همان، خطبهٔ ١٦٣.

٤٤. همان، حکمت ٢٥٠.

به نظر شما با گسسته شدن تصمیمها چگونه می‌توان خدا را شناخت؟[45]

آفریده‌های الهی مانند کوهها، زمینها، مورچه‌گان، طاوس، پرندگان و ... همگی نشانه‌های یکتایی خداست که در *نهج البلاغه* به آنها استدلال می‌شود.[46]

۵ـ فقدان نشانه‌های شریک

امام علی (علیه السلام) با برهانی ساده و منطقی نبودن آثار و نشانه‌های شریک را دلیلی بر یکتایی خدا می‌داند و بر این باور است که اگر خدا شریک داشت فرستادگان و آثار شریک او نیز باید هویدا می‌گشت؛ در حالی که در سراسر جهان هر چه هست تنها آثار باری تعالی است. امام در نامه‌ای به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می‌نویسد:

> پسرکم! اگر پرودگارت شریکی داشت پیامبران او نزد تو می‌آمدند و نشانه‌های پادشاهی و قدرت او را می‌دیدی و از کردار و صفتهای او آگاه می‌گردیدی. لیکن او خدای یکتاست چنان‌که خود، خویش را وصف کرده است.[47]

سخن آخر

اگرچه مهم‌ترین آموزهٔ اسلامی یکتاپرستی است، اما **الله** به صفات نیکوی دیگری مانند دانا،[48] شنوای بینا،[49] لطیف،[50] توانمند،[51] استوار،[52] بی‌نیاز،[53] بزرگ[54] و ... آراسته است. دقت در صفات الهی تنها برای شناسایی الله نیست بلکه تمامی این صفات حرکت‌آفرین و انسان‌ساز است؛ برای نمونه انسانی که خدا را عظیم می‌شمرد در برابر او فروتن است و کسی که به فرامین الهی گردن می‌نهد برای مردمان گردن‌فرازی نمی‌کند. علی (علیه السلام) می‌فرماید:

> و إنّه لا یَنْبَغی لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللهِ أَنْ یَتَعَظَّمَ، فَإِنَّ رِفْعَةَ الَّذِینَ یَعْلَمُونَ ما قُدرَتُهُ أن یَسْتَسلِمُوا له[55]؛

۴۵. برای مطالعهٔ بیشتر ر. ک: *حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه*، ص ٦٥، *خدا از نگاه امام علی (علیه السلام)*، ص ۱۱۷.
٤٦. ر. ک: *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱، ۹۱، ۱۰۹، ١٦٥ و ....
٤٧. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، نامهٔ ۳۱.
٤٨. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ٦٥: کلّ عالم غیره متعلّم.
٤٩. همان، خطبهٔ ۱۵۲: السمیع لا بأداة.
۵۰. همان، خطبهٔ ۱۷۹: لطیفٌ لا یُوصَف بالخِفٰاءِ.
۵۱. همان، خطبهٔ ۱: فَطَرَ الخلائق بقدرته.
۵۲. همان، خطبهٔ ۱۰۹: کُلُّ شیءٍ قائمٌ به.
۵۳. همان، غنی کلِّ فقیرٍ.
٥٤. همان، خطبهٔ ۹۱: لا تقدّر عظمة الله سبحانه علی قدر عقلک.
۵۵. همان، خطبهٔ ١٤٧.

آن که عظمت خدا را داند سزاوار نیست خود را بزرگ خواند. بلندیِ قدر کسانی که بزرگی پروردگار را می‌دانند در این است که برابر او فروتنی کنند و سلامت آنان که می‌دانند قدرت او تا کجاست در آن است که به فرمانش گردن نهند.

به نظر شما کسی که خدا را دانا، توانمند و بی‌نیاز داند چگونه با مردم رفتار خواهد کرد؟

چکیدهٔ درس

١ـ از دیدگاه خداشناسی علی (علیه السلام) وجود خداوند امری بدیهی است و نیاز به اثبات ندارد و می‌توان او را در مخلوقاتش به نظاره نشست.

٢ـ هدفمند شدن قانونهای بشری، ایجاد آرامش در زندگی دنیوی و تحمّل سختیها و ناملایمات از جمله آثار اعتقاد به توحید است.

٣ـ در *نهج البلاغه* اعتقاد به توحید عددی و تجزیه‌پذیر مردود است و خداوند هم در ذات و هم در صفات یکتا و بی‌مانند دانسته شده است.

٤ـ در کلمات علی (علیه السلام) خداوند یگانه منشأ خلقت تمامی آفریده‌ها معرفی شده و عبادت تنها مخصوص او دانسته شده است.

٥ـ علی (علیه السلام) گاهی با دلایل عقلی و گاهی با زدودن غبار غفلت از فطرتها بر وجود خداوند استدلال می‌کند.

٦ـ تأمل در پدیده‌ها و نشانه‌های خلقت و توجه به روابط بین اجزای عالم از جمله مسائلی است که انسان را به وجود خداوند رهنمون می‌شود.

پرسشهای پایانی

١ـ روش قرآنی در اثبات مبدأ آفرینش چیست؟
٢ـ چرا در میان سخنان توحیدی امام علی (علیه السلام) تناقضی دیده نمی‌شود؟
٣ـ اهمیت دیدگاه یکتاپرستی را توضیح دهید.
٤ـ تشبیه‌ناپذیری خداوند رهاورد کدام‌یک از اقسام توحید است؟
٥ـ روش خداشناسی فطری را در *نهج البلاغه* توضیح دهید.

پژوهش

١ـ با مطالعهٔ خطبهٔ ٤٩ روش استدلال امام علی (علیه السلام) را دریابید.
٢ـ با مطالعهٔ خطبهٔ ١٨٥ موانع خداشناسی را بشناسید.
٣ـ با مطالعهٔ خطبه‌های ٦٥، ١٠٩، ١٨٢، ١٨٦ و ١٦٣ با برخی اوصاف پروردگار آشنا شوید.

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ دهم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ دهم

دنیا در نهج البلاغه

اهداف درس

- ✓ آشنایی با زمان حکومت امام علی (علیه السلام)؛
- ✓ دنیا از دیدگاه امام علی (علیه السلام)؛
- ✓ آموزش مهارتهای رفتاری با دنیا.

اهمیت پژوهش دربارهٔ دنیا

دنیا سرایی است که به ناچار در آن به سر می‌بریم و گریزی از آن نیست. هرچند در برابر دنیا سرای پایداری به نام آخرت یا عقبی نوید داده شده است، اما اکنون دسترسی به آن ممکن نیست، بنابراین نخستین سؤال که به ذهن می‌رسد این است که پژوهش دربارهٔ مکانی که به اجبار در آن زندگی می‌کنیم چه معنایی دارد؟ و پرسش دوم آن که پی‌گیری موضوع دنیا در *نهج البلاغه* در برابر موضوعات فراوانی که امروزه با آن روبرو هستیم چه اهمیتی دارد؟

پاسخی کوتاه به پرسشهای فوق درآمدی بر درس *دنیا در نهج البلاغه* است:

۱ـ اگرچه شروع زندگی در این جهان به انتخاب ما نبوده است؛ اما تداوم و چگونگی زیستن در آن در اختیار ماست و از آن مهم‌تر برگزیدن زندگی پایدار در سرایی دیگر نیز به ما واگذار شده است. پس باید راه درست زیستن را آموخت؛

۲ـ تکرار یک موضوع در کتابی حکیمانه بیهوده نیست؛ و تکرار موضوع دنیا در کتابی که در نام آن مفهوم **سخن به جا گفتن** نهفته است بی‌حکمت نیست؛

۳ـ موضوعات مهمی مانند اعتقادات، جامعه‌شناسی، سیاست، اقتصاد، روان‌شناسی و ... در کدام محیط شکل می‌گیرد؟ آیا بستری غیر از این دنیا وجود دارد؟ بی‌تردید نوع نگاه به دنیا در پدید آمدن علومِ انسانی و یا حتی علوم طبیعی مؤثر خواهد بود؛ برای نمونه انتخاب وسایل سفر با مقصد، وسیلهٔ حمل و نقل و مدت زمان مسافرت ارتباط مستقیم دارد و هرچه زمان مسافرت طولانی‌تر باشد توشهٔ همراه مسافر (مانند پول و غیره) بیشتر خواهد بود.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) با در نظر گرفتن اهمیت دنیا به نقد و بررسی آن پرداخت و مهارتهای رفتار با آن را بازگو کرد. درس حاضر شمه‌ای از گفتار مولا دربارهٔ دنیا است.

فراوانی بحث دنیا در نهج البلاغه

فراوانی سخنان مولا در *نهج البلاغه* که بیشتر به نکوهش دنیا می‌پردازد سؤال‌انگیز است. اگرچه بخش گسترده‌ای از نکوهشهای امام به خاطر نوع شناخت او از دنیا است اما پاره‌ای از سخنان مولا (علیه السلام) به فراخور روزگاری است که امام به حکومت رسید و هرگاه شرایط آن روز پدید آید همان سخنان راهگشا است. بازکاوی زمانهٔ مولا برای فهم دقیق‌تر روایات *نهج البلاغه* ضروری است.

روزگار امام علی (علیه السلام)

علی (علیه السلام) زمانی زمام امور را به دست گرفت که جامعه از دین و دین‌داری فاصله گرفته بود و دین در اسارت نااهلانی دنیا طلب بود که از هوای نفس خویش پیروی می‌کردند:

فَإِنَّ هذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيراً فِی أَيْدِی الْأَشْرَارِ، يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَی، وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا[1]

این دین در دست بدکاران اسیر است. از روی هوا و هوس در آن عمل می‌کننـد و آن را وسیلهٔ طلب دنیا قرار داده‌اند.

رفاه‌زدگی و گشاده‌دستیهای خلیفهٔ سوم آن‌چنان بود که کتابهای تاریخی سنیان[2] نیز نتوانستند آن را پنهان کنند و گزارشهای متعددی از خاصه‌بخشیهای او نگاشته‌اند؛ برای نمونه موجودی خزانهٔ او را در هنگام مرگ یکصد و پنجاه هزار دینار* و یک میلیون درهم و ارزش املاکش را صد هزار دینار نوشته‌اند[3] و شخص دیگری ارزش لباس عثمان را صد دینار برآورد کرده است.[4] این همه تنها بخشی از اموال خصوصی حاکم مسلمین بود. عثمان افزون بر آنکه خود ثروت بسیاری فراهم آورد در رسیدگی به توانگران نیز درنگ نکرد! به گونه‌ای که از بیت المال مسلمین صد هزار درهم به دامادش، مروان بن حکم، بخشید. زید بن أرْقَم که مسئول بیت المال بود برآشفت و گریان از سمت خود استعفا داد. عثمان هم به راحتی استعفای وی را پذیرفت.[5] طلحه و زبیر، دو نام آشنای تاریخ و فتنه‌سازان پیکار جَمَل، نیز از مواهب عثمان بی‌بهره نماندند هرچند افزون‌طلبی آن دو سرانجام آنان را در شمارِ شورشیان خانهٔ عثمان قرار داد، اما به هر روی بخشی از هدایای عثمان به ایشان چنین است:

دویست هزار دینار طلا و زمینهای پررونق کشاورزی در عراق سهم طلحه شد و ثروت باقی‌ماندهٔ او پس از مرگ سی میلیون درهم تخمین زده شده است. و به زبیر بن عوّام هم اجازه داد تا ششصد هزار [درهم از بیت

---

۱. *نهج البلاغه*، نامهٔ ۵۳.
۲. ر. ک: *الطبقات الکبری*، ج ۳، ص ٧٦، *تاریخ الطبری*، ج ٤، ص ٤٠١؛ *أنساب الأشراف*، ج ٦، ص ١٠٢ و ... .
*. هر دینار امروز تقریباً معادل نیم سکهٔ بهار آزادی است.
۳. *دانش‌نامهٔ امیرالمؤمنین*، ج ۳، ص ۱۵۷، به نقل از *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۳٤۱.
٤. همان، ص ۱۵۸؛ به نقل از *أنساب الأشراف*، ج ٤، ص ٤٠١.
۵. *شرح نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۱۹۹.

المال] بردارد.[6] ثروت او هنگام مرگ پنجاه هزار دینار، یک هزار اسب و یک هـزار غـلام و کنیـز بـود.[7] و ایـن افزون بر زمینها و خانه‌هایی بود که در مصر، اسکندریه، بصره و کوفه داشت.[8]

وقتی حکومتیان و اصحاب پیامبر چنین به دنیا روی آورند وضعیت مردم عادی مشخص است:

وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوکِ وَ الدُّنْیَا، إِلاَّ مَنْ عَصَمَ اللهُ.[9]

مردم غالباً با پادشاهان و دنیاداران هستند، مگر کسی که خداونـدش از ایـن خطـر نگـه داشته باشد.

اگرچه بیشتر مردم از دنیا کم‌بهره بودند، اما ویژگی آزمندی در آنان ریشه دوانیده بود و تلاش در طلب دنیـا در جانشان نشسته بود. می‌توان گفت مردمی که به سوی علی (علیه السلام) رفتند، به جـز اصـحاب ویـژهٔ آن حضرت، از بی‌عدالتی ناخرسند نبودند، بلکه از محرومیت خود رنج می‌بردند و اگر آنان نیز در شمارِ ویژگان قرار می‌گرفتند آرام می‌شدند. طلحه و زبیر هم اگرچه از مواهب عثمان بی‌بهره نبودند، اما در حکومت او به مقـامی دست نیازیدند و شهوت قدرتشان فروکش نکرد. شاید همهٔ این عوامل سبب شد که امام در پـذیرش حکومـت تعلل ورزد و به صراحت بگوید که من برای امیری شما مناسب نیستم؛ زیرا تمایلات شما با خواسته‌هـای مـن همسان نیست و زمانی به مردم فرمود:

خواست من و شما یکی نیست. من شما را برای خدا می‌خواهم و شـما مـرا بـرای خـود می‌خواهید.[10]

امام می‌دید که مردم شتابان به سوی سرابی می‌روند که بر تشنگی‌شان خواهد افزود و از همین رو هنگامی که به حکومت رسید برای سیراب کردن خیل تشنگان زلال معرفت حق، یکتاپرستی، را به آنان معرفی و برای رهایی از تار و پود حرص و آز، حقیقت سراب دنیا را به ایشان نمایاند. بخـش مهمـی از سـخنان مـولا دربـارهٔ شناخت دنیا است.

شناخت دنیا

دنیا آفریده‌ای از مخلوقات الهی است و خدا هرچه آفرید نیکو آفریـد: الَّـذِی أَحْـسَنَ کـلَّ شَـیءٍ خَلَقَـهُ [11] و بی‌تردید وقتی خدا آن را نیکو آفرید ممدوح است و همین دنیای پسندیده زیباییهای فراوانـی دارد کـه اولیـای الهی آن را درمی‌یابند و دوستان حقیقی خدا همین دنیا را به عنوان مسکن برگزیده‌اند و با دیدن مخلوقات خدا جلوهٔ الهی را به نظاره می‌نشینند و لذت مداوم می‌برند و توشه‌های بسیاری را برای سرای باقی برمی‌دارند. هنر مردان خدا آن است که دلبریهای دنیا را نادیده می‌گیرند؛ اما دنیا در چهرهٔ دلربای خود مـی‌توانـد بنـدگان را از

٦. ر. ک: *دانش‌نامهٔ امیرالمؤمنین (علیه السلام)*، ج ۳، ص ١٧٤ ـ ١٦٠.
۷. ر. ک: همان، ج ۵، ص ٩٤؛ به نقل از *أنساب الأشراف*، ج ٦، ص ٢١١.
۸. ر. ک: *دانش‌نامهٔ امیرالمؤمنین*، ج ۵، ص ۹۰.
۹. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۱۰.
۱۰. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٣٦.
۱۱. سجده/ ۷: همان کس که هر چیزی را آفریده نیکو آفریده است.

رسیدن به خالق زیباییها باز دارد و خواست خدا آن است که بندهٔ مختار او در نبرد عقل و شهوت عقل را برگزیند و از فرشتگان مقرّبی که به حکمِ اجبار، عقلِ محض‌اند پیشی گیرد:

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّها لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً [۱۲]

در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم که کدام‌یک از ایشان نیکوکارترند.

نهج البلاغه مانند یک طرح و نقشه است که به زیبایی راهها و بن‌بستها را نشان می‌دهد ولی همه به راحتی نمی‌توانند از نقشه بهره ببرند. استفاده از نقشه برای کسانی مفید است که آن تنها را با موقعیت کنونی خویش تطبیق دهند و از علامتهای آن آگاه باشند. می‌توان گفت شناخت دنیا در *نهج البلاغه* شناسایی حقیقت دلبریهای دنیا است و خوشبختانه دنیا اگرچه فریباست، اما از هشدارِ خلق هم دریغ نمی‌ورزد:

وَ هِيَ وَ إِنْ غَرَّتْكُمْ مِنْهَا فَقَدْ حَذَّرَتْكُمْ شَرَّهَا.[۱۳]

و دنیا اگر شما را فریفت از شر خود نیز ترساند.

و علی (علیه السلام) کسی است که با دیدهٔ حقیقت‌بین خود به دنیا نگریست و ویژگیهای آن را برای همهٔ دنیائیان بازگو کرد. شمه‌ای از این ویژگیها از نگاه مولا چنین است:

۱ـ منزلگاهی ناپایدار

آیا تاکنون به شهرهای سرسبز شمال سفر کرده‌اید؟ در آن میان که طبیعت دیدگان را به حیرت وامی‌دارد پلهایی بر روی رودخانهٔ پرشتاب نصب شده است تا دو سوی جاده به یکدیگر متصل شود. انسان در آن هیاهوی طبیعت و صنعت دوست دارد لَختی بر روی پل بایستد و به تماشای خرّمی جنگل و طراوت رود بپردازد، اما می‌داند که پُل محل اقامت نیست و باید گذر کرد و برای همین هرگز بساط اقامت خود را نمی‌گستراند. امام علی (علیه السلام) دنیا را منزلگاهی موقت می‌داند که نباید در آن اقامت گزید:

وَ أُحَذِّرُكُمُ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ، وَ لَيْسَتْ بِدَارِ نُجْعَةٍ.[۱۴]

شما را از این دنیا می‌پرهیزانم که منزلگاهی است ناپایدار، نه خانهٔ ماندن و نه جایگاه قرار.

و دگر بار فرمود:

لَيسَتْ بِدَارِكمْ وَ لَا مَنْزِلكمُ الَّذِى خُلِقْتُمْ لَهُ وَ لَا الَّذِى دُعِيتُمْ إِلَيهِ أَلَا وَ إِنَّهَا لَيسَتْ بِبَاقِيةٍ لَكم.[۱۵]

نه خانهٔ شماست و نه جایگاهی است که شما را برای آن آفریده‌اند و به سویش خوانده‌اند. بدانید که دنیا برای شما پایدار نیست.

حضرت دنیا را با اوصافی نظیر دارُ شُخُوصٍ،[۱۶] دارُ مَجَازٍ،[۱۷] و سِنَادٌ مَائِلٌ[۱۸] توصیف کرده است و همین ناپایداری را دلیل بی‌اعتمادی به آن دانست؛[۱۹] زیرا خردمند هیچ‌گاه به دیوار سست‌پایه تکیه نمی‌زند.

۱۲. کهف/ ۷.

۱۳. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۷۳.

۱٤. همان، خطبهٔ ۱۱۳.

۱۵. همان، خطبهٔ ۱۷۳.

۲ـ سختی و نیستی

تحمل رنج برای به دست آوردن اشیاء گران‌بها ارزشمند است؛ اما خسارت از آنِ کسی است که رنج و سختی را به جان بخرد و سرانجام زحمتش نابود گردد و یا به جای طلا بَدلِ آن نصیبش شود. دنیا در نگاه مولا معجونی از سختی و نیستی است. آغاز آن رنج است و انجامِ آن نابودی:

مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوَّلُهَا عَنَاءٌ! وَ آخِرُهَا فَنَاءٌ! فِی حَلاَلِهَا حِسَابٌ، وَ فِی حَرَامِهَا عِقَابٌ.[۲۰]

چه بگویم دربارهٔ سرایی که آغازش رنج است و پایانش زوال و فنا، حلالش را حساب است و حرامش را عقاب.

دنیا آمیخته‌ای از مرگ و زندگی است.[۲۱] ساکنان دنیا آمادهٔ رفتن‌اند و جای‌گرفتگان آن مهیای جدا گشتن و مردم را چنان می‌جنباند که بادِ سخت کشتی را در دل دریا بلرزاند. دسته‌ای از آنان در دل آب مرده و گروهی بر روی موجها جان به در برده. وزش باد از این سو بدان سوی‌شان می‌راند و چنان‌که خواهد می‌کشاند. پس آنکه در آب می‌میرد نتوان بازش یافتن و آنکه از آن رها شده به سوی مرگ است در تاختن.[۲۲]

مولا با صراحت فرمود که آسایش و آرامش در دنیا یافت نمی‌شود:

نه آسایشش بپاید و نه رنجش به سر آید و نه بلایش بیاساید.[۲۳]

و دگر بار فرمود:

زندگی در آن ناباب است و ایمنی در آن نایاب.[۲٤]

امام در نامه‌ای به فرمانده‌ای از سپاهیانش می‌نویسد:

و اعلَمْ أنَّ الدُّنیا دارُ بَلِیَّةٍ لَمْ یَفْرُغْ صاحِبُها فِیها قَطُّ ساعَةً إلّا کانَتْ فَرْغَتُهُ عَلیه حَسْرَةً یَومَ القیامةِ.[۲۵]

و بدان که دنیا سرای بلاها است. دنیادار ساعتی در آن آسوده نبوده، جز آنکه آسودگی‌اش سبب حسرت و دریغ او در روز رستاخیز گردد.

علی (علیه السلام) مردم را به نشانه‌هایی تشبیه می‌کند که تیر مرگ به سوی آنان پرتاب می‌شود و چنین افرادی چگونه آرامش دارند:

همانا شما در این جهان نشانه‌اید که مرگ پی در پی بدان تیر می‌افکند. هر جرعه‌ای که می‌نوشید آب در گلویتان می‌جهد و هر لقمه‌ای که می‌بلعید گلوگیرتان می‌شود.[۲٦]

---

۱٦. همان، خطبهٔ ۱۹٦: خانهٔ رخت بربستن.
۱۷. همان، خطبهٔ ۲۰۳: خانه‌ای است رهگذر.
۱۸. همان، خطبهٔ ۸۳: تکیه‌گاهی است نااستوار.
۱۹. همان، حکمت ۳۸٤.
۲۰. همان، خطبهٔ ۸۲.
۲۱. همان، خطبهٔ ۱۱۳: وَ حَیَاتَهَا بِمَوتِهَا.
۲۲. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۹٦: «سَاکِنُهَا ظَاعِنٌ، وَ قَاطِنُهَا بَائِنٌ».
۲۳. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۳۰.
۲٤. همان، خطبهٔ ۲۲٦.
۲۵. همان، نامهٔ ۵۹.

نیستی و سختی همراه دنیا است. درد و رنج آن را احاطه کرده است.[۲۷]

امام نشانهٔ نیستی و سختی دنیا را چنین بیان می‌کند:

سرای نیستی است؛ زیرا که همواره کمان خود را به زه کرده، تیرهایش خطا نمی‌رود و زخمش بهبود نمی‌یابد. زنده را به تیر مرگ می‌زند و تندرست را به تیر بیماری و آن را که رهایی یافته به تیر شوربختی و ناتوانی. خورنده‌ای است سیری‌ناپذیر و نوشنده‌ای سیراب‌ناشدنی.

سرای رنج است؛ زیرا آدمی گِرد می‌آورد آنچه را که نمی‌خورد و بنا می‌کند آنچه را که در آن سکنی نمی‌گزیند.[۲۸]

۳ـ سریع و گذرا

دویدنی سودمند است که دونده را به هدف برساند و دویدن در پی هدفی که شتابان می‌گذرد نتیجه‌ای جز خستگی و ملامت ندارد:

بدانید که دنیا پشت کرده و شتابان می‌گذرد و از آن جز ته‌مانده‌ای، چون ته‌ماندهٔ آبی در کفِ ظرفی که آب آن ریخته باشد، باقی نمانده است.[۲۹] دنیا پیوند خویش را بریده است و بانگ وداع برداشته[۳۰]

و کافی است کمی تأمل کنیم که امروز چیزی نیست جز اتمام دیروز و آمدن فردا یعنی پایان امروز. حال هرچه می‌توانید شتاب کنید تا روز گذشته را به دست آورید.

آیا می‌توان؟! فکر نمی‌کنم، اما به یقین می‌توان برای فرداها برنامه‌ریزی کرد. پس از امروز بهره گیریم تا فردایی بهتر سازیم. در این درس مختصر نمی‌توان تمام ویژگیهای دنیا را در *نهج البلاغه* توضیح داد. بنابراین ترجمه‌ای از سخنان مولا را دربارهٔ سایر اوصاف دنیا از نظر می‌گذرانیم:

٤ـ تیره و تار

شیرینِ [دنیا] تلخ است و ناگوار و روشن آن تیره است و تار.[۳۱]

۵ـ چشمه‌ای کِدر و گل‌آلود

آبشخوری است تیره و تار و چشمه‌ای گل‌آلود و لغزنده.[۳۲]

---

٢٦. همان، خطبهٔ ١٤٥.

۲۷. همان، خطبهٔ ٢٢٦: دار بالبلاءِ محفوفه.

۲۸. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ١١٤.

۲۹. همان، خطبهٔ ٤۲.

۳۰. همان، خطبهٔ ۵۲.

۳۱. همان، خطبهٔ ۵۲: وَ قَدْ أَمَرَّ فِيْهَا مَا كَانَ حُلْواً، وَ كَدِرَ مِنْهَا مَا كَانَ صَفْواً.

۳۲. همان، خطبهٔ ۸۳: الدُّنْيَا رَنِقٌ مَشْرَبُهَا، رَدِغٌ مَشْرَعُهَا.

٦ـ خوشی در سایهٔ اندوه
شادی آن آمیخته به اندوه است.[٣٣]
شادمانی و نعمتش بر دوام نماند و از درد و اندوهش امان نتوان یافت.[٣٤]

٧ـ کوی زندگانی تلخ
جایگاه تیره شدن عیشها.[٣٥]

٨ـ کوتاه
میان شما تا بهشت یا دوزخ، فاصلهٔ اندکی است که، جز رسیدن مرگ نیست.[٣٦]

٩ـ دگرگونی
نه به یک حال پایدار است و نه مردم آن از سلامت برخوردار، دگرگونی پذیرد، رنگی دهد و رنگ دیگر گیرد.[٣٧]
ای فرزند! تو را آگاه کردم از دنیا و دگرگونیهایش و دست به دست گشتنهایش.[٣٨]

١٠ـ بهرهٔ خودفروشان
چه بد معامله‌ای است که خود را به دنیا بفروشی و این سرای ناپایدار را به عوض آن نعمتها که خدا در آن جهان مهیا کرده است بستانی.[٣٩]

١١ـ آفرینش عاریتی
دنیا برای دیگری آفریده شده نه برای دنیا و راهگذاری است به جهان فردا.[٤٠]

١٢ـ بی‌وفا و فریبنده
سخت بی‌وفا است و فریبنده، نیرنگ‌بازی است که به دستی می‌بخشد و به دستی منع می‌کند، به دستی بر تن شما جامه می‌پوشد و به دستی جامه از تنتان به در می‌کند.[٤١]
بدان روزگار دو روز است: روزی به سود تو است و روزی به زیان تو و اینکه دنیا خانه‌ای است گردان از دست این به دست آن.[٤٢]

٣٣. همان، سرُورُها مشوبٌ بالحُزن.
٣٤. همان، خطبهٔ ١١١: لا تَدومُ حَبْرَتُها و لا تؤمَنْ فَجْعَتُها.
٣٥. همان، خطبهٔ ١٩٦: وَ مَحَلَّةُ تَنْغِيصٍ.
٣٦. همان، خطبهٔ ٦٤: وَ مَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ أَوِ النَّارِ إِلاَّ الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِه.
٣٧. همان، خطبهٔ ٢٢٦: لاَ تَدُومُ أَحْوَالُهَا، وَ لاَ يَسْلَمُ نُزَّالُهَا. أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ، وَ تَارَاتٌ مُتَصَرِّفَةٌ.
٣٨. همان، نامهٔ ٣١: يَا بُنَيَّ، إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَ حَالِهَا، وَ زَوَالِهَا وَ انْتِقَالِهَا.
٣٩. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ٣٢: وَ لَبِئْسَ الْمَتْجَرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَناً، وَ مِمَّا لَكَ عِنْدَ اللهِ عِوَضاً.
٤٠. همان، حکمت ٤٦٣: الدنيا خُلِقَت لغيرِها و لم تخلق لِنَفْسِهٰا.
٤١. همان، خطبهٔ ٢٣٢: فَإِنَّهَا غَدَّارَةٌ غَرَّارَةٌ خَدُوعٌ، مُعْطِيَةٌ مَنُوعٌ، مُلْبِسَةٌ نَزُوعٌ.
٤٢. همان، نامهٔ ٧٢: وَ اعْلَمْ بِأَنَّ الدَّهْرَ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ، وَ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دُوَلٍ.

۱۳ـ به نیرنگ و بی‌وفایی شهرت یافته

فریبنده‌ای است بسیار آزار، بی‌نهایت فریبا است و هرچه در اوست فریبی بیش نیست.[۴۳]

به نظر شما آیا ذات دنیا فریبندگی است؟

بسترهای فریب دنیا

دنیا خود را با فریب آراسته است.[٤٤] با تأمل در اوصاف دنیا به این نتیجه می‌رسیم که فریبندگی از دیگر ویژگیهایش نمایان‌تر است و برای رهایی از آن باید بسترهای فریب را شناخت زیرا به هر میزان شناخته شود توانایی رو به رو شدن با آن افزون می‌گردد. بی‌تردید ویژگیهایی که امام برای دنیا برشمرد هر خردمندی را از دلدادگی به دنیا باز می‌دارد، اما چگونه است که بسیاری شیفتهٔ دنیا می‌شوند و دل می‌بازند. برخی بسترهای فریب دنیا در *نهج البلاغه* چنین است:

۱ـ تباهی عقل

۲ـ مردن دل

۳ـ روی تافتن از پند و اندرز

٤ـ حسادت

۵ـ سرگرمی

مولا می‌فرماید:

> آری، هر کس به چیزی عشق بورزد، عشق دیدگانش را کور و دلش را بیمار می‌سازد. پس به دیدهٔ بیمار بنگرد و به گوش بیمار بشنود. خواهشهای نفسانی پردهٔ خردش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانده، جان او شیفتهٔ و بندهٔ آن می‌شود و به سوی هرکه چیزی از آن در دست دارد نگران است. دنیا به هر سوی برگردد در پی آن رود و هر جا روی آرد روی بدان‌جا کند. نه به گفتهٔ بازدارنده از سوی خدا خود را باز دارد و نه پند آن کس را که از سوی او پند دهد در گوش آرد.[٤٥]

حسادت ریشهٔ بسیاری از دنیاطلبیها است؛ زیرا حسودان با دیدن زندگانی مرفه خویشان و نزدیکان تحمل از کف می‌دهند و از هر فعالیتی برای به دست آوردن دنیای کذایی دریغ نمی‌ورزند و چه بسیار خطاها که در این راه مرتکب می‌شوند. امام می‌فرماید:

إنّما طَلَبُوا هٰذِهِ الدُّنیٰا حَسَداً لِمَنْ أَفَاءَهَا اللهُ عَلَیْهِ.[٤٦]

آنان این دنیا را طلبیدند، چون بر آن کس که خدا دنیا را بدو ارزانی داشته حسد ورزیدند.

اگرچه این جملهٔ امام در توصیف دشمنان حضرت در جنگ جمل و در نکوهش کسانی است که با خاندان اهل‌بیت (علیهم السلام) در ستیز بودند، اما تنها به آن گروه منحصر نیست و شعلهٔ حسادت، حسودان را افسون

۴۳. همان، خطبهٔ ۱۱۱: غَرّارةٌ ضَرّارَةٌ ... غَرّارةٌ غُرورٌ ما فِیهٰا.

٤٤. همان، خطبهٔ ۱۱۱: وَ تَزَیَّنَتْ بِالغُرُورِ.

٤٥. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۰۹.

٤٦. همان، خطبهٔ ۱٦۹.

می‌کند که می‌توان دنیای خویش را با خراب کردن دنیای دیگران آباد کرد. سرگرم شدن به هر چیز انسان را از فکر کردن باز می‌دارد و یکی از ابزارهای فریب سرگرم ساختن آدمیان به دنیا است:

فإنّ الدُّنْیٰا مَشْغَلَةٌ عَنْ غَیْرِهٰا.[٤٧]

همانا، دنیا، آدمی را، سرگرم می‌سازد تا جز بدان نپردازد.

دنیاخواهان

شیفتگان دنیا در منظر علی (علیه السلام) به بدترین شکل نکوهش شده‌اند. تعابیری که حضرت در مذمّت این گروه به کار می‌برد بدن را می‌لرزاند. مولا دنیادوستی را شیوهٔ فرعونیان[٤٨] می‌داند و آن‌چنان بر دنیاخواهان نهیب می‌زند که فریادش به گوش می‌رسد:

همانا دنیاپرستان سگان‌اند عوعوکنان و درندگان‌اند در پی صید زوزه‌کشان، برخی را برخی بد آید، و نیرومندشان ناتوان را طعمهٔ خویش نماید و بزرگشان بر خُرد دستِ چیرگی گشاید، دسته‌ای اشترانِ پای‌بند نهاده و دسته‌ای دیگر رها و خِرَدِ خود را از دست داده. در کار خویش سرگردان، در چراگاه زیان، در بیابانی دشوارگذر روان، نه شبانی که به کارشان رسد، نه چراننده‌ای که به چراشان برد، دنیا به کوره‌راهشان راند و دیده‌هاشان را از چراغ هدایت بپوشاند. سرگردان در بیراهه‌اند، ولی غرق در نعمت. دنیا را پروردگار خود گرفته‌اند و دنیا با آنان به بازی پرداخته و آنان سرگرمِ بازی دنیا و آنچه را پس آن است فراموش ساخته.[٤٩]

مهارتهای رفتار با دنیا

دنیایی که در *نهج البلاغه* توصیف شده است و سخنانی که مولا در نکوهش دنیازدگی فرموده‌اند فرمانِ توقف به همهٔ خِرَدورزان است:

بایستید و تأمل کنید و آن‌گاه با بینش به حرکت خویش ادامه دهید، زیرا بی‌دقتی در رفتار با دنیا انسان را به دو سوی پرتگاه رهبانیّت و دنیاپرستی نزدیک می‌کند و این هر دو در مکتب علی (علیه السلام) ناپسند است و امام با راهکارهای واقع‌گرایانه از آدمی می‌خواهد تا در این دنیا با آرامش و نیکی زندگی کند و به رهبانیت و گوشه‌گیری نگراید، زیرا بنا بر خواست آفریدگار آدمیان ساکن دنیا هستند[٥٠]

٤٧. همان، نامهٔ ٤٩.
٤٨. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٥٠: عَلَی سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ.
٤٩. همان، نامهٔ ٣١.
٥٠. همان، خطبهٔ ١٨٣.

و در نگاه واقع‌نگر علی (علیه السلام) مردمان فرزند همین دنیایند: « مردم فرزندان دنیایند و آدمی را به سبب دوست داشتن مادرش سرزنش نمی‌کنند.»[٥١]

امیرمؤمنان با شناختی که از دنیا دارد از همگان می‌خواهد که دل به دنیا نبندند و پیوندهای خود را با دنیا بگسلند؛[٥٢] زیرا دنیا آدمیان را وامی‌نهد و چیزی که با انسان این‌گونه رفتار کند، شایسته است که انسان او را واگذارد.[٥٣] امام می‌فرماید:

> از دنیا پاک مانید و بر کنار و آخرت را شیفتهٔ دیدار. آن را که تقوا فراز برده فرود مَیارید و آن را که دنیا بالا برده بلند مشمرید. بر برق درخشندهٔ دنیا خیره نشوید.[٥٤]

چشم نداشتن به دنیا، کلیدی است که قرآن هم به آن امر می‌فرماید:

> وَ لا تَمُدَّنَّ عَینَیک إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا لِنَفْتِنَهُمْ فِیه [٥٥]
>
> و زنهار دیدگان خود را به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیا است تا ایشان را در آن بیازماییم مدوز.

البته قطع دلبستگی به دنیا آسان نیست؛ بنابراین توجه به مراحل زیر برای رسیدن به جایگاهی که خدا می‌خواهد ضروری است:

۱ـ بصیرت

بصیرت یعنی ژرف‌نگری و از سطح به عمق پی بردن و شاید مهم‌ترین راه دیدن حقیقت دنیا همین بصیرت باشد، زیرا بنا به فرمایش مولا دنیا منتهای دیدهٔ نابینا است که نگاهش از آن درنمی‌گذرد و آنچه را که، در آن سو است نمی‌بیند:

> آن که اهل بصیرت است دیدگان گشوده و می‌داند که در آن سوی، سرای آخرت است. اهل بصیرت از دنیا دل برمی‌کند و آن که دیدهٔ باطنش نابینا است از آن دل برنمی‌کند. بینا برای آخرت توشه برمی‌گیرد و نابینا برای زندگی دنیا.[٥٦]

یکی از زیباترین جملات *نهج البلاغه* چگونگی نگریستن به دنیا است که سید رضی از شگفتی آن به هیجان آمده است. امام پس از توصیف دنیا می‌فرماید:

> مَن أَبْصَرَ بِهٰا بَصَّرَتْهُ وَ مَنْ أبصرَ إِلَیْهٰا أعْمَتْهُ.[٥٧]
>
> هرکه بدان نگریست حقیقت را به وی نمود و آن که در آن نگریست دیده‌اش را کور گرداند.

---

٥١. همان، حکمت ٣٠٣.

٥٢. ر. ک: همان، خطبهٔ ٢٠٤.

٥٣. ر. ک: همان، خطبهٔ ٣٢.

٥٤. همان، خطبهٔ ١٩١.

٥٥. طه/ ١٣١.

٥٦. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٣٢.

٥٧. همان، خطبهٔ ٨٢.

و به دیگر سخن دنیا ابزار دیدن و پند گرفتن است و شایسته نیست که انسان به آن خیره گردد و اگر با دیدهٔ پند آموزی به آن بنگرد فریفته‌اش نمی‌شود، زیرا دنیا آنچه را مایهٔ عبرت است آشکار ساخته و میان انسانها فرقی نمی‌گذارد.[۵۸]

۲ـ یاد خدا و آخرت

همان‌گونه که گذشت دنیا شیفتگان خود را به دام می‌اندازد؛ از این رو هر اندازه عطش دنیاطلبی کمتر گردد به همان مقدار از فریب دنیا در امان خواهیم بود. امام در نامه‌ای می‌نویسد:

> در هر بام و شام از خدا بترس و از فریب دنیا بر خود بیم دار و هیچ‌گاه دنیا را امین مشمار.[۵۹]

و برای آنکه عطش حرص و آز فروکش کند یاد مرگ را سفارش می‌نماید؛ زیرا بسیاریِ یاد مرگ آدمی را به اندکِ دنیا خشنود می‌کند و به هر آنچه در دنیا به او می‌رسد قانع می‌سازد و می‌گوید: «هذا لِمَنْ یَمُوتُ کَثیر: این برای کسی که می‌میرد زیاد است.

۳ـ اصلاح نگرش

حقیقت آن است که سخنان علی (علیه السلام) برای بسیاری از مردمان روزگار ما پذیرفته نیست و اگر به زبان هم نیاورند در واقع نمی‌توانند آن را باور کنند؛ زیرا نگرش ما به دنیا با نگرش امام متفاوت است. برای ما دنیا بسیار بزرگ است و در نگاه علی (علیه السلام) خُرد و ناچیز. علت آن است که محبت ما به دنیا مانند ذره‌بینی است که تمام آنچه را مولا خُرد می‌بیند، بزرگ‌نمایی می‌کند و بسیار دشوار است که دنیا را از دریچهٔ چشمان علی (علیه السلام) بنگریم.

به این مثال توجه کنید: اردک از شنا کردن در آب کثیف و خوردن لجن شادمان است و برای شما که به تماشا ایستاده‌اید به هیچ وجه دل‌پسند نیست. اگر اردک را به آب تمیز هم منتقل کنید مجدداً آن را لجن‌آلود می‌کند. مولا انسانهای غرق‌شده در دنیا را آلوده می‌بیند و این تمام سخن او است که: ای انسان، تو از این دنیا بسیار بزرگ‌تر هستی و آنچه برای تو آماده کرده‌اند بسیار فراتر از آن چیزی است که می‌بینی:

> خیرِ [دنیا] اندک است و شرّ آن آماده، فراهم آن پریشان و مُلکِ آن ربوده و آبادان آن رو به ویرانی نهاده، آنچه ویران گردد خانهٔ خوبی نیست و به کار نیاید.[۶۰]

و دگر بار می‌فرماید:

> بندگان خدا! شما و آنچه از این جهان آرزومندید مهمانانی هستید که مدتی معین برای شما نهاده‌اند و وامدارانید که پرداختِ آن را از شما خواسته‌اند. ... آیا جز این است که

۵۸. ر. ک: *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۳۳.
۵۹. همان، نامهٔ ۵۶.
۶۰. همان، خطبهٔ ۱۱۳.

همگان رخت بربستند و از این جهان پست و گذران و تیره‌کنندهٔ عیش بـر مردمـان دل گسستند.[61]

امام ترکِ برخورداری از دنیا را نمی‌پذیرد و به کسی که دنیا را نکوهش می‌کرد فرمود:

ای کسی که دنیا را نکوهش می‌کنی و حـال آنکـه فریفتـهٔ نیرنگهـای او هـستی و بـه دروغهایش دلباخته‌ای. آیا فریفتهٔ دنیا هستی نکوهشش می‌کنی؟ ... دنیا نمازگاه دوستان خداست، مصلای ملائکهٔ خداست، محل نزول وحی خداست، بازارگاه دوسـتان خداسـت که در آن کسب رحمت کنند و سودشان بهشت است. پس چه کـسی دنیـا را نکـوهش می‌کند در حالی که دنیا خود ندای فراق در داده و خود و اهل خود را به نیـستی هـشدار داده؟ ... هم ترغیب کند و هم بترساند، هم بیم دهد و هم هـشدار، پـس فـردا کـه روز پشیمانی است گروهی نکوهشش کنند و جمعی در قیامت بستایندش.[62]

٤ـ بهره‌مندی

بصیرت، یاد خدا و اصلاح نگرش مقدمات درست زیستن انسان است تا چنان زنـدگی کنـد کـه بـرای فـردای خویش سود جوید و در معامله‌ای سودآور آنچه را نمی‌ماند با آنچه باقی است تعویض نماید، زیرا خدای سبحان دنیا را برای آخرت قرار داده است.[63] بنابراین آنانی که در دنیا برای دنیا کار می‌کنند و کار دنیا آنان را از آخـرت بازمی‌دارد زندگانی خود را در سودِ بازماندگان می‌بازند و آنانی که در آن برای پس از دنیا کار می‌کنند هم بهرهٔ دنیا را می‌برند و هم نصیب آخرت را.[64] کسانی که در اندیشهٔ آخرت‌اند باید سراسر نیک‌کردار باشند:

پس در این جهان شتابان به کار پردازید و کرداری نیک را چون مرکبـان راهـوار بـرای رفتن آماده سازید.[65]

امام علی (علیه السلام) وقتی خانهٔ بزرگ یکی از یارانش را دید راه درست بهره بردن را به وی آمـوزش داد و فرمود:

اگر بخواهی با همین خانه نیز به خانهٔ آخرت خـواهی رسـید. هرگـاه در آن مهمانـان را طعام دهی و خویشاوندان را بنوازی و حقوقی را که به گردن تو است ادا کنـی بـه خانـهٔ آخرت نیز پرداخته‌ای.[66]

مولا رفتاری متعادل را در دنیا می‌پسندید و وقتی فهمید شخصی جامهٔ پشمین پوشیده و از دنیا بریده اسـت او را ملامت کرد که چرا از چیزهای نیکو و پاکیزهٔ خدا برای زن و فرزندانش بهره نمی‌گیرد.[67]

کوتاه سخن آنکه امروز روز تمرین و آماده‌سازی است و فردا مسابقه‌ای برپـا اسـت کـه جـایزهٔ آن بهـشت است.[68]

---

٦١. همان، خطبهٔ ١٢٩.
٦٢. همان، حکمت ١٣١.
٦٣. همان، نامهٔ ٥٥.
٦٤. ر. ک: همان، حکمت ٢٦٩.
٦٥. همان، خطبهٔ ١٢٩.
٦٦. همان، خطبهٔ ٢٠٩.
٦٧. همان.

اگرچه سخنان مولا دربارهٔ دنیا بیش از آن است که گذشت، اما همین مقدار بازتابی از اندیشهٔ علی (علیه السلام) است و حقیقت آن که نکوهش دلبستگی به دنیا و نه برخورداری از آن بسیار زیاد است و علی (علیه السلام) در سخن و رفتار خود دنیاگریز بود و حتی زمانی که از دوستان خویش نام می‌برد بر ویژگی دنیاگریزی آنان تأکید می‌ورزید.

امام در توصیف پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود دنیا را خوار دید و کوچکش شمرد، سَبُکش گرفت و هیچش به حساب آورد.[٦٩]

و در جایی دیگر از دوستی به بزرگی و عظمت یاد می‌کند و سبب این امر را چنین می‌فرماید:

وَ کَانَ یُعَظِّمُهُ فِی عَیْنِی صِغَرُ الدُّنْیَا فِی عَیْنِهِ.[٧٠]

خُردی دنیا در دیده‌اش وی را در چشم من بزرگ می‌داشت.

و در آخرین خطبه‌ای که فرمود یادی از دوستان شهیدش کرد و دنیاگریزی آنان را ستایش کرد.[٧١] و در تمامی خطبه‌هایی که اوصاف پارسایان را بازگو می‌کند دنیاگریزی آنان مشهود است.[٧٢]

در برخی سخنان، دنیا و آخرت دو راه مختلف شمرده شده‌اند[٧٣] و در پاره‌ای موارد به فراهم آمدن دنیا و آخرت اشاره شده است.[٧٤] بی‌تردید دنیا و آخرت هم‌رتبه نیستند و تنها دنیایی می‌تواند با آخرت جمع گردد که در راه خدا باشد؛ یعنی برای هر کارِ دنیایی باید رِضای اخروی در نظر باشد و در مقام ناسازگاری آخرت بر دنیا مقدم است. آثار دنیادوستی و دنیاگریزی در همین جهان نمایان است. آفت دنیادوستی بر هم زدن دوستیها و از بین رفتن یاری و خیرخواهی است.[٧٥] زیرا دنیاپرستان همه چیز را برای خویش می‌خواهند و در صورتی دیگران را یاری می‌کنند که برای خودشان سودمند باشد. به یکدیگر چیزی نمی‌بخشند و دوستی واقعی ندارند و در آن سو دنیاگریزان به راحتی انفاق می‌کنند و برای آخرت خویش نیکوکاری پیشه می‌نمایند. نتیجهٔ دنیایی دنیاگریزان آرامش این‌جهانی است؛ زیرا مصیبتهای دنیا بر آنان آسان می‌گردد[٧٦] و تمام کاستیها را برای رسیدن به سرایی پایدار تحمل می‌کنند و به راحتی از خویشتن خویش می‌گذرند، البته باز تأکید می‌شود که هر چند دنیاگریزی چندان آسان نیست، اما شدنی است.

آیا دنیاگریزی با آبادانی دنیا سازگار است؟ جواب مفصل آن در درس سیری در مباحث اقتصادی *نهج البلاغه* خواهد آمد.

---

٦٨. همان، خطبهٔ ٢٨.

٦٩. همان، خطبهٔ ١٠٩.

٧٠. همان، حکمت ٢٨٩.

٧١. همان، خطبهٔ ١٨٢.

٧٢. برای نمونه: ر. ک: همان، خطبهٔ ١٩٢، خطبهٔ ١٩٣، خطبهٔ ٢٢٢ و .... .

٧٣. همان، حکمت ١٠٣.

٧٤. همان، خطبهٔ ٢٣.

٧٥. ر. ک: همان، خطبهٔ ١١٣.

٧٦. همان، حکمت ٣١.

چکیدهٔ درس

۱ـ از آنجا که کیفیت زیستن در دنیا و انتخاب زندگی پایدار در سرای دیگر به انسان واگذار شده است، انسان باید راه درست زیستن در دنیا را بیاموزد.
۲ـ شناخت دنیا در *نهج البلاغه* شناسایی حقیقت دلربایی‌هایی است که دنیا برای آدمیان انجام می‌دهد و علی (علیه السلام) با دیدهٔ حقیقت بین خود به دنیا نگریسته و ویژگیهای آن را برای همهٔ دنیائیان بازگو کرده است.
۳ـ در کلمات علی (علیه السلام) دنیا منزلگاهی ناپایدار است که در عین گذرا بودن، آمیختهٔ با سختی و نیستی است.
٤ـ تباهی عقل، مردن دل، روی تافتن از پند و اندرز و حسادت و سرگرمی از جمله بسترهای فریب دنیا در *نهج البلاغه* هستند.
۵ـ بی‌دقتی در رفتار با دنیا انسان را به دو سوی پرتگاه رهبانیت و دنیاپرستی نزدیک می‌کند که این هر دو در مکتب علی (علیه السلام) ناپسند است.
٦ـ علی (علیه السلام) از انسانها می‌خواهد که با چشم بصیرت به دنیا بنگرند و در تعامل با دنیا همواره خدا و آخرت را به یاد داشته باشند و هرگز خود را به اندک دنیا نفروشند.

پرسشهای پایانی

۱ـ آیا گستردگی نکوهش دنیا در کلام امام تنها مرهون شناخت دنیاست؟ چرا؟
۲ـ چرا امام علی (علیه السلام) از پذیرش حکومت امتناع می‌کرد؟
۳ـ نبرد عقل و شهوت در عرصهٔ دنیا را توضیح دهید.
٤ـ از توصیفات «دار شخوصٍ» ، «دار مجازٍ» و «سناد مائل» دربارهٔ دنیا چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟
۵ـ پیامد بی‌دقّتی در رفتار با دنیا را توضیح دهید.

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ یازدهم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ یازدهم

سیری در مباحث فرهنگی نهج البلاغه

اهداف درس

- ✓ آشنایی با مشکلات فرهنگی زمان امام علی (علیه السلام)؛
- ✓ آشنایی با سیاستهای راهبردی امام علی (علیه السلام) در مسائل فرهنگی؛
- ✓ آشنایی با آموزش و پرورش در زمان امام علی (علیه السلام).

کلیات

لغت‌شناسان در تعریف فرهنگ از واژگانی مانند علم، فضل، دانش، ادب و عقل[۱] استفاده کرده‌اند و برخی دیگر به آن، تربیت، مجموعهٔ آداب و رسوم، علوم و معارف و هنرهای یک قوم را نیز افزوده‌اند.[۲] تعاریف واژه‌شناسان، دانشمندان علوم روان‌شناسی و جامعه‌شناسی را برای ارائه تعریفی جامع از فرهنگ به تکاپو واداشته است. علامه محمدتقی جعفری می‌گوید:

> فرهنگ، عناصر بسیاری را در سطوح مختلف از جمله: عقاید، عواطف، ارزشها، هدفها، کردارها، تمایلات و اندوخته‌ها در بر می‌گیرد.[۳]

در تعریف دیگر پس از ذکر تمامی موارد بیان‌شده، به هدف و غایت آن نیز اشاره شده است:"فرهنگ باید بشر را از حالت بدوی و ابتدایی خارج ساخته و به سوی کمال معنوی سوق دهد."[٤]

با دقت در تعاریف پیشین، اگر بتوان تمام موارد و مصادیق فوق را در واژهٔ ارزش گنجانید، در کوتاه سخن می‌توان گفت که تمام ارزشها و هنجارهایی که بشر را به کمال می‌رساند، فرهنگ نامیده می‌شود.

هدف از این درس، آشنایی با فرهنگ علوی است. شناخت مباحث فرهنگی *نهج البلاغه*، تنها مرور حوادث سالیان دور نیست، بلکه بررسی دقیق تدابیر فرهنگی امام علی (علیه السلام) است که آینده‌ای روشن را به ما نوید می‌دهد؛ آینده‌ای که اندیشه‌های مؤمنین کامل می‌شود و در سایه‌سار آن منجی بشریت ظهور می‌کند.

---

۱. دهخدا، *لغت‌نامه*، ج ۱۰، ص ۱۵۱۰۹.

۲. معین، *فرهنگ فارسی*، ج ۲، ص ۲۵۳۸.

۳. محمدمهدی ماندگار، *خطمشی‌های سیاسی نهج البلاغه*، ص ۱۳۷؛ به نقل از *فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو*.

٤. همان؛ به نقل از رضا ثقفی، *فرهنگ در ادبیات فارسی*.

فرهنگ زمان حکومت امام علی (علیه السلام)

بی‌تردید سیاستهای فرهنگی امام علی (علیه السلام)، بیش از آن است که در یک درس کوتاه بگنجد. علاوه بر این، مولا با مسائل فراوانی درگیر بود که این مسائل، ایشان را از دست‌یابی کامل به اهداف خویش، باز داشت. چنانچه خود فرمود:

لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَایَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ، لَغَیَّرْتُ أَشْیَاء.[5]

اگر گامهایم استوار ماند و از این فتنه‌ها رهایی یابم، اموری را تغییر خواهم داد.

امیرمؤمنان در خطبه‌ای درازدامن بیش از سی مورد از کاستیهای اجتماع را نام می‌برد که از تغییر آنها برای مصلحت جامعه چشم‌پوشی کرده است.[6] هنگامی که مولا به حکومت رسید، تنها یک ربع قرن از عروج پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) می‌گذشت، اما در همین مدت کوتاه بسیاری از ارزشهای بنیادین اسلام دگرگون شده بود. اگر چه پیامبر با رسالت خویش تعصّب جاهلیت را کنار زد و «نظام قبیله‌ای» را به «نظام اسلامی» تبدیل کرد، اما حکومتهای پس از پیامبر بار دیگر نظام قبیله‌ای را سامان دادند و با پرداخت بیت‌المال بر اساس معیارهای ساختگی، اختلاف طبقاتی گسترده‌ای را به وجود آوردند و بسیاری از مسلمانان با زراندوزی و به فراموشی سپردن اسلام، نظام اشرافی‌گری جدیدی را پی‌ریزی کردند. اشرافیت جدید تنها نام مسلمانی را یدک می‌کشید و رفتار اشراف‌گرایانه برخی از مسلمانان، همان حرکات زمان جاهلیت بود. کبر، غرور، حیله‌گری و ... ثمرهٔ دوری مردم از تعلیمات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. از این رو علی (علیه السلام) در توصیف زمان خویش می‌فرماید: «در زمانی واقع شده‌اید که خیر و نیکی، جز عقب‌ماندگی چیزی به بار نمی‌آورد.»[7]

سخن امام هشداری است به تحول ناخرسندی که در جامعهٔ اسلامی رخ داده است، زیرا حکومت پیامبر بر پایهٔ خیر و نیکی استوار بود، ولی اکنون به گونه‌ای است که مسئلهٔ خیر و نیکی، که پیش از این یک ارزش بود، به یک ضد ارزش تبدیل شده است. زمان امام (علیه السلام) دورانی است که ارزشهای اخلاقی رنگ باخته و ضد ارزشها، لباس ارزش بر تن کرده‌اند. مولا در این‌باره می‌فرماید:

وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِی زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَکْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ کَیْساً وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِیهِ إِلَی حُسْنِ الْحِیلَة.

در زمانی به وجود آمده‌ایم که بیشتر مردم خیانت و حیله‌گری را کیاست و عقل می‌شمارند و نادانان آنها را اهل تدبیر می‌خوانند.[8]

آنچه گذشت تنها بازگوکنندهٔ برخی از زوایای فرهنگی زمان مولا است و علی (علیه السلام) در حکومت چهار سال و نه ماههٔ خویش، به اصلاح رفتار مردمی پرداخت که از فرهنگ نبوی دور افتاده بودند، با وجود این امام توانست با یاران نیک‌اندیش خود فرهنگ علوی را شکل دهد. امام در ابتدا بیت‌المال را مانند زمان پیامبر، به گونه‌ای مساوی میان همگان تقسیم کرد و در این تقسیم، میان عرب و عجم، ثروتمند و فقیر و ... تفاوتی نگذاشت. امام با آغازی استوار، ریشهٔ حرام‌خواری جامعه را خشکانید و آن‌گاه اصلاحات فرهنگی خویش را بر پایه‌های محکمی بنیان نهاد.

---

۵. *نهج البلاغه*، حکمت ۲۷۲.
٦. ر.ک: *الکافی*، ج ۸، ص ۵۸، ح ۲۱.
۷. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۲۹.
۸. همان، خطبهٔ ٤۱.

مهم‌ترین اقدامات فرهنگی امام علی (علیه السلام)

۱ـ پاسداری از سنتهای نیکو[۹]

همهٔ اقوام و ملتها، سنتهای پسندیده‌ای دارند که با آن انس گرفته‌اند. علی (علیه السلام) سنتهایی را که با اسلام مخالفتی نداشت، می‌ستود و به حاکمان خویش دستور می‌داد که در برابر روشهای پسندیدهٔ مردم، ایستادگی نکنند. در سفارش ماندگار علی (علیه السلام) به مالک اشتر چنین آمده است:

وَ لَا تَنْقُضْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَ لَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ.[۱۰]

هرگز سنت پسندیده‌ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده‌اند و ملت اسلام با آن انس و الفت گرفته و امور رعیت به وسیلهٔ آن اصلاح می‌گردد، نقض مکن! و نیز سنت و روشی را که به سنتهای گذشته زیان وارد می‌سازد، احداث منما که اجر، برای کسی خواهد بود که آن سنتها را برقرار کرده و گناهش بر تو که آنها را نقض نموده‌ای.

پیام جمله فوق، پاسداشت وفاق اجتماعی است؛ البته این نکته لازم به تذکر است که امام، هر گونه وفاقی را تأیید نمی‌کند، بلکه تنها سنتهای نیکو را می‌پذیرد. چنانچه در روایتی روش پسندیده، راه اطاعت از حق معرفی شده است.

۲ـ مبارزه با روشهای ناپسند

مولا از بین بردن روشهای ناپسند را وظیفهٔ حاکم اسلامی می‌داند و معتقد است که حکومت باید در برابر روشهای ناپسند ایستادگی کند:

فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدِيَ وَ هَدَى فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً وَ أَمَاتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً.

برترین بندگان نزد خداوند پیشوای عادلی است که خود، هدایت یافته و دیگران را هدایت می‌کند. سنت معلومی را برپا دارد و بدعت مجهولی را بمیراند.[۱۱]

رابطهٔ سنت و بدعت بسیار حساس است و هدف امام از مبارزه با شیوه‌های ناپسند نیز، حفظ ارزشهای واقعی است، زیرا طرح برخی شیوه‌ها و انتساب آنها به اسلام، چهرهٔ واقعی اسلام را ناهمگون می‌نماید. علی (علیه السلام) اسلام را زیباتر از آن می‌داند که به وسیلهٔ پاره‌ای از مسلمانان ناآگاه آراسته گردد و با صراحت فرمود:

وَ مَا أُحْدِثَتْ بِدْعَةٌ إِلَّا تُرِكَ بِهَا سُنَّةٌ.[۱۲]

بدعتی زنده نمی‌شود، جز آنکه سنتی ترک شود.

---

۹. برای اطلاعی بیشتر: ر.ک: *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ص ۳۳۱.

۱۰. *نهج البلاغه*، نامهٔ ۵۳.

۱۱. همان، خطبهٔ ١٦٤.

۱۲. همان، خطبهٔ ١٤٥.

۳ـ فرهنگ‌سازی

پاسداری از سنتهای نیکو و مبارزه با سنتهای ناپسند، مقدمه‌ای برای فرهنگ‌سازی علوی است. امام با شناسایی ریشه‌های انحراف جامعه، فرهنگ مردم را دگرگون می‌ساخت. مولا خوب می‌دانست که سیاستهای اقتصادی و حکومتی او بدون تحول فرهنگی، سرانجامِ نیکویی نخواهد داشت، زیرا سیاستهای اقتصادی، اداری و ... در حکومت علوی مبتنی بر پایه‌های اعتقادی است و مردمی که مبانی علی (علیه السلام) را باور ندارند، هرگز نمی‌توانند اهداف حکومت او را تحقق بخشند. از این رو امام به اصلاح فرهنگ عمومی روی آورد.

مهم‌ترین اصلاحات فرهنگی در نهج البلاغه

۱ـ خردورزی

فرهنگ علی (علیه السلام) بر پایهٔ خردورزی استوار است. اسلام اصیل مردمانی عاقل و ژرف‌اندیش می‌طلبد و برخلاف مذهبهای دروغین، که با استفاده از خرافات به تخریب باورها می‌پردازند، فرهنگ شیعه بر خِرد و خردورزی استوار است. شیعه می‌داند که سرانجام ژرف‌نگری در اسلام، برتری علی (علیه السلام) است. قرآن کریم و سنت رسول گرامی و سخنان گرانبهای معصومین (علیهم السلام)، همه بر پایهٔ عقل سلیم بنیان نهاده شده است. چنانچه علی (علیه السلام) در سخن زیبای خود، آشکار ساختن گنجینه‌های خِرد را، فلسفهٔ بعثت انبیا می‌داند:

وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ.[۱۳]

با حجّت و تبلیغ، چراغ معرفتشان را بیفروزند.

آیات بسیاری در قرآن بر تدبر، تفکر و تعقل تأکید می‌کند و اعتبار آدمی را به عقل و خرد او می‌داند. مولا بارها بر اهمیت عقل و خرد تأکید فرمودند و خرد را موهبتی الهی معرفی می‌کنند و در این باره می‌فرمایند: «هرگاه خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد، خردی استوار و کرداری درست بدو بخشد.»[١٤]

در برخی آموزه‌های منسوب به امام (علیه السلام)، اندیشه‌ورزی و تفکر بسیار، از تکرار و آموختن سودمندتر[١٥] است و مطابق فرمایشات امام، تدبر در وحی الهی، فراگیری دانش، ادب، تجربه، رای‌زنی با خردمندان، جهاد با نفس، یاد خدا، همنشینی حکیمان و ترحم بر نادانان جملگی از عواملی است که عقل را قوی و نیرومند می‌سازد و سبب رشد خرد می‌گردد.[١٦]

آنان که در پرتو خِرد زندگی می‌کنند، برترین ثروت را در اختیار دارند. خرد، مشاور امینی است که بهترین راه را در اختیار آدمی می‌نهد، بنابراین تلاش در راه پویاسازی عقل بسیار پسندیده است. امام علی (علیه السلام) در فضیلت عقل می‌فرمایند:

---

۱۳. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱.

١٤. *غرر الحکم*، ح ٤١١٣.

١٥. همان، ح ٦٥٦٤.

١٦. *خردگرایی در قرآن و حدیث*، ص ۱۱۳ ـ ۱۰۰.

لَا یَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ.[17]

خرد، هر که را از او خیرخواهی کند، فریب ندهد.

به راستی در روزگارِ پرهیاهو، دوستِ امینِ کارساز، بسیار غنیمت است. بنابراین باید خِرددوستی را مقدمهٔ خِردورزی قرار دهیم و به عقل، عشق ورزیم تا عاقلِ عاشق شویم.

کوشش علی (علیه السلام) این بود که جامعهٔ نادان را به سوی تدبر و تعقل رهنمون شود و آن را از جهل نجات دهد و فروغ تابناک دانایی را بر آنان بتابد، زیرا وجود افراد سطحی‌نگر و بی‌اندیشه عامل بدبختی و فلاکت مسلمین است. از این رو امام، برخی مردمان دوران خویش را سرزنش کرد و فرمود:

خَفَّتْ عُقُولُکُمْ وَ سَفِهَتْ حُلُومُکُمْ.

عقلهای شما پَست و افکار شما کودکانه است.[18]

مؤمنان بی‌خرد طعمهٔ نابی برای دشمنان اسلام هستند، زیرا خود را مؤمن می‌پندارند و اسلام را بر خویش تطبیق می‌دهند. از سوی دیگر دین‌گریزان نیز آنان را مجسمهٔ ایمان می‌دانند و سفاهتهای آنان را نشانهٔ ایمان می‌پندارند و بدین ترتیب از اسلام می‌گریزند. دشمنان دین نیز آنان را نَمادی از ایمان معرفی و با حیله‌های زیرکانه، سخن خویش را از زبان آنان منتشر می‌کنند. بسیاری از سردمداران مکتبهای دروغین، مؤمنین بی‌خرد بوده‌اند. علی (علیه السلام) در وصف بی‌خردان می‌فرماید:

فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ وَ أُکْلَةٌ لِآکِلٍ وَ فَرِیسَةٌ لِصَائِلٍ.[19]

شما هدف تیراندازان و لقمهٔ چربی برای خورندگان و صیدی برای صیادان هستید.

۲ـ دانش‌پژوهی

دانستن و ندانستن در فرهنگ قرآنی هم‌رتبه نیستند:

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ .[20]

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند.

در مکتب علی (علیه السلام) دانش‌اندوزی اهمیت ویژه‌ای دارد و مجلس دانش نزد امام، همچون باغ بهشت[21] است. ایشان در توصیف آنانی که راه دانش‌آموزی را برگزیدند، می‌فرماید:

مَنْ مَشَی فی طَلَبِ العِلْمِ خُطْوَتَینِ وَ جَلَسَ عِندَ العالِمِ ساعَتَینِ وَ سَمِعَ مِنَ المُعَلّمِ کَلِمَتَینِ اَوجَبَ اللهُ کَما قالَ الله: وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتان [22] [23]

هر کس دو گام در جستجوی دانش بردارد و دو ساعت نزد دانشمند بنشیند و دو کلمه از آموزگار بشنود، خداوند دو بهشت را بر وی واجب می‌کند، همان‌گونه که خدا فرموده است: «و برای آن که از مقام پروردگارش بهراسد، دو بهشت است».

۱۷. *نهج البلاغه*، حکمت ۲۸۱.

۱۸. همان، خطبهٔ ١٤.

۱۹. همان.

۲۰. زمر/ ۹.

۲۱. *الدرة الباهرة، ص* ۲۱: «مَجلِسُ الْعِلْمِ روضَةُ الجَنة.»

۲۲. الرحمن/ ٤٦.

۲۳. *علم و حکمت در قرآن و حدیث*، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ٩٠٤؛ به نقل از *إرشاد القلوب*، ص ۱۹۵.

از دیدگاه اسلام همهٔ ارزشها و زیباییها پیرامون دانش گرد آمده است. با دانش همه چیز زیبا و بی‌آن هر چیز، حتی عبادت، زشت و ناپسند می‌نماید.[۲٤] امام علی (علیه السلام)، که همهٔ یاران پیامبر او را سرآمد دانشیان می‌شناختند و با عباراتی چون «أعْلَمُ النَّاس» و «أقْضَى الأُمَّة» او را می‌ستودند، در جمله‌ای واقع‌نگر شرافت دانش را این‌چنین ترسیم فرمود:

در شرافت دانش همین بس که آدمی همواره مدعی آن باشد، هرچند بهره‌ای از آن هم نداشته باشد و اگر به کسی نسبت داده شود، خرسند می‌شود. و در ناپسندی نادانی همین کافی است که جاهل تلاش می‌کند که خود را از آن پاک نشان دهد.[۲٥]

ایشان سرانجامِ عابدان بی‌دانش را گمراهی می‌داند و در نکوهش آنان می‌فرماید:

فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْداً مِنْ حَاجَتِه.[۲٦]

زیرا هر کس بدون علم دست به عملی زند، همچون کسی است که بیرون از راه گام می‌زند، که هرچه پیش‌تر رود، بیشتر از مقصود دور گردد.

علی (علیه السلام) در جمع مردمی که ثروت و زراندوزی را ارزش می‌دانستند و بر املاک و دارایی خویش فخر می‌فروختند، دانش را معیار ارزیابی انسانها معرفی می‌کنند و در این باره می‌فرمایند:

قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُه.[۲۷]

ارزش آدمی به چیزی است که نیک می‌داند.

۳ـ تبیین شیوه‌های رفتاری

مولا در بسیاری از گفتارهای خویش، ارزشهای اخلاقی را بیان می‌کند، که ما در درس اخلاق در *نهج البلاغه* به پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد؛ اما در میراث به جا ماندهٔ علوی، کوشش حضرت در اصلاح شیوه‌های رفتاری، به وضوح مشاهده می‌شود. برای نمونه امام دانش‌پژوهی را بسیار ستوده است، ولی دانشمند بدون عمل را نکوهش می‌کند و رفتار عالم بدون عمل را سبب تباهی دانش می‌داند.[۲۸] اکنون برخی از شیوه‌های رفتاری امیرمؤمنان را مرور می‌کنیم:

الف) ستایش و انتقاد

علی (علیه السلام) فرایند ستایشگری را می‌پذیرد و سپاسگزاری را زیور توانمندی[۲۹] می‌داند. اما توجه به مرز ستایش و چاپلوسی را ضروری می‌داند، چرا که ستایش بیش از حد، به چاپلوسی و بر عکس ستایش کمتر از

۲٤. ر.ک: *عدة الداعی*، ص ٦٦.
۲٥. *بحار الانوار*، ج ۱، ص ۱۸٥، ح ۱۰۷.
۲٦. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱٥٤.
۲۷. همان، حکمت ۸۱.
۲۸. ر.ک: *نهج البلاغه*، حکمت ۳۷۲.
۲۹. همان، حکمت ۳٤۰.

حد نیز به حسادت منجر می‌شود.[۳۰] از این رو امام (علیه السلام)، فرهنگ نقدپذیری را در جامعه می‌گستراند و حتی دربارهٔ خویش می‌گوید:

فَلَا تَكُفُّوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشَوَرَةٍ بِعَدْلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَ لَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي.[۳۱]

پس، از گفتن حق، یا رأی زدن در عدالت باز نایستید، که من نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند، که از من بر آن تواناتر است.

جامعه‌ای که در آن نصیحت، انتقاد و خیرخواهی به عنوان یک اصل مطرح شود، جامعه‌ای پویا و شاداب است. مولا مردم را تشویق می‌کند تا از او انتقاد کنند و با این روش، چاپلوسان را ناامید می‌کند و به فرمانداران خود شیوهٔ پسندیدهٔ نقدپذیری را تعلیم می‌دهد تا جامعه از آفت تملق‌گویان در امان باشد. امام مبنای پذیرش انتقاد را بزرگی و عظمت خدا می‌داند و می‌فرماید:

وَ إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَظَّمَ فَإِنَّ رِفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمَتُهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ.[۳۲]

آن که عظمت خدا را داند، سزاوار نیست که خود را بزرگ خواند. بلندیِ قدرِ کسانی که بزرگی پروردگار را می‌دانند، در این است که در برابر او فروتنی کنند.

امام در نامهٔ خویش به مالک اشتر، پس از آنکه ویژگیهای محرمان شایسته را برمی‌شمرد، می‌نویسد:

آن کس را بر دیگران بگزین که سخن تلخِ حق را بر تو بیشتر گوید. ... و آنان را چنان بپرور که تو را فراوان نستایند و با ستودن کار بیهوده‌ای که نکرده‌ای، خاطرت را شاد ننمایند که ستودن فراوان، خودپسندی آرد و به خودخواهی وا دارد.[۳۳]

این موارد از جمله سفارشاتی است که امام به یاران خویش می‌فرماید. اما در مقام عمل نیز به همگان درس آموزنده‌ای می‌دهد؛ شخصی در حضور امام عرض کرد: تو امیر مایی، ما رعیّت تو، به واسطهٔ تو خداوند ما را از خواری بیرون آورد و با آقایی‌ات بندگانش را از بند رهانید. تو برای ما انتخاب کن و انتخابت را به اجرا گذار و رایزنی کن و آن را به اجرا درآور. چرا که تو گوینده‌ای راستگو و حکمرانی کامیاب و فرمانروایی بزرگواری. نافرمانی‌ات را در هیچ زمینه‌ای روا نمی‌دانیم و هیچ دانشی را با دانش تو نمی‌سنجیم که جایگاهت نزد ما بس بزرگ است و فضیلتت والاتر از اندیشهٔ ماست.[۳٤]

اکنون با دقت در جملات پیشین بنگرید، آیا مطلب ناحقی در آن دیده می‌شود؟ آیا علی (علیه السلام) امیر نبود؟ آیا دانش او از همه برتر نبود؟ آیا ستمدیدگان به واسطهٔ آن حضرت از بند ذلت رهایی نیافتند؟ اما امام با شنیدن این سخنان فرمود:

---

۳۰. ر.ک: همان، حکمت ۳٤۷.

۳۱. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۱٦.

۳۲. همان، خطبهٔ ۱٤۷.

۳۳. همان، نامهٔ ۵۳.

۳٤. *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ص ۳۳٦، ح ۱٦٤؛ به نقل از *الکافی*، ج ۸، ص ۳۵۵، ح ۵۵.

إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظُمَ جَلَالُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِی نَفْسِهِ وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ یَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعِظَمِ ذَلِکَ کُلُّ مَا سِوَاهُ.[۳۵]

کسی که جلال خدا در جانش بزرگ آید، و منزلتش در دلِ او سترگ، سزا است که به خاطر این بزرگی هرچه جز خدا است، نزد او خُرد نماید.

و سپس در جمله‌ای فرمود:

به درستی که پست‌ترین خوی زمامداران نزد مردمان نیک آن است که گمان رود که آنان، بزرگ‌منشی را دوست می‌دارند و کارهایشان را به حساب کبر و خودخواهی بگذارند و خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم.[۳۶]

ب) هماهنگی گفتار و کردار

گفتار بدون عمل چندان دشوار نیست، ولی نزد امیرمؤمنان ادعاکننده نابود می‌شود.[۳۷] سخنان بسیاری از علی (علیه السلام) است که همسانی گفتار و کردار در آن مشاهده می‌شود. او در توصیف اهل جمل فرمود:

اصحاب جمل رعد و برقی زدند و سست شدند. ... ما تا نباریم، صدایمان بلند نمی‌شود و تا جاری نشویم، سیل بار حرکت نمی‌کنیم.[۳۸]

علی (علیه السلام) گاهی یاران خویش را نکوهش می‌کند که سخن آنان در پیدا و نهان دو گونه است و نمی‌توان گفتار آنان را تصدیق کرد[۳۹] و برای همین نمی‌توان با پشتوانهٔ چنین مردمی در برابر دشمن ایستاد، در حالی‌که مولا خود به هرچه می‌گوید، عمل می‌کند:

أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی وَ اللَّهِ مَا أَحُثُّکُمْ عَلَی طَاعَةٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُکُمْ إِلَیْهَا وَ لَا أَنْهَاکُمْ عَنْ مَعْصِیَةٍ إِلَّا وَ أَتَنَاهَی قَبْلَکُمْ عَنْهَا.

ای مردم به خدا من شما را به طاعتی بر نمی‌انگیزم، جز آنکه خود پیش از شما به گزاردن آن برمی‌خیزم و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم، جز آنکه خود پیش از شما آن را فرو می‌گذارم.[۴۰]

ج) برخورد با اندیشه‌های ویرانگر

بروز و گسترش اندیشه‌های انحرافی در دوران حکومت امیرمؤمنان (علیه السلام)، باعث شد تا آن بزرگوار در برابر هر گروه به شکل مناسبی با منحرفان برخورد کند. دو گروه عمده، یعنی غالیان، که در اظهار دوستی امام علی (علیه السلام) افراط می‌کردند و او را تا حد خدایی می‌ستودند و عابدنمایانی که از اردوی امام علی (علیه السلام) خارج شدند و علیه امام توطئه‌افکنی کردند که به خوارج مشهور شدند؛ از جمله گروههای منحرف در زمان امام هستند. از آنجا که بحث دربارهٔ غالیان بسیار گسترده است و در شناسایی سردمداران این گروه، نظیر عبدالله بن سبا سخنان متفاوتی گفته شده است که درس *نهج البلاغه* گنجایش طرح همهٔ مباحث پیرامونی آن

---

۳۵. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۱٦.

۳٦. همان.

۳۷. «هَلَکَ مَن ادَّعی».

۳۸. همان، خطبهٔ ۹.

۳۹. همان، خطبهٔ ۲۹.

٤۰. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۷۵.

را ندارد، لذا تنها به قاطعیت امام در برابر هر دو جریان اشاره می‌کنیم. امام در ابتدا با آنان سخن می‌گوید و از ایشان می‌خواهد تا از افکار منحرف خویش بازگردند، اما آنان نمی‌پذیرند. نکتهٔ زیبایی که در *نهج البلاغه* وجود دارد، شیوهٔ گفتگویی است که امام به عبدالله بن عباس آموخت تا او بتواند با خوارج گفتگو کند. امام از او خواست تا راه گفتگو با قرآن را با ایشان نگشاید، زیرا:

فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ وَ لَكِنْ حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصاً.

قرآن تاب معانی گوناگون را داراست و هر آیه‌ای که بخوانی، آنها نیز در برابر تو آیه‌ای دیگر می‌خوانند، ولی با سنت پیامبر با آنان به مناظره بپرداز که راه گریزی نیابند و سخن تو را بپذیرند.[۴۱]

آنچه از گزارشهای تاریخی برمی‌آید، این است که امام پس از مناظره‌ها و احتجاجات گوناگون، با هر دو جریانِ منحرف مبارزه کرد و اجازهٔ ترویج افکار انحرافی را به آنان نداد.

٤ـ گسترش آموزش و پرورش

از اقدامات اصلاحی امام برای فرهنگ‌سازی، ترویج دانش‌پژوهی بود. اینک به تبیین یکی از راههای رسیدن به دانش‌پژوهی، یعنی توسعهٔ آموزش و پرورش می‌پردازیم:

الف) اهمیت تعلیم و تربیت

جامعهٔ اسلامی برای سیر کمالِ خویش، نیازمند حرکتِ نوین و مستمر آموزش است و وظیفهٔ حاکم اسلامی، تبیین مرزهای عقیدتی اسلام و ایمان[۴۲] است. بی‌تردید توسعهٔ فرهنگی با توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی همراه است و بیش از آنکه نان و آب مردم تأمین شود، باید راههای نادانی آنان مسدود گردد. گرچه بهبود وضع اقتصادی، مطابق مبانی علوی، پیشرفت فرهنگی را نیز در پی خواهد داشت، اما با این همه امام در شمار حقوقی که بر عهدهٔ فرمانروایان است، می‌فرماید:

وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمَا تَعْلَمُوا.

شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید، و آداب آموزم تا بدانید.[۴۳]

ب) محتوای آموزش

نخستین و مهم‌ترین درسی که علی (علیه السلام) سفارش می‌کرد، فراگیری کتاب خدا بود. این جهت‌گیری فرهنگی در گفتارهای گوناگون امام نمایان است. چنان‌که به پدر فرزدق ـ شاعر شهیر عرب ـ فرمود: «به وی قرآن بیاموز که برایش از شعر بهتر است.»[۴۴] در فرهنگ علوی یاد دادن قرآن به کودکان از وظایف پدر شمرده می‌شود.[۴۵]

---

٤١. ر.ک: *نهج البلاغه*، نامهٔ ٧٧.

٤٢. *غرر الحکم*، ٦١٩٩.

٤٣. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ٣٤.

٤٤. *شرح نهج البلاغه*، ابن ابی‌الحدید، ج ١٠، ص ٢١.

٤٥. *نهج البلاغه*، حکمت ٣٩٩.

پس از فراگیری قرآن، آموزش احکام اسلامی و شناخت حلال و حرام مهم‌ترین سفارش حضرت است. امام در نامهٔ خویش به امام حسن (علیه السلام) می‌نویسند:

وَ أَنْ أَبْتَدِئَکَ بِتَعْلِیمِ کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَأْوِیلِهِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْکَامِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ.[٤٦]

(چنین دیدم) که در آغاز، کتاب خدا را همراه تأویل و تفسیرش و قوانین اسلام و احکامش و حلال و حرام آن را به تو تعلیم دهم.

و آن‌گاه که اصحاب خویش را به قدرناشناسی نکوهش می‌کند، می‌فرماید:

قَدْ دَارَسْتُکُمُ الْکِتَابَ وَ فَاتَحْتُکُمُ الْحِجَاجَ وَ عَرَّفْتُکُمْ مَا أَنْکَرْتُم.

کتاب خدا را به شما تعلیم دادم و استدلال کردن را به شما آموختم و آنچه را نمی‌شناختید، به شما شناساندم.[٤٧]

هرچند دروس دیگر نیز برای زندگی لازم و ضروری است، اما چنانچه جامعه با قرآن، که زیربنای همهٔ تفکرات است، آشنا شود، در تمامی علوم تجربی و انسانی به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای خواهد رسید، زیرا تعلیمات قرآنی جز تفکر، تدبر و مَدد گرفتن از یگانهٔ بی‌نیاز نیست.

ج) زمان آموزش

در مکتب امیرمؤمنان همهٔ زمانها زمان آموزش است، چنانچه امام علی (علیه السلام) هرگاه از نبرد بازمی‌گشتند، کلاسهای درس را برپا می‌کردند و به آموزش مسلمانان می‌پرداختند.[٤٨] روش و سیرهٔ آن بزرگوار چنین بوده است که هر روز پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب در حال تعقیبات نماز بودند و هنگامی که آفتاب سر می‌زد، مردم بر گرد ایشان می‌نشستند و امام، فقه و قرآن تدریس می‌کرد، این کلاس، زمان مشخصی داشت و هنگامی که وقت مقرّر تمام می‌شد، امام درس را به پایان می‌رساندند.[٤٩]

د) روشهای تدریس

آموزشهای امام تنها به منبر و سخنرانی محدود نمی‌شد؛ مکاتبه، پاسخ به سؤالات، مباحثه با اهل علم و سؤال کردن از دانش‌پژوهان، نمونه‌هایی از شیوه‌های تدریس امام است.

علی (علیه السلام) نامه را گویاترین سخن می‌داند[٥٠] و به نگارش نامه‌های زیبا همت می‌گمارد. روزی برای نشان دادن ارزش و اعتبار دانشی که بر روی کاغذ ماندگار شود فرمود: «چه کسی دانشی را به یک درهم می‌خرد؟» حارث اعور چند صفحه را به یک درهم خرید و آنها را نزد امام علی (علیه السلام) آورد و ایشان برایش دانشهای بسیاری نوشت. سپس علی (علیه السلام) سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم کوفه! نیمه‌مردی بر شما پیروز گشت.»[٥١]

---

٤٦. همان، نامهٔ ٣١.

٤٧. همان، خطبهٔ ١٨٠.

٤٨. *إرشاد القلوب*، ص ٢١٨.

٤٩. *شرح نهج البلاغه*، ج ٤، ص ١٠٩.

٥٠. *نهج البلاغه*، حکمت ٣٠١.

٥١. *الطبقات الکبری*، ج ٦، ص ١٦٨. نیمه‌مرد کنایه‌ای از حارث اعور است، او کوتاه قد، یا یک چشم بوده است.

امام در نامه‌ای به حاکم مکه، روشهای مختلف تعلیم را پاسخ به پرسشها، آموزش نادانها و گفتگو با اهل علم می‌داند؛[52] مذاکره و گفتگو با دانشمندان بر دانش استاد می‌افزاید از سوی دیگر امام معتقد است که هرگونه پرسشی پسندیده نیست. ایشان می‌فرماید:

برای فهمیدن بپرس نه برای آزار دادن، که نادانِ آموزنده، همانند دانا است و دانای بیرون از انصاف، همانند نادان پُر چون و چرا است.[53]

با این همه، پرسش از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است، به گونه‌ای که امام می‌فرماید:

الْمَسْأَلَةُ خِبَاءُ الْعُيُوب.

سؤال و پرسش وسیلهٔ پوشاندن عیبها است.[54]

امام از پرسشهای نیکو استقبال می‌کرد، چنانچه مردی از ایشان دربارهٔ ایمان پرسید، حضرت فرمود:

إِذَا كَانَ الْغَدُ فَأْتِنِی حَتَّی أُخْبِرَكَ عَلَی أَسْمَاعِ النَّاسِ فَإِنْ نَسِيتَ مَقَالَتِی حَفِظَهَا عَلَيْكَ غَيْرُكَ.[55]

چون فردا شود نزد من بیا، تا در جمع مردمان تو را پاسخ گویم، تا اگر گفتهٔ مرا فراموش کردی، دیگری آن را به خاطر سپارد.

به این نکته می‌توان اشاره کرد که استادان و معلمان ارزشمندی، که تنها به آموزش یک کتاب بسنده می‌کنند و دانشجویان و دانش‌آموزانی نیز که بیش از آن کتاب پرسشی مطرح نمی‌کنند، به مرور زمان دچار آفتِ بی‌سوادی خواهند شد، زیرا احساس می‌کنند که بسیار می‌دانند. از این رو اگر دانشجوی خوش‌استعدادی، استاد را به چالش علمی بکشاند، بی‌تردید علمِ استاد روزآمد و کارآ خواهد شد.

هـ) آداب آموختن

اخلاص،[56] مهارت خوب گوش دادن،[57] پرسش،[58] حق‌پذیری[59] و شناخت آرای گوناگون[60] از مهم‌ترین آداب آموختن است. البته در آموزه‌های دینی به موارد زیادی از جمله آموزگار شایسته، رعایت اولویتها، تفکر، استمرار، شکیبایی، پرهیزکاری و فروتنی در برابر استاد اشاره شده است. ولی با توجه به محدودیت درس و نیز وفاداری به متن *نهج البلاغه* از توضیح و شرح هر یک از موارد فوق پرهیز می‌کنیم. علاقه‌مندان نیز می‌توانند جلد نخست کتاب *علم و حکمت در قرآن و حدیث* را مطالعه کنند.

---

۵۲. *نهج البلاغه*، نامهٔ ٦٧.

۵۳. *نهج البلاغه*، حکمت ۳۲۰.

٥٤. مکارم، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، حکمت ٦.

۵۵. همان، حکمت ٢٦٦.

٥٦. *الکافی*، ج ۸، ص ۱۷۲، ح ۱۹۳: «فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً ... يَتَعَلَّمُ لِلتَّفَقُّهِ وَ السَّدَاد.»

۵۷. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ٧٦: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْماً فَوَعَى وَ دُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا.»

۵۸. همان، حکمت ٦.

۵۹. همان، حکمت ۷۹ و ۸۰.

٦٠. همان، حکمت ۱۷۳.

چکیده

۱ـ امام علی (علیه السلام) در زمانه‌ای می‌زیست که ارزشهای اخلاقی رنگ باخته و ضد ارزشـها لبـاس ارزش بر تن کرده بودند.
۲ـ مولا، با شناسایی ریشه‌های انحراف جامعه، به دگرگونی فرهنگی مردم همت گمارد. پاسـداری از سـنتهای نیکو، مبارزه با روشهای ناپسند و اصلاحات فرهنگی، از جمله اقدامات فرهنگی امام علی (علیه السلام) است.
۳ـ خـردورزی و دانـش‌پژوهـی دو سیاسـت راهبـردی امـام بـرای نجـات جامعـه از پدیـدهٔ زشـت نـادانی و سطحی‌نگری است که مسلمانان را به ورطهٔ هلاکت می‌کشاند.
٤ـ همسانی گفتار و رفتار، زیربنای اصلاح رفتاری جامعه است، بنابراین در سفارشـات مـولا بـرای مبـارزه بـا اندیشه‌های انحرافی چنین شیوه‌ای بسیار دیده می‌شود.
۵ـ علی (علیه السلام) فعالیتهای فرهنگی خود را تنها به تبیین مسائل کلی فرهنگـی محـدود نـساخت، بلکـه جزئی‌ترین برنامه‌های فرهنگی، مانند محتوای آمـوزش، زمـان آمـوزش، آداب آمـوختن و روشـهای گونـاگون تدریس را می‌توان در بیانات علوی مشاهده کرد.

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ دوازدهم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ دوازدهم

مباحث اقتصادی در نهج البلاغه

اهداف درس

- ✓ آشنایی با تأثیر اندیشهٔ دینی در اقتصاد اسلامی؛
- ✓ آشنایی با عوامل پیدایش فقر و راههای فقرزدایی؛
- ✓ آشنایی با وظایف عمومی و فردی در پیشرفت اقتصادی.

کلیات

الف) مفهوم اقتصاد

اقتصاد از ریشهٔ "قصد" به معنای میانه‌روی و گزینشِ راهی میان اسراف و خست‌ورزی است.[1] و در *نهج البلاغه* نیز در همین معنا به کار رفته است، آنجا که می‌فرماید: «مَا عَالَ مَنِ اقْتَصَدَ»،[2] درویش نگردد هر کس که میانه‌روی کند. همچنین در توصیف پارسایان نیز راه و روش ایشان، میانه‌روی معرفی شده است: «وَ مَلْبَسُهُمُ الِاقْتِصَاد.»[3]

هرچند میانه‌روی در مفهوم اقتصاد نهفته است، ولی امروزه اقتصاد با مفاهیمی چون سرمایه، پس‌انداز، پول، سیاستهای مالی، فقر، ثروت و ... عجین شده است و بسیاری از اندیشمندان با پردازش این مفاهیم تألیفات گسترده‌ای را در زمینهٔ نظام، مکتب، مبانی و اندیشه‌های اقتصادی سامان داده‌اند. بنابراین نمی‌توان تنها به مفهوم اقتصاد به معنای میانه‌روی بسنده کرد.

ب) گسترهٔ بحث اقتصاد در نهج البلاغه

نهج البلاغه، انعکاس گفتارهای امام علی (علیه السلام) در زمان حکومت وی است و از آنجا که اقتصاد، یکی از اساسی‌ترین مسائل حکومتها است و حکومت امام نیز از این قاعده مستثنی نیست و از همین روی بسیاری از مفاهیم اقتصادی را می‌توان در *نهج البلاغه* جُست. امّا ارائهٔ مباحث اقتصادی *نهج البلاغه* به صورت روزآمد، نیازمند وجود اندیشمندانی است که افزون بر دانش حدیث، دانش اقتصاد امروزین نیز مسلط باشند، تا با نگاهی تطبیقی، مبانی، اهداف و شیوه‌های اقتصادی امام را استخراج و نظام اقتصادی علوی را کاربردی کنند تا پس

---

۱. *الصحاح*، ج ۵، ص ۵۲۵.

۲. *نهج البلاغه*، حکمت ۱۴۰.

۳. همان، خطبهٔ ۱۹۳: "راه و رسمشان بر اعتدال."

از اجرای دقیق آن، نقاط قوّت یا احتمالاً ضعف آن در جهان امروز نمایان شود. از آنجا که ارائهٔ این درس بدون اطلاع از مباحث اقتصاد روز، چندان مفید نبود، لذا با راهنمایی برخی از دوستان اقتصادپژوه[٤] با نگاهی دقیق به سه اثر مکتوب در این زمینه[٥] و جمع‌آوری حداقل ۲۰۰ فیش از متن *نهج البلاغه*، درس حاضر شکل گرفت. دانشجویان علاقه‌مند، می‌توانند برای مطالعهٔ دقیق‌تر، به کتابهای معرفی‌شده مراجعه کنند.

ج) طرح درس

از جمله پژوهشهای بایسته در زمینهٔ اقتصاد علوی، تفکیک مبانی، اهداف و نظام اقتصادی است که نمی‌توان آن را در یک درس مطرح کرد افزون بر حجم گستردهٔ آن، اندیشمندان در تعریف و تعیین محدودهٔ آن نیز هم‌داستان نیستند، برای نمونه دربارهٔ نظام اقتصادی دو دیدگاه وجود دارد: برخی معتقدند که بهترین و کاراترین نظام اقتصادی، در عالم خارج وجود دارد و متفکران وظیفه دارند تا با درک و کشف آن فعالیتهای اقتصادی خود را با آن هماهنگ کنند. آنچه در این دیدگاه مهم است، جستجوی منفعت شخصی است؛ از دیدگاه این عده، نفع شخصی به نفع اجتماع منجر خواهد شد.

در برابر این دیدگاه، گروه دیگری از دانشمندان معتقدند که نظام اقتصادی بر حسب ضرورت طبیعی و غریزی شکل نمی‌گیرد، بلکه سازمان با سامان دادن به خود، وضع قوانین و اجرای مناسب آن، نقش مؤثری در ایجاد نظام اقتصادی دارند.[٦]

بنابراین تنها بر اساس دیدگاه دوم است که می‌توان مبانی نظام اقتصادی در *نهج البلاغه* را جستجو و برای جهان امروز تبیین کرد، زیرا طرفداران نظریهٔ نخست، دنیای امروز را حقیقت فرض نموده و تنها وظیفهٔ خویش را هماهنگی با اقتصاد نوین جهان می‌دانند و چنین پژوهشی را کارآمد نمی‌دانند. بر اساس این دیدگاه چنانچه گسترش فساد و هرزگی، نفرت و انزجار، ظلم و تباهی به سود اشخاص باشد، باید به آن گردن نهاد، زیرا در نهایت برای جامعه سودمند خواهد شد!

طرح مباحث فوق بدون استناد به مستندات دقیق و بررسی نقد و انتقادهای گوناگون، علمی نخواهد بود و از سویی پرداختن به مباحث نظری بدون کاوشهای علمی ملال‌آور است. اکنون با فرض اینکه اسلام علوی دارای مجموعهٔ به هم پیوسته‌ای است، که در راه هدفهای معینی، هماهنگی کامل دارند،[٧] به بازکاوی تأثیر جهان‌بینی و نگرش خدامحور در نظام اقتصادی علوی پرداخته و سپس دیدگاه امام را دربارهٔ فقر و ثروت و راههای پیشرفت بیان می‌کنیم.

نگرش خدا محور و تأثیر آن در اقتصاد

در درسهای پیشین به بررسی مبدأ، معاد و دنیا، یعنی فاصلهٔ میان آغاز و انجام، پرداختیم. اکنون انسان "خدامحور" و "معادباور" در اندیشهٔ ساختن دنیایی است که با باورهای او سازگار باشد و مهم‌ترین پرسش وی

---

٤. استاد سید رضا حسینی، کارشناس ارشد اقتصاد و معاونت پژوهشی پژوهشکدهٔ حوزه و دانشگاه و استاد اصغر هادوی کاشانی، کارشناس ارشد اقتصاد، محقق و نویسندهٔ مقالات اقتصادی.

٥. دانش‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)، زیر نظر علی‌اکبر رشاد، ج ۷؛ *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، محمد محمدی ری‌شهری؛ *مبانی و جهت‌گیریهای اقتصاد در نهج البلاغه*، وزارت امور اقتصادی و دارایی.

٦. ر.ک: *دانشنامهٔ امام علی (علیه السلام)*، مقالهٔ «مبانی فلسفی نظام اقتصادی»، ج ۷، ص ١٦.

۷.ر.ک: دانشنامهٔ امام علی (علیه السلام)، ج۷.

آن است که در دنیای امام علی چگونه باید زیست؟ آیا می‌توان در عبادت "شیعه بود و در تجارت و صنعت، به آموزه‌های دینی ـ آن‌گونه که اکنون بسیاری اینچنین‌اند ـ بی‌تعهد بود؟

منصفانه باید گفت که بسیاری از راهکارها و شیوه‌های اقتصاد علوی، بدون "نگرش دینی" قابل اجرا نیست، زیرا اجزای آن، به عنوان یک نظام اقتصادی، کاملاً به هم وابسته است و با توقف یک محور، محورهای دیگر نیز از حرکت باز می‌ایستند. امام علی (علیه السلام) را اقتصادی که هدف آفرینش را نادیده انگارد، حیات حیوانی می‌داند و می‌نویسد:

> من آفریده نشده‌ام تا به مصرف خوراکیهای لذیذ مشغول شوم، همچون چارپایانی که کوشش آنها در خوردن علف و هضم آن بوده، از هدف آفرینش خود بی‌خبرند.[۸]

از دیدگاه امام علی (علیه السلام) خداوند خزائنی غیبی دارد که نعمتهای الهی از آنجا نازل می‌شود، چنین اعتقادی نتیجهٔ تأثیر نگرش دینی در اقتصاد است. مولا به فرزندش، امام حسن (علیه السلام) می‌نویسد:

> و بدان، خداوندی که خزائن آسمانها و زمین به دست او است، تو را رخصت دعا داده و خود اجابت آن را بر عهده گرفته است و از تو خواسته که از او بخواهی تا عطایت کند.[۹]

انفاق، قناعت، روزی حلال، صدقه و بخشش و ... که در راه پیشرفت اقتصادی مؤثر است، همگی بر نگرش دینی مبتنی است. امام در گفتارهای متعددی رابطهٔ روزی با انسان را بیان می‌کند و خداوند را ضامن رساندن روزی به بندگان می‌شناساند که مجموعهٔ این سخنان در انسان خدامحور آرامشی وصف‌ناپذیر ایجاد می‌کند.

فقر و غنا

فقر به معنای نیاز و احتیاج است و چنانچه نیاز به سوی خدا باشد، ستوده است: «الفَقْرُ فَخْرِی»،[۱۰] امّا اگر نیاز، به سوی مردم باشد، نکوهش می‌شود. هدف امام علی (علیه السلام) زدودن چهرهٔ فقر از دامن حکومت اسلامی است. او نه تنها نیازمندی را نمی‌ستاید، بلکه نداری و بی‌چیزی را بلایی می‌داند[۱۱] که به سبب آن گفتار و حجت انسان زیرکِ فقیر مقبول نمی‌افتد.[۱۲] امام نگرانی خویش را از درویشی فرزندش چنین بازگو می‌نماید:

> يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ، مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، داعِيَةٌ لِلْمَقْتِ.[۱۳]
>
> فرزندم! بیم دارم که تو فقیر شوی، پس از فقر به خدا پناه ببر، زیرا فقر سبب نقص در دین و سرگردانی عقل و پدیدآورندهٔ دشمنی است.

---

۸. *نهج البلاغه*، نامهٔ ٤٥.
۹. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، نامهٔ ۳۱.
۱۰. عدة *الداعی*، ص ۱۱۳.
۱۱. *نهج البلاغه*، حکمت ۳۸۸: أَلَا وَ إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَة.
۱۲. همان، حکمت ۳.
۱۳. همان، حکمت ۳۱۹.

فقر بزرگ‌ترین مرگ است[۱۴] و درویش در شهر خویش غریب و گمنام است.[۱۵] این سخنان تنها بیان چهرهٔ دشوار تهیدستی است[۱۶] و نمی‌توان آن را نکوهش فقر دانست، زیرا برخی نداریها بر اثر عوامل غیر ارادی، مانند نقص عضو، کهولت سن و ... تحمیل می‌شود و در نگاه واقع‌نگر مولا نباید آنها را سرزنش کرد، بلکه فقری نکوهش می‌شود که انسان در پیدایش آن تأثیر داشته باشد.

عوامل پیدایش فقر

فقر زائیدهٔ عوامل گوناگون اجتماعی و فردی است. وسوسهٔ شیطان، تنبلی و سستی از جملهٔ عوامل فردی زایش فقر است. قرآن کریم در این‌باره می‌فرماید:

﴿الشَّيْطانُ يَعِدُكمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ﴾[۱۷]

شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وامی‌دارد؛ و [لی] خداوند از جانب خود به شما وعدهٔ آمرزش و بخشش می‌دهد، و خداوند گشایشگر دانا است.

و در کشاکش این دو وعده، چه بسیار انسانهایی که بندهٔ شیطان می‌شوند و گشاده‌روزی خدای را نادیده می‌گیرند و به گناهان فراوانی دست می‌یازند. مولا در توصیف آنان می‌فرماید:

هیچ نعمت و زندگانی خرّمی از میان نرفت، مگر به سبب گناهانی که [مردم] انجام دادند. به راستی که خدای هرگز به بندگان ستم نمی‌ورزد.[۱۸]

امام عامل دیگر فقر را پیوند سستی و ناتوانی[۱۹] می‌داند و با صراحت می‌فرماید: «هرکه در کارها سستی پیشه کند، حقوق خویش را تباه کرده است.»[۲۰]

ستم ثروتمندان[۲۱] و حکومت بدکاران و بی‌خردان را می‌توان از عوامل اجتماعی پیدایش فقر دانست. علی (علیه السلام) در حالی که از حکومت بی‌خردان اندوهناک است، می‌فرماید:

وَ لَكنَّنِی آسَى أَنْ يَلِیَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَّارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلًا وَ عِبَادَهُ خَوَلًا.[۲۲]

ولی اندوه من از این است که مشتی بی‌خردان و تبهکاران این امت، حکومت را به دست گیرند و مال خدا را میان خود دست به دست گردانند و بندگان خدا را به خدمت گیرند.

---

۱۴. همان، حکمت ۱٦۳: الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكبَر.
۱۵. همان، حکمت ۵۹: الْفَقْرُ فِی الْوَطَنِ غُرْبَة.
۱٦. ر.ک: خطبهٔ ۱۰۹: مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُه؛ حکمت ۳۷۹؛ خطبهٔ ۹۱.
۱۷. بقره/ ۲٦۸.
۱۸. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۷۸.
۱۹. *الکافی*، ج ۵، ص ۸٦، ح ۸.
۲۰. *نهج البلاغه*، حکمت ۲۳۹: مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِیَ ضَيَّعَ الْحُقُوق.
۲۱. *کنز العمال*، ج ٦، ص ۳۱۰، ح ۱۵۸۲٤.
۲۲. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، نامهٔ ٦۲.

ثروت

در برخی متون دینی ثروت و توانگری ستایش شده است و بر عکس در متون متعددی ویژگیهای منفی آن به چشم می‌آید. احادیث بسیاری که چگونگی مصرف، راههای ثمردهی ثروت و پاسداشت آن را بر می‌شمرد، بیانگر آن است که در اسلام ثروت مذموم نیست.[۲۳] مولا می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ الْمَالِ.»[۲٤]

بی‌تردید اگر نعمتها به خوبی پاسداری نشوند، آفتها آن را نابود می‌کند. ثروت از جمله نعمتهایی است که در معرض آفات بی‌شماری قرار دارد، به گونه‌ای که پاسداشت آن توان‌فرسا است. گروهی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد ایشان از بی‌جامگی، فقر و کم‌مایگی شکایت کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مژده باد شما را، به خدا سوگند که از پُرمایگی، بیش از کم‌مایگی بر شما بیمناکم.»[۲۵]

امام علی (علیه السلام) سپاسگزاری را زیور توانگری می‌داند[۲٦] و در سفارشهای متعددی از ثروتمندان جامعه می‌خواهد که حقوق خویش را به خوبی ادا کنند. ایشان فقر جامعه را نتیجهٔ اهمال توانگران می‌داند.

زراندوزان

ثروتی مطلوب است که در راه تولید و تلاش به کار رود و انباشت ثروت و پرهیز از انفاق، عذاب الهی را در پی دارد:

﴿الَّذِينَ يَكنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَهَا فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيم﴾[۲۷]

کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده.

سیم و زر مایهٔ شهوتها و فتنهٔ جانها است[۲۸] و امام چنین ثروتی را سرکردهٔ بدکاران می‌داند[۲۹] و شایسته نمی‌داند که ثروتمندان به سیم و زر خویش فخر فروشند:

فَلَا تَنَافَسُوا فِى عِزِّ الدُّنْيَا وَ فَخْرِهَا وَ لَا تَعْجَبُوا بِزِينَتِهَا وَ نَعِيمِهَا وَ لَا تَجْزَعُوا مِنْ ضَرَّائِهَا وَ بُؤْسِهَا فَإِنَّ عِزَّهَا وَ فَخْرَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ.[۳۰]

پس در عزت و افتخار این جهان با یکدیگر رقابت مکنید و به زیورها و خواسته‌های آن بر خود مبالید و از سختیها و رنجهایش فغان و زاری سر مدهید، زیرا عزت و افتخارش پایان‌پذیر است.

---

۲۳. برداشتی از نظر استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب *نظری بر اقتصاد اسلامی*.
۲٤. *نهج البلاغه*، حکمت ۳۸۱ (بر اساس نسخهٔ فیض الاسلام): دارایی فراوان از نعمتهای الهی است.
۲۵. *توسعهٔ اقتصادی در قرآن و حدیث*، ج ۲، ص ۹٤۰ ـ ۹۳٤، به نقل از *السنن الکبری*، ج ۹، ص ۳۰۲، ح ۱۸٦۰۹.
۲٦. *نهج البلاغه*، حکمت ٦۸.
۲۷. توبه/ ۳٤.
۲۸. *نهج البلاغه*،حکمت ۵۸: الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَات.
۲۹. *نهج البلاغه*، حکمت ۳۱٦: الْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَّار.
۳۰. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۹۹.

در نگاه عزتمند علی (علیه السلام)، کسی که در برابر توانگر به خاطر ثروتش کرنش کند، دو سوم دینش را از دست داده است[۳۱] و ثروتمند ناسپاس باید مراقب هشدار خداوند باشد:

یَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَیْتَ رَبَّکَ سُبْحَانَهُ یُتَابِعُ عَلَیْکَ نِعَمَهُ وَ أَنْتَ تَعْصِیهِ فَاحْذَرْهُ.[۳۲]

ای پسر آدم! اگر دیدی که خدای سبحان، نعمتش را پی در پی به تو ارزانی می‌دارد و تو نافرمانی‌اش می‌کنی، از کیفر او بترس.

در پایان باید دانست که زراندوزان مانع پیشرفت جامعه‌اند، زیرا دارایی خویش را در بند می‌کشند و با این روش هلاکت خود را فریاد می‌زنند: «ثروت‌اندوزان مرده‌اند اگرچه به ظاهر حیات دارند.»[۳۳]

پیشرفت اقتصادی

دین در دیدگاه شیعی، حرکت‌آفرین است و ایستایی در فرهنگ تشیع معنا ندارد، اسلام تلاش برای بهبود وضع زندگی را نوعی عبادت و کسی را که برای بهسازی خانواده می‌کوشد، در شمار مجاهدان می‌داند. سیرهٔ عملی پیامبر و ائمهٔ معصومین (علیهم السلام) گواه خوبی برای رد تفکر عزلت‌گزینی و تنبلی است.

در نگرش دینی، تمام آفریدگان برای منفعت آدمیان آفریده شده‌اند، مولا دربارهٔ خدمتگزاری زمین و آسمان به انسانها می‌فرماید:

أُمِرَتَا بِمَنَافِعِکمْ فَأَطَاعَتَا وَ أُقِیمَتَا عَلَی حُدُودِ مَصَالِحِکمْ فَقَامَتَا.[۳۴]

خداوند آن دو را فرمان داده که به شما سود رسانند و آن دو هم اطاعت کرده‌اند، خداوند زمین و آسمان را برای مصالح شما بر پای داشته و آن دو نیز بر پای ایستاده‌اند.

و اکنون این نظریه اثبات شده است که طبیعت، برای همهٔ آدمیان کافی است و هر اندازه که بشر کوشش نماید، لایه‌های پنهان هستی رخ می‌نماید. برای نمونه بشر برای تأمین سوخت از چوب به زغال سنگ و از زغال سنگ به نفت و از نفت به انرژی هسته‌ای و خورشیدی[۳۵] پناه آورده است و بی‌تردید این سیر همچنان ادامه خواهد داشت، بنابراین نمی‌توان طبیعت را به عنوان عامل فقر انسان محکوم کرد، بلکه باید به کشف راهکارهای جدید و بهره‌برداری از آنها پرداخت.

اکنون که استعداد سرشار طبیعت را مشاهده کردیم، بهتر می‌توانیم مسیر پیشرفت اقتصادی در *نهج البلاغه* را تبیین نماییم.

راه پیشرفت مرهون دو عامل است:

۱ـ حکومت و وظایف عمومی؛

۲ـ مردم و وظایف فردی.

---

۳۱. *نهج البلاغه*، حکمت ۲۲۸.

۳۲. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، حکمت ۲۵.

۳۳. همان، حکمت ۱۴۷: هَلَکَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْیَاء.

۳۴. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۴۳.

۳۵. برداشتی از کتاب *فقر* تألیف استاد علی صفائی حائری.

حکومت و وظایف عمومی

سخن از اقتصاد علوی بدون حکومت، بی‌معنا است، زیرا وظایف عمومی مانند وضع و اجرای قانون، نظارت بر حسن اجرای آن و سرمایه‌گذاریهای زیربنایی نیازمند حکومتی توانا و مقتدر است و کاستی در هر یک از این وظایف، جبران‌ناپذیر است.

الف) **قانون**

حکومت در بخش درآمدها و هزینه‌ها باید قانونی مدوّن و فراگیر تنظیم نماید. دولت علوی با دریافت وجوهی خاص، مخارج عمومی را تأمین می‌کرد و اهداف اقتصادی را پیش می‌برد.[۳۶] از این رو سیاستهای مالیاتی در گفتارهای امام علی (علیه السلام) جایگاه ویژه‌ای دارد و امام در برخی سخنان خویش به پاره‌ای از منابع مالی اشاره کرده است.[۳۷] و جستجو در متون به دست آمده نشان می‌دهد که خمس، زکات و جزیه بعضی از منابع مالی امام بود که به شکلی قانونمند از مردم دریافت می‌شد. برای نمونه در گردآوری زکات و شیوهٔ رفتار با مؤدیان مالیاتی، ظرافتهایی در بخشنامه‌های علوی وجود دارد که همچنان به عنوان قوانین مترقّی بر تارک میراث حدیثی شیعه می‌درخشد. امام در سفارش ماندگار خویش به مالک اشتر می‌نویسد:

> وَ تَفَقَّدْ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَ صَلَاحِهِمْ صَلَاحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ وَ لَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلِهِ وَ لْيَكُنْ نَظَرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظَرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَ مَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ وَ لَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا.
>
> و در کار خراج، چنان بنگر که صلاح خراج‌دهندگان در آن است؛ چرا که صلاح خراج و خراج‌دهندگان به صلاح دیگران است و کار دیگران سامان نگیرد تا کار خراج‌دهندگان سامان نپذیرد، چرا که مردمان، همه هزینه‌خوار خراج و خراج‌دهندگان‌اند. باید نگاه تو به آبادانی زمین بیشتر از گرفتن خراج باشد، چرا که خراج بدون آبادانی به دست نیاید و آن کس که خراج را بدون آبادانی زمین جستجو کند، شهرها را ویران سازد و بندگان را هلاک کند و کارش جز اندکی استوار نگردد.[۳۸]

نکات زیبایی که در این نامه وجود دارد، توسط یکی از پژوهشگران اقتصادی استخراج شده است که چکیدهٔ آن چنین است:

۱ـ خراج مهم‌ترین وسیلهٔ تأمین مخارج رفاه عمومی است؛

۲ـ امنیت قضایی و مردم‌داریِ دست‌اندرکاران مالیاتی، راه سامان یافتن خراج و خراج‌گذاران است؛

۳ـ خراج گرفتن نباید مانع رشد تولید گردد؛

---

۳۶. ر.ک: *دانشنامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ج ۷، ص ۳٦۰، مقالهٔ «دولت و سیاستهای اقتصادی».

۳۷. ر.ک: *نهج البلاغه*، حکمت ۲۷۰.

۳۸. *نهج البلاغه*، نامهٔ ۵۳.

٤ـ میزان خراج باید متناسب با توانایی سرمایه‌گذار و انگیزه‌های سرمایه‌گذاری تعیین شود؛
٥ـ تخفیفهای مالیاتی سرمایه‌ای در دست مردم است که عایدات آن به دولت نیز باز می‌گردد؛
٦ـ تخفیف مالیاتی موجب جلب اعتماد و مشارکت عمومی است.[٣٩]

البته باید اذعان داشت که منافع مالی دولت با توجه به مصالح عمومی متغیر است و تنها در موارد پیش‌گفته منحصر نمی‌شود، به عنوان نمونه مولا برای هر اسب عِتاق [از نژاد اصیل] سالانه دو دینار و بر سایر اسبها سالانه یک دینار مالیات وضع نمود.[٤٠]

امام در اجرای قوانین نیز بسیار سخت‌گیر و متعصب بود که نمونهٔ آشکار آن توزیعِ مساویِ بیت‌المال بود. مورخان در توصیف دوران حکومت امام نوشته‌اند: «علی همه چیز را میان ما قسمت می‌کرد، حتی عطرها را میان زنان ما قسمت می‌کرد.»[٤١]

متون متعدد تاریخی چگونگی تقسیم بیت‌المال را گزارش کرده‌اند. بر این همه، برخورد عدالت‌محور امام با نزدیکان خویش را نیز باید بیفزاییم.[٤٢]

ب) نظارت

نظارت مستمر بر حسن اجرای قانون، سبب شناخت کاستیها و تنظیم قوانین جدید خواهد شد. امام علی (علیه السلام) با نظارت مستمرّ بر بازار و اجرای سیاستهای تشویقی و تنبیهی، از حقوق شهروندان پاسداری و با زیاده‌خواهیها برخورد می‌کرد. اگرچه امروزه از رئیس حکومت توقع حضور در بازار و پرسش از قیمتها نیست، ولی او باید از افزایش و کاهش قیمتها و زد و بندهای افزون‌خواهان به خوبی آگاه باشد و با آنان به طور شایسته‌ای برخورد نماید. امام باقر (علیه السلام) بازرسی امام از بازار را چنین گزارش می‌نماید:

> امیر مؤمنان در کوفه میان شما بود، هر روز صبح‌گاهان از دار الحکومه بیرون می‌رفت و یکی یکی در بازارهای کوفه، می‌گشت و تازیانه‌ای دو سویه بر دوش داشت که آن را سَبیبه می‌نامیدند. او در برابر اهالی بازارها می‌ایستاد و فریاد می‌زد: "ای بازرگانان! از خداوند عزّوجل پروا کنید!" آنگاه که بازاریان صدای او را می‌شنیدند، آنچه را در دست داشتند، رها می‌کردند و به وی دل می‌دادند و با گوش می‌شنیدند.[٤٣]

امام سپس سفارشاتی دربارهٔ چگونگی برخورد با مشتریان و پرهیز از سوگند و دروغ به آنان می‌فرمود و آنگاه برای رسیدگی به کار مردم به دار الحکومه باز می‌گشت. بی‌تردید رفتار هر روز امام شیوه‌ای است که نباید از آن غافل بود، گویا امام می‌خواهد با این رفتار خود به سران حکومتها بگوید که بازاری که به غفلت نزدیک است، باید با شیوه‌های تشویقی و تنبیهی تنظیم شود.

گفتارهای امام دربارهٔ ارزان‌فروشی، پرهیز از کم‌فروشی[٤٤] و احتکار و ...[٤٥] نیز در خور تأمل است.

---

٣٩. *دانشنامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ج ٧، مقالهٔ «دولت و سیاستهای اقتصادی».
٤٠. همان، ص ٤٠١، مقالهٔ «بیت‌المال» به نقل از *الکافی*، ج ٣، ص ٥٣٠، ح ١.
٤١. *انساب الاشراف*، ج ٢، ص ٣٧٤.
٤٢. ر.ک: *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ص ٤٤٣ ـ ٤٢٦.
٤٣. *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ص ٣٥٧، ح ١٩١.
٤٤. همان.
٤٥. *نهج البلاغه*، نامهٔ ٥٣.

ج) سرمایه‌گذاریهای زیربنایی

آموزش و پرورش، جاده‌ها، خدمات عمومی، عمران و آبادی شهرها و توجه به وضعیت رفاه عمومی مردم، از مهم‌ترین امور زیربنایی است که انگیزهٔ بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری در آن کمتر است. در این موارد حکومت باید از محل درآمدهای عمومی به سامان وضع مردم همت گمارد. در نگرش علوی آبادانی زمین نه تنها از وظایف انسانها است، بلکه هدف حضرت آدم (علیه السلام) از هبوط بر زمین آبادانی آن با نسل خویش بود.[٤٦] با این همه آن حضرت در تعیین خط مشی حکومت مالک اشتر، آبادانی شهری را به عنوان وظیفهٔ اصلی به وی گوشزد می‌کند.[٤٧] نمونه‌ای دیگر از اقدامات زیربنایی امام، ساختن بازار و واگذاری آن به مردم است[٤٨] که راهکار عملی برای پرهیز از انحصار بازارِ کالا و سرمایه است.

د) مبارزه با تبعیض و بی‌عدالتی

فراهم آوردن امکانات مساوی برای همهٔ جویندگان کار، از مهم‌ترین وظایف دولت اسلامی است و به موازات آن باید با رانت‌خواری و انحصارطلبی نیز مبارزه کند تا زمینهٔ رشد حقیقی در جامعه پدید آید. امام در سفارش‌نامهٔ خویش به مالک می‌نویسد:

إِیَّاكَ وَ الِاسْتِئْثَارَ بِمَا النَّاسُ فِیهِ أُسْوَة.

بپرهیز از آنکه چیزی را به خود مخصوص داری که بهرهٔ مردم در آن یکسان است.

سوگند امام در ابتدای حکومت، مبنی بر باز گرداندن خاصّه‌بخششهای عثمان به بیت‌المال،[٤٩] بیانگر عزم حقیقی ایشان، در مبارزه با بی‌عدالتی است. امام با صدور بخشنامه‌ها و انجام برخی اقدامات عملی، با تبعیض، انحصار و احتکار به مبارزه برخاست، که نمونهٔ کوچک آن، تبیین حق مردم در بازار و آزادی ورود و خروج عرضه‌کنندگان کالا بود، که در این زمینه فرمود:

بازار مسلمانان مانند مسجد ایشان است؛ پس هر کس که در گرفتن مکانی بر دیگران سبقت گیرد، او تا هنگام شب، به آنجا حق تقدم دارد.[٥٠]

ه) تأمین اجتماعی

امنیت اجتماعی و رسیدگی به وضعیت ناتوانانی که در ناتوانی خویش مقصر نبوده‌اند، وظیفهٔ حکومت است. سالخوردگان، بیماران و بی‌سرپرستان از این گروه‌اند. از دیدگاه علی (علیه السلام) تنها وظیفهٔ حکومت، تأمین اسباب تندرستی این گروه نیست بلکه درمان دل و جان آنان نیز بر عهدهٔ حکومت است. شاید بدین علت است که امام به مالک اشتر سفارش می‌کند تا فرصت ویژه‌ای را به شنیدن درد دلهای ایشان اختصاص دهد:

وَ اجْعَلْ لِذَوِی الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِیهِ شَخْصَك ... فَتَتَوَاضَعُ فِیهِ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَك.

---

٤٦. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ٩١: فأَهْبَطَه بَعْدَ التَوْبَةِ لِیَعْمُرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِه.

٤٧. همان، نامهٔ ٥٣.

٤٨. ر.ک: *دانشنامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ج ٧، ص ٣٣٠.

٤٩. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٥.

٥٠. *دانشنامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ج ٧، ص ٢٢١، مقالهٔ«فقر و غنا» به نقل از *کافی*، ج ٤، ص ٩، ح ٢.

برای کسانی که به تو نیاز دارند، زمانی معین کن که در آن فارغ از هر کاری به آنان پردازی. ... برای خدایی که آفریدگار تو است، در برابرشان فروتنی نمایی.[۵۱]

امام در فرازی از این عهد ماندگار، که با عبارت «ثُمَّ اللَّهَ اللَّهَ فِی الطَّبَقَةِ السُّفْلَی» شروع می‌شود، رسیدگی به قشر فرودین جامعه را چنان سفارش می‌کند که در هنگام ملاقات با خدای روسفیدی باقی ماند و بس. از دیدگاه علی (علیه السلام) بخشش، همراه با منّت و ترش‌رویی به هیچ روی پسندیده نیست. امّا امام نیازهای مادی آنان را نیز در نظر دارد و در همان نامه می‌نویسد:

یتیمان را عهده‌دار باش و کهنسالانی را که چاره‌ای ندارند و دست سؤال پیش نمی‌آرند، و این کار بر والیان دشوار است و گزاردن حق همه جا دشوار است و گران.[۵۲]

امام در نامه‌ای به فرماندار مکه، رسیدگی به حال عیالمندان و مستمندان را به وی گوشزد می‌کند و تأکیدی می‌کند که در این میان آنانی که در راه ارزشها صدمه دیده‌اند، برتری دارند و توجه ویژه‌ای را می‌طلبند:

اگر یکی از سربازانت و کسانی که با دشمنان تو مبارزه می‌کنند، به شهادت رسید، مانند یک وصی دلسوز و مورد اعتماد، جای او را پر کن، به گونه‌ای که اثر فقدان او در چهرهٔ آنان مشاهده نشود.[۵۳]

مردم و وظایف فردی

مردم، اساسی‌ترین پایهٔ پیشرفت اقتصادی‌اند و اگر طبیعت و حکومت، بهترین مواهب خویش را در اختیار مردم نهند، امّا آنان با الگوی مصرف علوی آشنا نباشند، هیچ پیشرفتی حاصل نخواهد شد. از سویی دیگر، اگر مردم بر پیشرفت خویش پای فشارند، بی‌تردید، فردای بهتری خواهند داشت. اگر چه در این مجال اندک نمی‌توان تمام وظایفی را که امام علی (علیه السلام) برای مردم ترسیم کرده است، برشمرد، امّا ذکر پاره‌ای از آنها خالی از فایده نیست.

الف) الگوی درآمد

۱ـ کار و تلاش

در بینش علوی کار، ارزش است و تنبلی و سست‌عنصری سزاوار نکوهش. البته کار در مکتب علوی باید حلال و با کیفیت و سرعت انجام پذیرد و مؤمن نباید فرصتهای خویش را از دست دهد، بلکه باید به ساماندهی

---

۵۱. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، نامهٔ ۵۳.

۵۲. همان: وَ تَعَهَّدْ أَهْلَ الْیُتْمِ وَ ذَوِی الرِّقَّةِ فِی السِّنِّ مِمَّنْ لَا حِیلَةَ لَهُ وَ لَا یَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ وَ ذَلِکَ عَلَی الْوُلَاةِ ثَقِیلٌ وَ الْحَقُّ کُلُّهُ ثَقِیل.

۵۳. *دانشنامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ج ۷، ص ٤۲۵، مقالهٔ«بیت‌المال» به نقل از *تحف العقول*، ص ۹۵.

زندگی یا گام برداشتن برای آخرت یا خوشیهای حلال[٥٤] روی آورد. در مکتب مولا جستجوی زندگی حلال، آدمی را از کار آخرت باز نمی‌دارد،[٥٥] زیرا کسب حلال بدون زیر پا نهادن هوای نفس ممکن نیست[٥٦] و این همان آخرت است. امام در سفارشی از مردم می‌خواهد که کار را با بهترین کیفیت انجام دهند، امّا فرصت را نیز از دست ندهند چرا که هرچند کیفیت مهم است، امّا فرصت نیز ارزشمند است و باید با غنیمت شمردن فرصتها، بهترین کارها را عرضه کرد:

مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُه.[٥٧]

هرکه در کارها درنگ کند، شرف نسب او را به پیش نراند.

امام علی (علیه السلام)، که شرافت نسب وی را همهٔ مکه و مدینه باور داشتند و فرزند ابوطالب ـ بزرگ مکه ـ بود، از کار کردن ابایی نداشت. او خاطرهٔ یک روز کاری خویش را چنین بازگو می‌کند:

یک بار در مدینه سخت گرسنه شدم، پس بیرون گشتم تا در حومهٔ مدینه کاری بیابم، زنی را دیدم که خاک گرد می‌آورد. گمان کردم که می‌خواهد آن را خیس کند، نزد او رفتم و با وی قرار نهادم که برای هر دلو بزرگ آب، یک خرما بستانم، آنگاه شانزده دلو بزرگ آب برکشیدم. ... پس شانزده خرما برایم شمرد. آنگاه نزد پیامبر آمده، او را از آن حال آگاه کردم، او از آن خرما با من خورد.[٥٨]

۲ـ دانش و تجربه

آگاهی و دانش و استفاده از تجربهٔ دیگران راه غیر قابل انکار پیشرفت اقتصادی است و تلاش بدون آگاهی بی‌ثمر است. امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید:

فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْداً مِنْ حَاجَتِهِ.[٥٩]

پس هر کس بدون علم به کاری دست زند، چونان کسی است که بیرون از راه گام می‌زند، که هرچه پیش‌تر رود، بیشتر از مقصود دور گردد.

آگاهی و دانش، افزون بر آنکه راه دست‌یابی به رشد اقتصادی است، در پاسداشت ایمان نیز مؤثر است، به گونه‌ای که برخی از تلاشهای اقتصادی، چنانچه بدون آگاهی باشد، در مرز گناه و ربا قرار می‌گیرد،[٦٠] بنابراین آموختن برای مسلمان واجب است و در کنار آموختن، تجربه‌اندوزی نیز بر سرعت و کیفیت کار می‌افزاید. امام از مردم می‌خواهد که با تیزهوشی خود با شخصی شریک شوند که از روزی خوبی برخوردار است:

شَارِكوا الَّذِی قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ فَإِنَّهُ أَخْلَقُ لِلْغِنَى وَ أَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحَظِّ عَلَيْهِ.

٥٤. ر.ک: *نهج البلاغه*، حکمت ٣٩.
٥٥. *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ص ٣٦٤، ح ١٧٢.
٥٦. ر.ک: *نهج البلاغه*، حکمت ١٢٢.
٥٧. *نهج البلاغه*، حکمت ٢٣.
٥٨. *مسند ابن‌حنبل*، ج ١، ص ٢٨٦، ح ١١٣٥.
٥٩. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٥٤.
٦٠. همان، حکمت ٤٤٧: مَنِ اتَّجَرَ بِغَيْرِ فِقْهٍ فَقَدِ ارْتَطَمَ فِی الرِّبَا.

با کسی که روزی روی بدو آورده شریک شوید که او توانگری را سزاوارتر است و روی آوردن بخت بر وی شایسته‌تر.[٦١]

۳ـ نفی حرص و طمع

هرچند عواملی مانند تدبیر و برنامه‌ریزی، نیک‌نامی و اعتبار اجتماعی و تخصص به عنوان راههای پیشرفت اقتصادی سفارش شده است، امّا بسیاری از این موارد در علم اقتصاد نوین نیز مورد توجه است. بنابراین، در *نهج البلاغه* اکنون به بیان عاملی می‌پردازیم که در اقتصاد امروزی به هیچ روی عامل پیشرفت اقتصادی به شمار نمی‌رود. حرص‌ورزی در اقتصاد علوی ممنوع است و برای ازدیاد درآمد، نباید حرص ورزید، در حالی که در اقتصاد نوین، حرص و طمع عامل گردآوری ثروت است. امام علی (علیه السلام) انسان آزمند را انبارگردان دیگران معرفی می‌کند و می‌فرماید:

يَا ابْنَ آدَمَ مَا كسَبْتَ فَوْقَ قُوتِك فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِغَيْرِك.

پسر آدم! آنچه بیش از خوراک روزانه‌ات کسب نمودی، در آن گنجور جز خود بودی.[٦٢]

دقت در متون اسلامی بیانگر الگوی درآمدی اسلام است. اسلام، تلاش برای زندگی در حد کفایت را می‌ستاید، امّا هر شیوه‌ای را که به زراندوزی بیانجامد، نفی می‌کند و با تبیین روشهای کنترلی، نظیر زکات، خمس، صدقات و ... ثروت مسلمانان را کنترل کرده و بدین ترتیب فاصلهٔ فقر و غنا را به حداقل می‌رساند. در بیانات امیر مؤمنان، آزمند در بند ذلت و خواری است[٦٣] و بیشترین لغزش خرد بر اثر درخشش طمعها است.[٦٤] بنابراین مؤمن خردمند، زیر بار ذلت و خواری نمی‌رود و هرگز حاضر نیست که خِرَدش تباه گردد، علی (علیه السلام) پیامدِ طمع‌ورزی را رفتن به سوی سرابی می‌داند که انسان را هرگز سیراب نمی‌گرداند:

إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ وَ ضَامِنٌ غَيْرُ وَفِي وَ رُبَّمَا شَرِقَ شَارِبُ الْمَاءِ قَبْلَ رِيِّهِ.

طمع تو را بر لب آب برد و سیراب‌ناشده بیرون آرد. ضمانت می‌کند و وفا نمی‌کند. چه بسا آشامنده‌ای که پیش از سیراب شدن، آب گلوگیرش شود.[٦٥]

٤ـ دعا

تقوی و خدا باوری در فرهنگ قرآنی سبب نزول برکات فراوانی است:

﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ﴾[٦٦]

و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم.

دعا و درخواست از رحمت رحمانی، راه پیشرفت اقتصادی در مکتب علوی است. هرچند اقتصاد امروز این راه را نمی‌پذیرد، امّا امیر مؤمنان با صراحت می‌فرماید که اگر مردم، صادقانه از خدا بخواهند، هر نعمتی که از

---

٦١. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، حکمت ٢٣٠.
٦٢. همان، حکمت ١٩٢.
٦٣. همان، حکمت ٢٢٦.
٦٤. همان، حکمت ٢١٩.
٦٥. همان، حکمت ٢٧٥.
٦٦. اعراف/ ٩٦.

ایشان گریخته، به آنان باز می‌گردد.[67] امام که در کار و تلاش بر همگان سبقت می‌گرفت، دست نیاز به درگاه خداوند باز کرده و می‌فرماید:

اللَّهُمَّ صُنْ وَجْهِی بِالْیَسَارِ وَ لَا تَبْذُلْ جَاهِیَ بِالْإِقْتَارِ، فَأَسْتَرْزِقَ طَالِبِی رِزْقِك.[68]

خدایا! با گشاده‌رویی آبرویم را حفظ فرما و با تنگدستی احترامم را مبر، تا ناچار شوم از کسانی که خود جویندهٔ روزی تواند، طلب روزی کنم.

این جمله که "بار خدایا! ما را بی‌نیاز گردان از اینکه به سوی غیر تو دست نیاز آوریم."[69] از جمله دعاهای علی (علیه السلام) برای پیشرفت اقتصادی است.

ب) الگوی مصرف

۱ـ صرفه‌جویی

نخستین الگوی مصرف علوی، صرفه‌جویی و پرهیز از اسراف است. مؤمن در نگاه (علیه السلام)، پُربهره و کم‌هزینه است.[70] نیکی و بخشش وی به دیگران سرازیر است، امّا خود تنها در حدّ ضرورت مصرف می‌کند:

فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِداً وَ اذْكرْ فِی الْیَوْمِ غَداً وَ أَمْسِك مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِك.[71]

از زیاده‌روی بپرهیز و میانه‌روی پیشه کن و امروز به فکر فردایت باش و از مال به قدر نیازت نگه دار.

البته گام نهادن در این راه بر اساس منطق علوی بسیار ظریف است و چه بسا که انسان به بهانهٔ نفی اسراف، به پرتگاه بخل نزدیک شود، بنابراین انسان باید راه درست مصرف کردن را بیاموزد: «کُنْ مُقَدِّراً وَ لَا تَكنْ مُقَتِّراً.»[72]

کاهش هزینه، آسودگی پیوسته را در پی دارد و هزینه کردن، با توجه به میزان درآمد، احساس رضایت از زندگی را به ارمغان می‌آورد. علی (علیه السلام) فرمود:

مَنِ اقْتَصَرَ عَلَی بُلْغَةِ الْكفَافِ فَقَدِ انْتَظَمَ الرَّاحَةَ.

و آن که به روزی روزانه اکتفا کرد، آسایش خود را فراهم آورد و در راحت و تن‌آسانی جای کرد.[73]

امام، معادباوران و کسانی را که مراقب هزینه‌های زندگی خویش‌اند، می‌ستاید.[74] بنابراین نگاه معادباور در کاهش هزینه‌ها نقش به سزایی دارد و کسی که ثروت تمام‌نشدنی قناعت را به دست آورد، به آرامش خاطری دست می‌یابد که تمام ثروتمندان جهان به آن غبطه می‌خورند:

---

٦٧. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٧٨: وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِینَ تَنْزِلُ بِهِمُ النِّقَمُ وَ تَزُولُ عَنْهُمُ النِّعَمُ فَزِعُوا إِلَی رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِیَّاتِهِمْ وَ وَلَهٍ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَیْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ.

٦٨. همان، خطبهٔ ٢٢٥.

٦٩. همان، خطبهٔ ٩١.

٧٠. امام در عیادت صعصعة بن صوعان وی را چنین ستود: قَلِیلُ المَؤُونَة، كَثِیرُ المَعُونَه.

٧١. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، نامهٔ ٢١.

٧٢. *نهج البلاغه*، حکمت ٣٤: میانه‌رو باش و بر خود سخت نگیر.

٧٣. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، حکمت ٣٧١.

در این عالم اگر سودی است، با درویش خرسند است	خدایا مُنعَم گردان به درویشی و خرسندی

۲ـ انفاق

شاید معرفی انفاق به عنوان الگوی مصرف، کمی سؤال‌برانگیز باشد. امّا حقیقت آن است که انفاق، هم الگوی مصرف است و هم عامل درآمدزا: ﴿مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾[۷۵]

البته باید اذعان کرد که معرفی الگوهایی نظیر انفاق، دعا، صدقه و ... به زیربناهای اعتقادی محکمی نیازمند است و هر یک از این روشها، چنانچه بر پایهٔ استواری بنا نگردد، فرو خواهد ریخت، ولی فرض ما آن است که انسان، به دنبال معامله‌ای سودآور است و کدام سود بهتر از آنکه وی در دنیا آسوده زندگی کند. انفاق حرکت‌زا و تلاش‌آفرین است، زیرا اگر تنها الگوی صرفه‌جویی مطرح شود، جامعه از حرکت باز می‌ایستد و هر کس به نان همان روز بسنده می‌کند، ولی روش اسلام تلاش بسیار و مصرف اندک است، زیرا در این منطق، انسان متعهد هرچه بیشتر خدمت کند، سود بیشتری برای خویش ذخیره کرده است. مؤمن علوی می‌بخشد، امّا منت نمی‌گذارد، تلاش می‌کند، امّا توقع سپاس از دیگران ندارد و از خدا سپاسگزار است که ثروتی بدو عطا کرد تا در راه او به گردش درآورد. در نگرش علوی فقیر و نیازمند، فرستادهٔ خدایند و انسان مؤمن، رسول خدا را بی‌نهایت اکرام می‌نماید:

> إِنَّ الْمِسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ، فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ وَ مَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّه.
>
> گدا فرستادهٔ خدا است، کسی که او را محروم دارد، خدا را محروم داشته و آن که بدو بخشد، خدا را سپاس و حرمت گذاشته.[۷۶]

قرآن ناطق، علی (علیه السلام)، با بیانی دیگر همان آیهٔ ابتدای بحث را به شیوه‌ای دیگر بیان فرمود: «هنگامی که تنگدست شدید، با صدقه و بخششِ مال با خدا تجارت کنید.»[۷۷]

اقتصاد مطلوب؛ آرمان یا واقعیت

آنچه فراهم آمد، مختصری از اقتصاد علوی بود که در یک درس مطرح شد، امّا آیا چنین اقتصادی در جهان امروز هم می‌تواند کارگشا باشد یا اینکه همچون بسیاری از دروس نظری تنها نقشی بر روی کاغذ است؟

حقیقت آن است که امروز، سیطرهٔ تمدن غرب فرصت اندیشه و گزینش راه بهتر را سلب کرده است و رونویسی از آنچه غرب با آزمون و خطا به دست آورده است، به مراتب آسان‌تر از رفتار بر اساس آموزه‌های علوی است. ما در اینجا تنها به یک واقعیت اشاره می‌کنیم.

میزان درآمد حکومت، در صدر اسلام و در زمان خلافت خلیفهٔ دوم، به دلیل فتوحات گستردهٔ مسلمانان در جنگ با ایران و روم، به صورت بی‌سابقه‌ای افزایش یافت و در زمان عثمان با فتح آفریقا، ثروت سرشاری به

---

۷٤. *نهج البلاغه*، حکمت ٤٨.

۷۵. طلاق/ ۷: "هرکه روزی او تنگ باشد باید از آنچه خدا به او داده خرج کند."

۷٦. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، حکمت ۳۰٤.

۷۷. *نهج البلاغه*، حکمت ۲۵۸: إِذَا أَمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ.

سوی جامعهٔ اسلامی سرازیر شد، به گونه‌ای که یعقوبی غنایم جنگ آفریقا را بالغ بر دو میلیون و پانصد و بیست هزار دینار ذکر کرده است.[۷۸] روش تبذیری عثمان خزانهٔ مسلمانان را تهی کرد[۷۹] و هنگام آغاز خلافت امام علی (علیه السلام) هیچ درهم و دیناری در خزانهٔ دولت باقی نمانده بود و امام در مدت حکومت خویش از راه جنگ درآمدی به دست نیاورد و از سویی طبیعت حجاز با دوران پیش از خلافت علی (علیه السلام) تغییری نیافته بود. با این همه علی (علیه السلام) در همان مدت کوتاه با برنامه‌ریزی دقیق و پیاده کردن شیوه‌هایی که به بخشهایی از آن اشاره شد، حکومتی را سامان داد که در توصیف آن نوشته‌اند: هیچ‌کس در کوفه به سر نمی‌برد ـ حتی از فرودست‌ترین طبقات مردم ـ مگر اینکه از گندم، مسکن و آب فرات بهره‌مند بود؛[۸۰] یعنی بهداشت، مسکن و خوراک مردم تأمین شده بود. حتی توجه امام به مسائل پولی چنان بود، که در زمان خلافت ایشان سکه‌هایی ضرب شد که تمام آثار غیر اسلامی از آن محو شده بود،[۸۱] در حالی‌که پیش از آن، مردم با سکه‌های رایج ایران و روم و یمن داد و ستد می‌کردند و پس از شهادت آن حضرت هم ضرب سکه‌های اسلامی متوقف شد و از رواج افتاد.

این تنها بخشی از حقیقت بود که کاوش بیشتری می‌طلبد، امّا همین حقیقت کوتاه به خوبی بیانگر آن است که اگر به آموزه‌های اسلامی باور داشته باشیم و در راه کاربردی کردن آن بکوشیم، بی‌تردید به ثمراتِ شیرین آن دست خواهیم یافت، زیرا آموزه‌های علوی به منبع خطاناپذیر وحی متصل‌اند.

چکیدهٔ درس

۱ـ اقتصاد، از اساسی‌ترین مسائل حکومتها است و حکومت علوی از این قاعده مستثنی نیست.

۲ـ در نگاه علی (علیه السلام)، اقتصاد را باید با نگرشِ دینی و انسانِ خدامحور سامان داد و خدا را ضامن روزی بندگان دانست.

۳ـ در کلمات مولا، ثروت مذموم نیست، امّا زراندوزی و فخرفروشی با ثروت، به عنوان عاملی که دین را از بین می‌برد، به شدت محکوم شده است.

٤ـ از دیدگاه علی (علیه السلام) نیازمندی و فقر مادّی، بَلایی است که دین و عقل را می‌رباید.

٥ـ اهداف اقتصادی حکومت علوی با قانونهای مدون از جانب امام (علیه السلام) پیگیری می‌شد و مولا با نظارت مستمر بر حسن اجرای قانون، از حقوق شهروندان پاسداری و با زیاده‌خواهیها برخورد می‌کرد.

٦ـ آبادانی زمین، ساختن بازار و واگذاری آن به مردم، مبارزه با تبعیض و بی‌عدالتی و فراهم آوردن امنیت اجتماعی مردمان از برنامه‌های اقتصادی حکومت علی (علیه السلام) بود.

۷ـ کار و تلاش، دانش و تجربه، پرهیز از حرص و طمع و دعا به درگاه الهی از الگوهای درآمدِ فردی در اقتصاد علوی است.

۸ـ صرفه‌جویی و انفاق، از الگوهای مصرف در اقتصاد علوی معرفی شده است.

---

۷۸. *دانشنامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ج ۷، ص ۳٦۰.

۷۹. *الکامل*، ج ۲، ص ٤۸٤: "عثمان خمس غنائم آفریقا را به اقوام خویش بخشید!"

۸۰. *بحار الانوار*، ج ٤، ص ۳۲۷.

۸۱. *دانشنامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ج ۷، ص ۳۵۹.

پرسشهای پایانی

۱ـ آیا مفهوم اقتصاد همان میانه‌روی است؟
۲ـ رابطهٔ اقتصاد علوی با نگرش دینی را بیان نمایید.
۳ـ آیا می‌توان هرگونه فقری را نکوهش کرد؟
٤ـ رابطهٔ ثروت و زراندوزی را تبیین نمایید.
٥ـ قانون در اقتصاد علوی چه جایگاهی دارد؟
٦ـ الگوی درآمد در نظام اقتصاد علوی را برشمرید.
۷ـ رابطهٔ الگوی مصرف و انفاق را تبیین نمایید.

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ سیزدهم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ سیزدهم

نگاهی به مباحث سیاسی نهج البلاغه

اهداف درس

- ✓ آشنایی با معنای سیاست در *نهج البلاغه*؛
- ✓ آشنایی با اهداف و مبانی سیاست علوی؛
- ✓ آشنایی با ویژگیهای مدیریتی امام علی (علیه السلام) و راهکارهای تحقق آن در جامعهٔ امروز.

تعریف سیاست

سیاست واژه‌ای عربی از ریشهٔ "السَوْس" به معنای ریاست و تدبیر[1] یا خُلق و خو[2] است. واژه‌شناسان در تعریف سیاست گفته‌اند: "السیاسةُ القیامُ عَلَی الشیءِ بما یُصْلِحُهُ"[3] سیاست اقدام و انجام چیزی طبق مصلحت آن است. واژه‌شناسان زبان فارسی نیز همین مفهوم را برگزیده و در تعریف سیاست می‌گویند: "سیاست به معنی پاس داشتن مُلْک، حکم راندن بر رعیّت، حکومت، ریاست و داوری است."[4]

سیاست اصطلاحی

واژهٔ سیاست، در اصطلاح علم سیاست در معانی گوناگونی به کار رفته است. برخی از تعاریف اصطلاحی سیاست چنین است:

"فن کشورداری و کسب قدرت اجتماعی"،[5] "قدرت، و فن کسب، توزیع و حفظ آن"، "علم حکومت بر کشورها"، "فن و عمل حکومت بر جوامع انسانی".[6]

---

۱. *المصباح المنیر*، ص ۲۹۵.

۲. معجم *مقاییس اللغه*، ج ٦، ص ۱۱۹.

۳. *لسان العرب*، ج ٦، ص ۱۰۷.

٤. دهخدا، *لغت‌نامه*، ج ۸، ص ۱۲۲۲۵.

٥. *بنیاد فلسفهٔ سیاسی در غرب*، ص ۱۹.

٦. *دانش‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ج ٦، ص ۱۳.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، معنای سیاست نزد سیاستمداران همسان نیست، برخی آن را "دانش و علم" می‌دانند و گروهی از آن به "فن و عمل" تعبیر می‌کنند. ولی مهم‌ترین و کلی‌ترین موضوعات علم سیاست، یعنی دولت، قدرت و حکومت در همهٔ این تعریفات یکسان است.

سیاست در نهج البلاغه

معانی گوناگون سیاست مبتنی بر اندیشه‌های مختلف فلسفی و نسبتی است که اندیشمندان علمِ سیاست با این دنیا برقرار کرده‌اند. بر اساس دیدگاههای برخی از سیاسیّون، امام علی (علیه السلام) فاقد اندیشهٔ سیاسی است؛ زیرا او به راحتی می‌توانست نبرد با معاویه را به زمان مناسب‌تری واگذارد، یا در برابر زیاده‌خواهی برخی از اصحاب پیامبر نرمش و ملاطفت اختیار کند، امّا چنین نکرد و نتیجهٔ عملکرد وی چنان شد که حکومتش دیری نپایید و به افول گرایید.[۷]

یکی از اهداف بحث ما بازکاوی اجمالی اندیشهٔ سیاسی امام علی (علیه السلام) است. واژهٔ سیاست در خطبه‌ها و کلمات امام علی (علیه السلام) کاربرد چندانی ندارد و در موارد معدودی که این واژه در گفتار مولا به کار رفته است، بیشتر در معنای خلق و خو یا تأدیب و تمرین استعمال شده است و در تمام *نهج البلاغه* تنها در یک‌جا واژهٔ سیاست به معنای کلیِ اصطلاحیِ امروزی آن، یعنی حکومت، قدرت و دولت به کار رفته است و آن هم خطاب به معاویه است که می‌فرماید:

وَ مَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ وَ وُلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّة.[۸]

ای معاویه! از کی شما زمامداران رعیت و فرماندهان امت بوده‌اید؟

علیرغم اینکه واژهٔ سیاست به معنای حکومت در *نهج البلاغه* کاربرد زیادی ندارد، امّا خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات فراوانی از آن حضرت وجود دارد که موضوع اصلی یا فرعی آن سیاست است.[۹] و بر همین اساس تعاریف گوناگونی برای سیاست در *نهج البلاغه* ارائه شده است. استاد علامه محمدتقی جعفری در تعریف سیاست می‌نویسد:

مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسانها در مسیر حیات معقول.[۱۰]

امّا برخی از نویسندگان تعریف فوق را کامل ندانسته و در تعریف سیاست گفته‌اند:

سیاست یعنی تدبیر و ادارهٔ امور جامعه در مسیر تحقق ولایت الهی.[۱۱]

---

۷. برای مطالعهٔ بیشتر ر.ک: محمدتقی جعفری، *حکمت اصول سیاسی اسلام*؛ علی‌اکبر رشاد، *دانش‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ج ٦؛ محمد محمدی ری‌شهری، *دانش‌نامهٔ امیرالمؤمنین (علیه السلام)*، ج ٤.

۸. *نهج البلاغه*، نامهٔ ۱۰.

۹. *دانش‌نامهٔ امام علی*، ج ٦، ص ١٤.

۱۰. *حکمت اصول سیاسی اسلام*، ص ٤٧.

۱۱. *دانش‌نامهٔ امام علی*، ج ٦، ص ١٥.

اگر چه این دو تعریف با نگاه به آموزه‌های علوی ارائه شده است، ولی پویایی چنین برداشتی زمانی نمایـان خواهد شد که این تعریف با تعاریف دگراندیـشان مقایـسه شـود. ژان ژاک روسـو[12] حکومـت را کـه از ارکـان سیاست است چنین می‌شناساند:

حکومت واسطه‌ای است بین رَعایا و هیئت حاکمه که آنها را با همدیگر مربوط می‌سازد و اجرای قانون و حفظ آزادی سیاسی را به عهده می‌گیرد.[13]

برخی پژوهشگران نیز در تعریف نظام سیاسی می‌گویند:

نظام سیاسی عبارت است از مجموعه‌ای از سازمانهای اجتماعی که برای تـأمین روابـط طبقات اجتماعی و حفظ انتظام جامعه به وجود می‌آیند.[14]

سیاست در تعاریف مصطلحِ امروزین، رابطه‌ای دوسویه میان حکومـت و مـردم اسـت، امّـا در نگـاه علـوی سیاست تنها رابطه‌ای دوسویه نیست.

اکنون به دقت در تعاریف پیشین بنگرید و برای دست‌یابی به پاسخی دقیـق‌تـر مبـانی و اهـداف سیاسـت علوی را بررسی نمائید.

اهداف سیاست علوی

سیاست به معنای کشورداری در نگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ضروریات هر جامعه‌ای است و امام در نفی دیدگاه خوارج، که مبلغان هرج و مرج و نفی حکومت بودند فرمود:

وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِر.[15]

حالی که مردم را حاکمی باید نیکوکردار یا تبهکار.

امّا هدف مولا بسیار فراتر از کشورداری و تأمین رفاه و امنیت مردم است، چرا کـه ایـن امـور از لـوازم هـر حکومتی است. هدف حکومت در نگاه علوی، برپایی فرمان خدا است. به دیگر سخن، سیاست علـوی ترکیبـی از رابطهٔ خدا، مردم و حکومت است و بدین‌سان رابطهٔ دوسویهٔ حکومت و مردم در نگاه مولا، امـری اسـت کـه حتی فاجران و فاسقان نیز از عهدهٔ آن بر می‌آیند. علی (علیه السلام) فرمود:

لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَ الِاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَ الْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّيهَا وَ إِصْدَارُ السُّهْمَانِ عَلَى أَهْلِهَا.[16]

---

۱۲. ژان ـ ژاک روسو، از بزرگ‌ترین نویسندگان فرانسوی قرن هجدهم میلادی است کـه در مباحـث اجتمـاعی عقایـد ویـژه‌ای داشت؛ *فرهنگ معین*، ج ۵، ص ٦٢٣.

۱۳. فاستر، مایکل برسفورد، *خداوندان اندیشهٔ سیاسی*، ترجمه: جـواد شـیخ‌الاسـلامی، تهـران، امیرکبیـر، ۱۳۵۸ هش، ج ۲، ص ۳۸۹.

١٤. بهمن آقایی، علی‌رضا بابایی، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران، نشر ویس، ۱۳٦۹ هش، ج ۱، ص ٢٤٥.

۱۵. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ٤٠.

١٦. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۰۵.

همانا بر امام نیست جز آنچه از امر پروردگار به عهـدهٔ او واگـذار شـده اسـت: کوتـاهی نکردن در موعظت و کوشیدن در نصیحت و زنده کردن سنت و جاری ساختن حدود بـر مستحقّان و رساندن سهمهای بیت‌المال ـ به درخورِ آن.

بنابراین "زنده کردن سنت" از اهداف حکومت الهی است.[17] و کوشش در نصیحت، تنها پند و اندرز نیـست، چرا که پند و اندرز وظیفهٔ هر مسلمانی است، بلکه بنا بر سیاست علوی، مدیران جامعـهٔ اسـلامی بایـد وسـایل خیرخواهی مردم را فراهم آورند و تمامی برنامه‌های دولت اسلامی را بر پایهٔ خیر و خوبی مردم سامان دهند.

حکومت نزد علی (علیه السلام)، امانتی الهی است که باید در پاسداشت آن کوشـید و نبایـد در فرمـانروایی مردم به دیدهٔ امرار معاش و ارتزاق نگریست.[18] این‌گونه نگرش به مقولـهٔ سیاسـت، بـار سـنگین مـسئولیت را دوچندان می‌کند و تلاش برای خشنود ساختن خلق خدا را لذت‌بخش می‌کند و زیاده‌خواهان بی‌مـسئولیت را از اطراف مدیران می‌راند. امام در نجوای خویش با خداوند، هدف خود را اینچنین تشریح می‌کند:

اللّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یکنِ الَّذِی کانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِی سُـلْطَانٍ وَ لَـا الْتِمَـاسَ شَـیْءٍ مِـنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَکـنْ لِنَـرِدَ الْمَعَـالِمَ مِـنْ دِینِـکَ وَ نُظْهِـرَ الْإِصْـلَاحَ فِـی بِلَـادِکَ فَیَـأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ وَ تُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِکَ.

خدایا تو می‌دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نـه از دنیـای نـاچیز خواستنِ زیادت. بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود بنشانیم و اصلاح را در شهرهایت ظاهر گردانیم، تا بندگان ستمدیده‌ات را ایمنی فراهم آیـد و حـدودِ ضـایع مانده‌ات اجرا گردد.[19]

اگرچه دغدغهٔ مولا رفاه ستمدیدگان و آبادانی شهرها است، امّا این دو مهـم فرجـام طبیعـی هـر حکومـتِ دینی است، علی (علیه السلام) هدف خویش را چنین فریاد می‌زند: «إِنِّی أُرِیدُکُمْ لِلَّه.»[20]

و آنگاه از مردم یاری می‌طلبد و می‌فرماید:

ای مردم! مرا بر کارِ خود یار باشید و فرمانم را پذیرفتار. به خدا سوگند، که دادِ ستمدیده را از آن که بر او ستم کرده بستانم و مهار ستمکار را بگیرم و به ناخواهِ او تا به آبـشخورِ حق کشانم.[21]

مبانی سیاست علوی

مبانی جمع مبنا به معنای بنیان، شالوده و اساس هر چیزی است.[22] سیاست علوی نیز بر پایه‌هایی استوار است که در سراسر کلمات مولا مشهود است. سفارش‌نامهٔ مالک اشتر،[23] اگرچه بسیار پربار است، امّا تمام سیاستهای

۱۷. ر.ک: *دانش‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ج ٦، ص ٤٥.

۱۸. ر.ک: *نهج البلاغه*، نامهٔ ٥.

۱۹. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۳۱.

۲۰. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۳٦: «من شما را برای خدا می‌خواهم.»

۲۱. همان.

۲۲. محمد معین، *فرهنگ فارسی*، ج ۳، ص ۳۷۷۷.

علوی را در بر نمی‌گیرد و بسیاری از سیاستهای اداری، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی امام علی (علیه السلام) را می‌توان در متون دیگر جستجو کرد.[۲۴]
اکنون به اختصار به بازکاوی برخی مبانی سیاست علوی می‌پردازیم:

۱ـ عدالت

بی‌تردید هیچ واژه‌ای مانند عدالت همتای علی (علیه السلام) نیست، امّا باید دانست که عدالت از اهداف و آرمانهای حکومت علوی نیست که در راه آن بپا خیزد، بلکه از اساسی‌ترین پایه‌های سیاست علی (علیه السلام) است که در پیشگاه هیچ مصلحتی قربانی نمی‌شود و می‌توان گفت که مرز حکومت علی (علیه السلام) همان عدالت است که به تعبیر زیبای مولا، برترین چشم‌روشنی زمامداران است:

إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوُلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ ظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ.[۲۵]

برترین چشم‌روشنی زمامداران، بپا داشتن عدالت در شهرها و آشکار شدن دوستی میان شهروندان است.

امام در همین نامه، عدالت فراگیر را از مالک اشتر می‌خواهد. ایشان با واقع‌بینی می‌داند که ترجیحِ یک خواسته در میان خواسته‌های گوناگون بسیار مشکل است، امّا از زیردستان خود می‌خواهد که عدالت را بر تمامی خواسته‌های خود مقدم نمایند:

"به درستی که چون خواسته‌های زمامدار گوناگون شود، او را از بسیاری عدالت باز دارد. پس باید کار مردم در آنچه حق است، نزد تو یکسان باشد. چرا که ستم، جانشین عدل نیست."[۲۶]

در بینش علوی، محبت و مهرورزی از ستونهای دین[۲۷] به شمار می‌رود، امّا آنگاه که محبت با عدالت در تعارض قرار گیرد، عدالت بر آن مقدم می‌گردد. در دوران امام علی (علیه السلام) عده‌ای از شهروندانی که تحمل عدالت را نداشتند، به معاویه پناهنده شدند. امام در نامه‌ای به فرماندار مدینه اعتراض آنان را نادیده گرفت و چنین نگاشت:

إِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَ مُهْطِعُونَ إِلَيْهَا وَ قَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَ رَأَوْهُ وَ سَمِعُوهُ وَ وَعَوْهُ وَ عَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرَةِ فَبُعْداً لَهُمْ وَ سُحْقاً.[۲۸]

آنان مردم دنیایند روی بدان نهاده و شتابان در پی‌اش افتاده. عدالت را شناختند و دیدند، و شنیدند و به گوش کشیدند، و دانستند مردم به میزان عدالت در حق یکسان‌اند پس گریختند تا تنها خود را به نوایی برسانند. دور بوند دور از رحمت خدا.

---

۲۳. *نهج البلاغه*، نامهٔ ۵۳.

۲۴. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: محمد محمدی ری‌شهری، *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ص ۹۱ ـ ۳۵.

۲۵. *نهج البلاغه*، نامهٔ ۵۳.

۲۶. همان، نامهٔ ۵۹.

۲۷. همان، خطبهٔ ۱۹۸.

۲۸. همان، نامهٔ ۷۰.

علاقه‌مندان امام وقتی شدت عدالت امام را عامل جدایی گروهی از افزون‌طلبان می‌دیدند، از امام می‌خواستند تا از سیاستِ عدالت‌محورِ خویش، برای مدتی روی گرداند و به گروهی از رؤسای قبایل و چهره‌های پرنفوذ سیاسی امتیازات ویژهٔ اقتصادی بدهد. امّا مولا چنین پیشنهادهایی را هرگز نپذیرفت و بر سیاست خود پای فشرد. گفتگوی زیبای امام علی (علیه السلام) با مالک اشتر در این زمینه خواندنی است. مالک به زیبایی دریافته است که مردم خواهان عدالت‌اند امّا تنها در حق دیگران. و چنانچه عدالت در حق ایشان هم به جای آورده شود، نالان می‌شوند. اکنون بخشی از گفتگوی امام علی (علیه السلام) با مالک اشتر را ملاحظه نمایید:

زمانی که علی (علیه السلام)، از فرار مردم به سوی معاویه، نزد مالک اشتر شکوه کرد. اشتر گفت: ای امیرمؤمنان! ما با مردمان جَمَل، با همراهی بصریان و کوفیان جنگیدیم در حالی که رأی [همگان] یکی بود. امّا پس از آن اختلاف کردند و دشمنی بر پا داشتند، نیّتها سُست شد و عدالت، کم گردید؛ و تو آنان را به عدالت می‌خوانی و در میانشان با حق رفتار می‌کنی و حقِّ فروافتادگان را از مِهتران می‌ستانی و مِهتران، نزد تو بر فروافتادگان هیچ برتری ندارند. گروهی از آنان‌که با تو بودند، وقتی به این امر مبتلا شدند، ناله سر دادند و از این عدالت، اندوهناک گشتند. [امّا] هدیه‌های معاویه نزد ثروتمندان و بزرگان بود و جان مردم به سوی دنیا پر کشید، و کسانی که دل به دنیا نمی‌سپارند، اندک‌اند و بیشتر مردم، کسانی هستند که حق را دور می‌افکنند و با باطل همراهی می‌کنند و دنیا را ترجیح می‌دهند.[۲۹]

آنگاه مالک پیشنهاد می‌دهد تا حضرت بر آنان بذل و بخشش کند، امّا امام پاسخهای زیبایی می‌دهد که علاقه‌مندان می‌توانند پاسخ امام را در مصادر معرفی‌شده مطالعه نمایند.

۲ـ صداقت

دومین مبنای علی (علیه السلام) در سیاست، راستی و درستی است. مکر و حیله نه تنها در سیاست علی (علیه السلام) جایگاهی ندارد بلکه آن را نافرمانی خدا می‌داند که نباید به آن نزدیک شد و در پاسخ به سرزنش کسانی که معاویه را از او زیرک‌تر می‌دانستند فرمود:

> به خدا سوگند، معاویه از من زیرک‌تر نیست؛ لیکن او حیله می‌کند و معصیت می‌ورزد. و اگر نبود که حیله، زشت و ناپسند است، من از زیرک‌ترین مردمان بودم.[۳۰]

کرامت انسان نزد علی (علیه السلام) یک اصل اصیل است، بنابراین از نظرگاه امام نمی‌توان به انسان وعدهٔ دروغین داد و از همین روی از فرماندار خویش می‌خواهد که به تمام وعده‌های خود، حتی وعده‌هایی که به دشمنان داده است، وفادار بماند:

> وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطْ عَهْدَكَ بِالوَفَاءِ، وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالأَمانَةِ، وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أَعطَيْتَ.
>
> اگر با کسی که میان تو و او دشمنی است، پیمانی بستی، یا به وی امانی دادی، بر عهدت وفا کن و امان را رعایت نما و خود را سپری برای انجام وعده‌ها قرار ده.[۳۱]

---

۲۹. *دانش‌نامهٔ امیر المؤمنین (علیه السلام)*، ج ۷، ص ۱۸۸؛ *الغارات*، ج ۱، ص ۷۱.

۳۰. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۰۰.

۳۱. همان، نامهٔ ۵۳.

وفای به عهد تنها دستور الهی نیست، بلکه هر انسان عاقبت‌اندیشی، پیامدهای عهدشکنی را درمی‌یابد و منفعتی که از عنوان وفاداری و صداقت به دست می‌آید، با هیچ دست‌اوردی قابل سنجش نیست. امام علی (علیه السلام) فرمود:

مشرکان نیز در میان خود، بدان [وفای به عهد] ملتزم بودند؛ چرا که فرجام تباه پیمان‌شکنی را احساس کرده بودند.[۳۲]

از سویی در برخی از کلمات امام علی (علیه السلام)، جنگ، به عنوان نیرنگ[۳۳] معرفی شده است و این سخن بازتاب گفتار پیامبر خدا است که در نبرد خندق فرمود: «الحَرْبُ خُدْعَةٌ».[۳٤] در بررسی این دو سخن باید بگوییم که امام (علیه السلام) عملیات روانی را برای سرکوبی دشمن می‌پذیرد، امّا معتقد است که در برابر دوستان هرگز نباید دست به نیرنگ زد و پیمان با دشمن نیز همواره استوار است و نباید آن را گسست.

هنر امام علی (علیه السلام) این است که حتی در عملیات روانی خویش از دروغ پرهیز می‌کند. یکی از یاران امام نبرد صفین را چنین گزارش می‌کند:

به درستی که امیرالمؤمنین، هنگامی که در صفّین با معاویه روبه‌رو شد، صدایش را بلند می‌کرد تا یارانش بشنوند و می‌فرمود: "به خدا سوگند معاویه و یارانش را خواهم کشت!"[۳۵] آنگاه در آخر سخن، صدایش را آهسته می‌کرد و می‌گفت: "إنْ شاء الله!". من نزدیک ایشان بودم و می‌گفتم: ای امیر مؤمنان! به درستی که سوگند یاد کردی بر آنچه انجام می‌دهی. آنگاه "إن شاء الله" گفتی. مقصودت از این کار چه بود؟ ایشان فرمود: "جنگ نیرنگ است و من نزد مؤمنان دروغگو نیستم. خواستم تا یارانم را بر دشمن بشورانم تا سستی نکنند و [به نبرد] با آنان، رغبت پیدا کنند. پس در آینده، داناترین آنان از این سخن سود برد. إن شاء الله."[۳٦]

۳ـ قانون و انضباط اداری

همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، امام (علیه السلام) آشوبگری در جامعه را نمی‌پذیرد و حتی حکومت مردِ تبهکار را در صورتی که مؤمن به کار خویش پردازد و کافر بهرهٔ خود برد، بهتر از ناامنی می‌داند.[۳۷] وفاداری علی (علیه السلام) به قانون تا آنجا پیش رفت که یکی از مسئولین فرهنگی حکومت خویش را مجازات کرد و سفارش احدی را نپذیرفت.[۳۸] نتیجهٔ رعایت قانون و نظم اداری، سامان یافتن کارها است. امام در سفارش خود به مالک اشتر می‌نویسد:

---

۳۲. همان.

۳۳. *صحیح البخاری*، ج ۱، ص ۲۵۳۹، ح ٦۵۳۱؛ *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ص ٦۰۰، ح ۵۰٦.

۳٤. *تهذیب الاحکام*، ج ٦، ص ١٦٢، ح ۲۹۸؛ *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ص ٦۰۰، ح ۵۰۷.

۳۵.« لَأَقْتُلَنَّ مُعاوِيَةَ وَ أَصحابَهُ.»

۳٦. *الکافی*، ج ۷، ص ٤٦۰، ح ۱؛ *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ص ٦۰۲، ح ۵۰۹.

۳۷. ر.ک: *نهج البلاغه*، خطبهٔ ٤۰.

۳۸. ر.ک: *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ص ۲۷٤، ح ۹۰.

وَ أَمْضِ لِکُلِّ یَوْمٍ عَمَلَهُ فَإِنَّ لِکُلِّ یومٍ ما فِیهِ ... وَ إِیَّاکَ وَ الْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا أَوِ التَّسَقُّطَ فِیهَا عِنْدَ إِمْکانِهَا أَوِ اللَّجَاجَةَ فِیهَا إِذَا تَنَکرَتْ أَوِ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ فَضَعْ کلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَ أَوْقِعْ کلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ.

کار هر روز را در همان روز انجام بده، چرا که هر روز، کار خود را دارد. ... از شتاب در کارهایی که هنگام انجام دادن آن نرسیده و از خرده‌گیری به هنگام فرا رسیدن زمانش، یا اصرار بی‌جا به هنگامی که ناشناخته و مبهم است، یا سستی، هنگامی که روشن و آشکار است، بپرهیز! هر کاری را در جای آن بِنه و هر کاری را به هنگام آن، بگذار.[۳۹]

امام شتاب پیش از توانایی و درنگ پس از فراهم آمدن فرصت را ابلهی می‌داند[۴۰] و در آخرین اندرزهایش در بستر شهادت، فرزندان خویش را به رعایت نظم دعوت می‌کند.[۴۱]

علی (علیه السلام) نظم را از آغاز تا انجام نیکو می‌شمرد و ضابطه و قانون در نزد او فراتر از هر نسبتی است. یکی از بستگان امام علی (علیه السلام) از جایگاه خویش سوء استفاده کرد. امام او را به شدت توبیخ کرد و میزان پایبندی خود به قانون را چنین نگاشت:

اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو انجام دادی (از من روی خوش نمی‌دیدند) روابط ما قطع می‌شد و بر فکر من اثر نمی‌گذاشتند.[۴۲]

اکنون با اعتراف به ناتوانی خویش در استخراج مبانی سیاست علوی به همین مقدار بسنده می‌کنیم و در ادامهٔ بحث به فرایند مدیریت در *نهج البلاغه* می‌پردازیم.

فرایند مدیریت در نهج البلاغه

مدیریت، فرایند طراحی و حفظ محیط و شرایطی است که در آن، افراد و گروهها برای دست‌یابی به اهداف منتخب گروهی، به طور مؤثر و با انگیزه فعالیت کنند.[۴۳] اگرچه در تعریف مدیریت همهٔ صاحب‌نظران هم‌داستان نیستند و حتی در علم یا هنر بودن مدیریت اتفاق نظر ندارند، ولی همهٔ آنان مدیریت را یک فرایند انسانی می‌دانند. به دیگر سخن مدیر موفق، با شناختی که از مجموعهٔ خویش دارد، بهترین راهکار را به سوی هدف تنظیم می‌نماید. امیر مؤمنان (علیه السلام) در بیش از یک هزار سال پیش سازمان مدیریتی خویش را به گونه‌ای بنیان نهاد که بسیاری از شاخصه‌های آن در نظام نوین جهانی همچنان ناشناخته مانده است و چنانچه دانشمندان علوم سیاسی با تلاشهای میان‌رشته‌ای کمر همت بندند، می‌توانند، ساختار زیبایی از مدیریت امام علی (علیه السلام) را به جهانیان ارائه نمایند. اکنون تنها به برخی از ویژگیهای مدیریتی امام علی (علیه السلام) اشاره می‌نماییم:

---

۳۹. *نهج البلاغه*، نامهٔ ۵۳.

۴۰. همان، حکمت ۳۶۳.

۴۱. همان، نامهٔ ۴۷.

۴۲. همان، نامهٔ ۴۵.

۴۳. زارعی، متین، *مدیریت منابع انسانی*، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات حوزهٔ علمیهٔ قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ ش، ص ۲۳.

۱ـ گزینش شایستگان

امیرمؤمنان (علیه السلام) در سفارش‌نامهٔ خویش به مالک اشتر از وی می‌خواهد تا برای گزینش بهترین افـراد، آزمون برگزار نماید و نیازهای گوناگون را در نظر گیرد و هوشیارانه در گزینش آنان اقدام نماید. امام می‌نویسد:

ثُمَّ انْظُرْ فِی أُمُورِ عُمَّالِکَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِبَاراً وَ لَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَ أَثَرَةً فَإِنَّهُمَـا جِمَـاعٌ مِـنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَ الْخِيَانَةِ وَ تَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَ الْحَيَاءِ مِـنْ أَهْـلِ الْبُيُوتَـاتِ الـصَّالِحَةِ وَ الْقَدَمِ فِی الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقاً وَ أَصَحُّ أَعْرَاضاً وَ أَقَلُّ فِی الْمَطَامِعِ إِشْـرَاقاً وَ أَبْلَغُ فِی عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَراً.[٤٤]

سپس در کار عاملان خود بیندیش و پسِ آزمودن به کارشان بگمار، و بـه میـل خـود و بی‌مشورت دیگران به کاری مخصوصشان مدار، که به هوای خود رفتن و برای دیگـران ننگریستن، ستمگری بود و خیانت، و عاملانی ایـن‌چنـین را در میـان کـسانی جـو کـه تجربت دارند و حیا، از خانـدانهای پارسـا کـه در مـسلمانی قـدمی پـیش‌تـر دارنـد، ـ و دلبستگی بیشتر ـ اخلاق آنان گرامی‌تر است و آبروشان محفوظ‌تر و طمعـشان کمتـر، و عاقبت‌نگریشان فزون‌تر.

امانتداری، دینداری و تخصّص از ابتدائی‌ترین شاخصه‌هایی اسـت کـه مـدیر جامعـهٔ اسـلامی در گـزینش همکاران خود در نظر می‌گیرد.

اگرچه همهٔ این معیارها پسندیده است، امّا باید دانست که فریبکاران بسیارند و با ظـاهری آراسـته خـود را متدیّن و متخصّص جلوه می‌دهند و از همین راه در اطراف مدیرانِ خوش‌بـاور گِـرد مـی‌آینـد و بـرای خـویش متاعی برمی‌گزینند. امام در سفارش خویش چنین می‌نویسد:

البته در گزینش آنان، تنها به خواست و اطمینان و خوش‌گمانی خود اعتماد مکـن؛ چـرا که شخصیتها برای جلب نظر زمامداران، به آراستن ظاهر و خوش‌خـدمتی مـی‌پردازنـد، ولی در پسِ آن، از خیرخواهی و امانتداری نشانی نیست. لیکن آنـان را بـه خـدمتی کـه برای کارگزاران نیکوکار پیش از تو عهده‌دار آن بوده‌اند، بیازمای و بر کسی اعتمـاد کـن که نیکوترین اثر را در میان همکاران داشته و به امانتداری، از همه شناخته‌شده‌تر اسـت که این، نشانهٔ خیرخواهی تو برای [دین] خدا و کسانی است که کـار آنهـا را بـر عهـده گرفته‌ای.[٤٥]

مولا افزون بر معیار کلیِ شایسته‌سالاری، برخی ریز موضوعات را نیز یادآور می‌شـود تـا مـدیران بـا دقّـت بیشتری همکاران خود را بر گزینند. انسان بخیل در حکومت امیر مؤمنان جایگاهی ندارد، زیرا نسبت به امـوال مردم حریص است، امام فرد نادان را نمی‌پسندد، زیرا معتقد است کـه مـردم را بـه گمراهـی مـی‌بـرد و افـراد بی‌عدالتی که به گروهی می‌بخشند و گروهی را محروم می‌سازند را شایستهٔ مدیریت نمی‌داند.[٤٦]

---

٤٤. *نهج البلاغه*، نامهٔ ٥٣.

٤٥. همان، نامهٔ ٥٣.

٤٦. ر.ک: *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٣١؛ *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ص ٢٨٦، ح ١٠٨.

۲ـ کنترل و نظارت

دنیا و دل‌مشغولیهای آن، آفتِ همیشگی انسان است و هر اندازه که انسان در مراتب بالاتر گام نهد، تندبادهای حرص، قدرت، تکبر و ... بر او هجوم می‌آورند تا آنجا که حتی دنیاگریزان را نیز راه گریزی نمی‌ماند.

حتی إِذَا أَنِسَ نَافِرُهَا وَ اطْمَأَنَّ نَاکِرُهَا.[۴۷]

تا انس گیرد به او، کسی که از آن گریزان است و دل بندد بـه او، آن کـه او را نـاخوش دارد.

اگرچه از نظرگاه امام بهترین راهِ مهار نفس، کنترل درونی ـ تقویٰ ـ است، امّا با این همه امام سیستمهای نظارتی گوناگونی را در عرصه‌های حکومت، اقتصاد و ... سامان داد و از بهترین و مطمئن‌ترین یارانش برای امر نظارت بهره جُست. این اقدامات، افزون بر نظارتهای مستقیمی بود که مولا از حوزهٔ حکومتی خویش داشت. در برخی از بازرسیهای مستقیم، امام قیمت کالاها را می‌پرسید[۴۸] و با کم‌فروشان و نیرنگ‌بازان در تجارت مسلمین برخورد می‌کرد. و وقتی أصبغ ـ نیکو یار علی (علیه السلام) ـ از وی می‌خواهد که امام در منزل نشیند و او به جای حضرت انجام وظیفه نماید، مولا می‌فرماید: «مٰا نَصَحْتَنی.»[۴۹]

امام به مالک اشتر می‌نویسد:

ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ وَ ابْعَثِ الْعُیُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَ الْوَفَاءِ عَلَیْهِمْ فَإِنَّ تَعَاهُدَکَ فِی السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَةٌ لَهُمْ عَلَی اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَ الرِّفْقِ بِالرَّعِیَّةِ.[۵۰]

پس در کارهایشان تفقد کن و کاوش نمای و جاسوسانی از مردم راستگوی و وفادار به خود بر آنان بگمار. زیرا مراقبت نهانی تو در کارهایشان آنان را به رعایت امانت و مدارا در حق رعیت وا می‌دارد.

راستی و درستی از مفاهیم صداقت است و امام وجود دیده‌بانِ صداقت‌پیشه و وفادار را شرط دادرسیهای خویش می‌داند و فرجام این بازرسیها را امانتداری مدیران و نرم‌خویی آنان با مردم می‌شمارد و حتی پس از آنکه چگونگی گزینش قضات را به مالک اشتر گوشزد می‌کند، برای او می‌نویسد:

آن‌گاه از داوری او بسیار مراقبت کن.[۵۱]

امام در مواردی افراد متخصّص را برای نظارت بر می‌گزیند و محدوده‌ای را برای بازرسی آنان مشخص می‌کند[۵۲] و گزارش کار آنان را به صورت مکتوب می‌خواهد.[۵۳]

تأسیس صندوق گزارشها و شکایات از دیگر ابتکارات امام علی (علیه السلام) در زمینهٔ نظارت دقیق بر امور است. ابن ابی‌الحدید در *شرح نهج البلاغه* می‌نویسد:

---

۴۷. آیتی، *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۸۳.

۴۸. *فضائل الصحابه لابن‌حنبل*، ج ۱، ص ۵۴۷، ح ۹۱۹؛ *سیاست‌نامهٔ امام علی (علیه السلام)*، ص ۳۶۰، ح ۱۹۳.

۴۹. *دعائم الاسلام*، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱۹۱۳: "برایم خیرخواهی نکردی."

۵۰. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، نامهٔ ۵۳.

۵۱. همان، نامهٔ ۵۳.

۵۲. *سیاست‌نامه*، ص ۲۹۰، ح ۱۱۵.

۵۳. *الغارات*، ج ۱، ص ۳۳۷.

برای امیر مؤمنان خانه‌ای بود که آن را بَیْتُ القِصَصْ (صندوق گزارشـها) نامیـد و مـردم نامه‌های خود را در آن می‌افکندند.[٥٤]

۳ـ آگاهی و توانایی

حرکت در قلمرو اعتدال، شرط اساسی مدیران جامعهٔ اسلامی است، از ایـن رو کـارگزار جامعـه بایـد آگـاهی و توانایی لازم را برای پیش‌برد اهداف تعیین‌شده، فراهم آورد. علی (علیه السلام) سزاوارترین افـراد را ایـن‌گونـه معرفی می‌نماید:

أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُم بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ.[٥٥]

بدان تواناتر باشد و در آن به فرمان خدا داناتر.

امام در برابر مردمی که او را به ستوه آورده‌اند، آگاهی و توانایی خویش را نشان می‌دهد و می‌فرمایـد: "مـن می‌دانم چگونه می‌توان شما را درست کرد و از کجی به راستی آورد."[٥٦]

امّا دست از اصلاح این مردم نافرمان برمی‌دارد زیرا هزینهٔ چنین اصلاحی، تباهی دین اسـت و مـولا آن را نمی‌پسندد. دین، خط قرمز اصلاحات علوی است و دنیایی که با نابودی دین بنا شود، در نظام علـوی محکـوم است:

لَا تُصْلِحْ دُنْيَاکَ بِمَحْقِ دِينِکَ فَتَکونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا.[٥٧]

دنیای خود را به نابودی دینت آباد مگردان که از جملهٔ زیانکاران باشی.

حرکت در مرز اعتدال به معنی رعایت مصالح دنیوی و اخروی است، تا از یک سو دنیای مردم آباد گـردد و از دگر سو مردم بتوانند در دنیای مطلوب خویش به سمت آخـرت حرکـت کننـد و عِطـر دل‌انگیـز معنویـت را استشمام نمایند. آگاهی و توانایی مدیر در هر دو زمینه مطلوب است، زیرا وی باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی کنـد که بر ایمان مؤمنان افزوده گردد و اعتماد انسانهای بی‌تفاوت جامعه نیز به وی معطوف گردد.

٤ـ اعتماد به مردم

امام از یک سو شایستگان را برمی‌گزیند و بر حُسن انجام کار آنان نظارتی دقیق می‌نماید و از دِگر سو به آنـان سفارش می‌کند که به گونه‌ای رفتار کنند که اعتماد مردم را به دست آورند:

بدان که هیچ‌چیز گمان والی را به رعیّت نیک نسازد، چون نیکی که در حق آنان (مردم) کند. ... پس رفتار تو چنان باشد که خوش‌گمانی به رعیت برایت فراهم آیـد، زیـرا ایـن حسن ظن و تفاهم، رنج بسیار و بار سنگینی را از تو می‌زداید.[٥٨]

٥٤. *شرح نهج البلاغه* ، ابن‌ابی‌الحدید ، ج ١٧، ص ٨٧.

٥٥. همان، خطبهٔ ١٧٣.

٥٦. همان، خطبهٔ ٦٩.

٥٧. همان، نامهٔ ٤٣.

٥٨. *نهج البلاغه*، نامهٔ ٥٣.

در نگاه علی (علیه السلام) حاکم اسلامی نمی‌تواند خود را برتر از مردم بداند. ایشان از سویی بـا صـراحت اعلام فرمود: "إِنَّمَا الْوَالِی بَشَرٌ."[۵۹] و از سوی دیگر رعایت حقوق همهٔ مردم را چنین گوشزد کرد کـه نمـی‌تـوان مردم را به بهانه‌های واهی کنار نهاد، زیرا مردم یا هم‌کیشان والی‌اند، یا هـم‌نوعـان او، و رعایـت حـق هـر دو گروه واجب است:

امّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ وَ امّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْق.[٦٠]

دسته‌ای برادر دینی تواند، و گروهی دیگر در آفرینش، هم‌نوعان تواند.

البته از دیدگاه مولا، شرطِ ادامهٔ مدیریت رضایت همگـانی اسـت و ناخـشنودی عـدّه‌ای از نزدیکـان، مـانع اجرای فعالیتهای سازنده نخواهد بود و رعایت منافع تودهٔ مردم بر منافع اقلیّت ترجیح دارد:

وَ لْیَکنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَیْکَ أَوْسَطُهَا فِی الْحَقِّ وَ أَعَمُّهَا فِی الْعَدْلِ وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَـی الرَّعِیَّـةِ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ یُجْحِفُ بِرِضَی الْخَاصَّةِ وَ إِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ یُغْتَفَرُ مَعَ رِضَی الْعَامَّةِ.[٦١]

و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فرو ماند و عـدالت را فراگیرتر بود و رعیت را دلپذیرتر، که ناخشنودی همگان خـشنودی نزدیکـان را بـی‌اثـر گرداند و خشم نزدیکان خشنودی همگان را زیانی نرساند.

چرا که این تودهٔ مردم هستند که مایهٔ آبروی دین و جامعهٔ اسلامی‌اند و در برابر دشمنان می‌ایستند:

وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّینِ وَ جِمَاعُ الْمُسْلِمِینَ وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْیَکنْ صِغْوُکَ لَهُمْ وَ مَیْلُکَ مَعَهُمْ.[٦٢]

آنان که دین را پشتیبان‌اند و موجب انبوهی مسلمانان و آمادهٔ پیکار بـا دشـمنان، عامـهٔ مردمان‌اند. پس باید گرایش تو به آنان بود و میل تو به سوی ایشان.

به راستی اگر همین سیاست راهبردی علی (علیه السلام) در جامعهٔ امروز نصب‌العـین مـدیران قـرار گیـرد، کدام خویشاوندی می‌تواند از امکانات ویژهٔ عمومی، استفادهٔ خصوصی نماید. بی‌تردید مـدیرِ پیـروِ علـی (علیـه السلام) کسی است، که در مرحلهٔ نخست گرفتاری تودهٔ مردم را حل کند و سپس به خویشان و اطرافیان خـود توجه نماید و تنها شیفتگان خدمت‌اند که به علی (علیه السلام) وفادارند.

نکتهٔ آخر اینکه علی (علیه السلام) به قضاوت افکار عمومی ارج می‌نهد و از مدیران می‌خواهد کـه خـود را در معرض افکار عمومی قرار دهند:

مردم در کارهای تو چنان می‌نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خـود مـی‌نگـری و دربارهٔ تو آن می‌گویند که تو دربارهٔ آنان می‌گویی و نیکوکـاران را بـه نـام نیکـی تـوان شناخت که خدا از ایشان بر زبانهای بندگانش جاری ساخت.[٦٣]

ایشان در فرازی از همین نامهٔ زیبا از مسئولان می‌خواهد که پاسخ‌گوی افکار عمومی باشند:

وَ إِنْ ظَنَّتِ الرَّعِیَّةُ بِکَ حَیْفاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِکَ وَ اعْدِلْ عَنْکَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِک.[٦٤]

---

۵۹. همان: "والی انسان است."

٦٠. همان.

٦١. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، نامهٔ ۵۳.

٦٢. همان.

٦٣. همان.

٦٤. همان.

و اگر رعیت بر تو گمان ستم برد، عذر خود را آشکارا با آنان در میان گذار و با این کار از بدگمانی‌شان درآر.

مدیریت علوی در دوران معاصر

آنچه گذشت، شمه‌ای از مبانی و ویژگیهای سیاست علوی در *نهج البلاغه* بود. امّا در دنیایی که دهکدهٔ جهانی‌اش خوانند، چگونه می‌توان علوی زیست و مدیریت علی (علیه السلام) را در جامعه احیا کرد؟ آسان‌ترین پاسخ آن است که ما کجا و علی (علیه السلام) کجا؟ یا چه کسی می‌تواند چون مولا زندگی کند؟ و ....

آری افق جامعهٔ علوی بسیار فراتر از افق ما است، امّا توقف و تن دادن به زندگی امروزی زیبندهٔ علی‌دوستان نیست و از سویی جُمود بر راهکارهایی که امام بر اساس نیاز روز برگزید، ممکن نیست. امروزه باید اهداف امام را شناخت و مبانی مدیریتی او را به دست آورد و آن‌گاه با نگاه به اهداف حکومت امام علی (علیه السلام) و بازکاوی ویژگیهای مدیریت مولا، مُدِل مدیریتی علوی را با راهکارهای جدید طراحی کرد. برای نمونه اگر کنترل و نظارت در روزگار علی (علیه السلام) با فرستادن جاسوسان و حضور امام در بازار کوچک کوفه محقق می‌شد، امروز نیز نظارت بر همهٔ درآمدها و هزینه‌های مدیران با استفاده از شبکه‌های الکترونیکی میسّر است.

اگر در دسترس بودن مدیران در حکومت علی (علیه السلام) مایهٔ افتخار شیعه بود، امروز نیز با استفاده از پایگاههای اطلاع‌رسانی می‌توان از مدیران بازخواست کرد چرا که وظیفهٔ مدیران همچنان پاسخ‌گویی و تلاش برای خشنودی خلق خدا است. مهم آن است که هدف امام محقق شود و ویژگیهای مدیریتی او شناخته شده و بر همان اساس، ساختار فرهنگی نو و سازمان نوینی پی‌ریزی شود.

چکیدهٔ درس

۱ـ واژهٔ سیاست در *نهج البلاغه* بیشتر به معنای تدبیر و خلق و خو به کار رفته است و تنها در یک مورد در معنای قدرت و حکومت آمده است، امّا خطبه‌ها و نامه‌های فراوانی از حضرت وجود دارد که موضوع اصلی یا فرعی آن حکومت، قدرت و مدیریت است.

۲ـ برپایی فرمان الهی مهم‌ترین هدفِ سیاسی امام علی (علیه السلام) است و حکومت نزد مولا به عنوان امانتی الهی است.

۳ـ عدالت، صداقت، نظم و قانون از مهم‌ترین مبانی سیاسی امام علی (علیه السلام) است و عدالت علوی قربانی هیچ مصلحتی نمی‌شود.

٤ـ نظارت بر عملکرد مدیران شایسته، نزد امام علی (علیه السلام) به عنوان بستری برای اعتماد عمومی است.

٥ـ طراحی مدل مدیریتی امروزین بر اساس مبانی و اهداف علوی از ضرورتهای جامعهٔ امروز ما است.

پرسشهای پایانی

١ـ تفاوت سیاست اصطلاحی با سیاست علوی چیست؟

٢ـ جملهٔ "لَیْسَ عَلَی الْامامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ" کدام دیدگاه سیاسی جدید را نفی می‌کند؟

٣ـ هدف حکومت را در کلام امیر مؤمنان (علیه السلام) را بیان کنید.

٤ـ چرا از دیدگاه امام علی (علیه السلام) پناهنده شدن شهروندان به دشمن نادیده گرفته می‌شود؟

٥ـ نیرنگ دانستن جنگ چگونه با مبنای صداقت امام علی (علیه السلام) سازگار است؟

٦ـ چرا امروزه نمی‌توان از تمام راه‌کارهای مدیریتی امام علی (علیه السلام) استفاده کرد؟

پژوهش

١ـ جملهٔ امام علی (علیه السلام) را که به اصبغ فرمود: «برایم خیرخواهی نکردی» چگونه با شرایط امروزی چگونه تحلیل می‌کنید؟

٢ـ ویژگیهای مدیریت علوی را با سازوکارهای امروزی تطبیق نموده و مُدِل الگویی ارائه دهید.

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ چهاردهم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ چهاردهم

آشنایی با مباحث اخلاقی نهج البلاغه

اهداف درس

✓ بررسی تطبیقی اخلاق علوی و اخلاق مکاتب بشری؛
✓ آشنایی با برخی ویژگیهای اخلاقی در *نهج البلاغه*؛
✓ بازشناسی روشهای اخلاقی امام علی (علیه السلام).

ضرورت

از دیدگاه دین، انسان به گونه‌ای آفریده شده است که دو فرجام ناهمگون پیش روی دارد: نخست مقام جانشینی خدا یا خلیفة اللهی[۱] است که برای رسیدن به این مقام، باید شخصیت خود را آن‌چنان سالم سازد که از هرگونه عقاید و کردار ناشایست دوری گزیند. فرجام دیگر سقوط به جایگاهی فروتر از چهارپایان است[۲] که با عباراتی مانند: ستمکاری، ناسپاسی[۳] و نادانی[٤] نکوهش شده است. انسان در گزینش راه راست به نیروی پرتوانی نیازمند است که او را از کج‌روی برهاند؛ چرا که کشش کردارهای ناپسند، او را به بیراهه می‌کشاند.[٥] حکیمان و دانایان، با شناخت نیروهای انسان، اندرزهای گران‌بهایی را به یادگار نهاده‌اند که امروزه در تارک میراث جاودان ملتها می‌درخشد. *کلیله و دمنه*، حکمتهای لقمان و ... نمونه‌هایی از پندنامه‌های اخلاقی گذشتگان است که اکنون در دسترس ما است.

با ظهور اسلام و ارسال آخرین فرستادهٔ الهی، پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله)، جلوه‌های اخلاق انسانی کامل شد و پیامبر آرمان خویش را چنین اعلام فرمود: «إنّما بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَكارِمَ الْأَخْلاقِ».[٦]

بنابراین دین اسلام، دین اخلاق و کمالات انسانی است که تعالیم اخلاقیِ آن منشأ آسمانی دارد و با توجه به تواناییهای انسان و نیازهای مادی و معنوی وی طراحی شده است. اهل‌بیت (علیهم السلام) تنها بندگانی هستند که تمام دستورات حق را گردن نهادند و بر چکاد دانش و اخلاق الهی استوار ماندند. امام علی (علیه السلام)، خاندان رسالت را دست‌پروردگان حق معرفی می‌کند و می‌فرماید:

---

۱. بقره/ ۳۰: وَ إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً
۲. اعراف/ ۱۷۹: أُولَئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ
۳. ابراهیم/ ٣٤: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ
٤. احزاب/ ۷۲: إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً
٥. یوسف/ ٥۲: إنّ النَّفسَ لأمّارةٌ بالسّوءِ إلّا ما رَحِمَ ربّی
٦. *کنز العمال*، ح ٥۲۱۷.

فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا.

ما پرورده‌های خداییم و دیگر مردم پرورده‌های مایند.[۷]

نیکو کلام علی (علیه السلام)، ضرورت فراگیری دروس اخلاق علوی را می‌نمایاند و دست‌پروردگان *نهج البلاغه*، جامعه را به عطر اخلاق نبوی و علوی معطر می‌سازند.

نظام اخلاقی نهج البلاغه

مبانی، آموزه‌ها و روشهای اخلاقی امام علی (علیه السلام)، آن‌چنان به هم پیوسته است که می‌توان نظام اخلاقی علوی را از آن استخراج کرد. در این درس نمی‌توان نظام اخلاق علوی را باز گفت، اما می‌توان با طرح شمه‌ای از حکمت عملی، زمینهٔ مناسبی را برای تحقیق دانشجویان فراهم آورد تا با مطالعهٔ قرآن و *نهج البلاغه*، نظام اخلاقی منسجمی را طراحی نمایند.

نکتهٔ مهم دیگری که در بررسی نظام اخلاقی باید در نظر گرفت، چگونگی تعامل آن با دین و دیگر آموزه‌های اخلاقی است. بی‌تردید تکیه‌گاه اساسی ارزشهای پسندیدهٔ *نهج البلاغه*، دین اسلام است، اما در *نهج البلاغه*، کردارهای شایستهٔ دیگر اقوام هم محترم شمرده شده است[۸] و این بازتابی از وحی الهی است که باید به ارزشهای نیک احترام گذاشت. به عنوان نمونه خداوند از پیامبرش می‌خواهد تا از چهار ویژگی جعفر بن ابی‌طالب، برادرِ امام علی (علیه السلام)، سپاسگزاری نماید؛ خویشتنداری در برابر مِی‌گساری، فحشا، دروغ و بت‌پرستی ارزشهای پسندیده‌ای است که جعفر پیش از اسلام به آنها پایبند بود و خدا نیز از وی قدردانی کرد.[۹]

دانش اخلاق از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

بسیاری از دستورات اخلاقی مانند: راستگویی، امانتداری، محبّت‌ورزی، دانش‌دوستی و ... در بیشتر مکاتب بشری ارزشمند است، اما آنچه که باید در *نهج البلاغه* بررسی شود، نوعِ نگرش مولا به همان مفاهیم شناخته‌شده است. به عنوان نمونه علم و دانش نزد همهٔ خردورزان ارزشمند است و دانشمندان، نزد همه محترم‌اند؛ اما از دیدگاه امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، که خود بابِ علم نبی است، دانش آن است که به کار آید و در جانِ آدمی جای گیرد و به خاطر سپردن الفاظ و اصطلاحات، علم محسوب نمی‌شود:

رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا یَنْفَعُهُ.

چه بسا عالمی را که جهلش از پای درآورد و حال آنکه، علمش با او بود و سودش نکرد.[۱۰]

عالِم‌نمایانی که انبوهی از دانستنیها را در ذهن خویش فراهم آوردند و کِردار آنان گواه دانش ایشان نیست،

---

۷. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، نامهٔ ۲۸.

۸. ر.ک: درس سیری در مباحث فرهنگی *نهج البلاغه*.

۹. ر.ک: *من لا یحضره الفقیه*، ج ٤، ص ۳۹۷، ح ۵۸٤۷.

۱۰. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، حکمت ۱۰۷.

به ورطهٔ هلاکت سقوط خواهند کرد. از این رو مولا می‌فرماید:

لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكّاً إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا وَ إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا.

دانش خود را نادانی میانگارید و یقین خویش را گمان مپندارید، و چون دانستید، دست به کار آرید و چون یقین کردید، پای پیش گذارید.[11]

بر این مبنا، دانستن دستورات اخلاقی هنگامی سودمند است که به کار آید و علم تا زمانی که همراه عمل قرار گیرد، دانش خواهد بود و هر زمان که از عمل جدا گردد به جهل و نادانی تبدیل می‌شود. به همین جهت ما علم را هم در زمرهٔ مباحث اخلاقی مطرح کردیم، زیرا علم ناکارآمد از نگاه علی (علیه السلام)، دانش نیست. بنابراین، مهم‌ترین نگرش امام به دستورات اخلاقی، به کار بردن آن است و هر کس که کمتر بداند و بیشتر عمل کند، از کسی که بسیار می‌داند و کمتر به کار می‌بندد، ارزشمندتر و حتی دانشش بیشتر است:

الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ وَ الْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ.

باید که علم با عمل همراه باشد. پس هرکه آموزد، باید که به کار بندد. علم، عمل را فرا می‌خواند؛ اگر پاسخ داد، می‌ماند و گرنه، از آنجا رخت برمی‌بندد.[12]

آمادگی درونی، تحول بیرونی

بهترین اندرزها و حتی خوش‌سخن‌ترین اندرزگوها نیز نمی‌توانند پیش از آنکه انسان بخواهد، سرشت سرکش او را دگرگون سازند. نخستین گام به سوی نیکیها، پرهیز از لج‌بازی و کسبِ آمادگی درونی است. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ.

اگر علم مطبوع نبود، علم مسموع سود ندهد.[13]

خوشبختانه باید گفت که وجدان بیشتر انسانها در برابر حوادث گوناگون بیدار می‌شود و مواعظ اخلاقی برای بیدار نگه داشتن وجدان آدمیان است. اگر انسان بر غفلت خویش پیروز گردد، سرانجام نیک‌بخت خواهد شد. امام صادق (علیه السلام) نیز توفیق الهی و اندرز درونی را شرط اساسی کشش بیرونی می‌داند و می‌فرماید:

مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظاً فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُ شَيْئاً.[14]

برای آن کس که خدا اندرزگوی درونی قرار ندهد، پندهای مردمان او را سودی نبخشد.

پندهای گران‌سنگ *نهج البلاغه*، مانند: مرگ‌آگاهی، دنیاگریزی، انفاق و نوع‌دوستی، زمینهٔ بیدارسازیِ وجدان را فراهم می‌سازد و بستری برای پذیرش مواعظ بیرونی است. به دیگر سخن امام علی (علیه السلام) زنجیرهای دلبستگی مادی را می‌گسلد، تا انسان رهاشده از دنیا، بی‌اختیار جذب نیکیها گردد و از زشتیها متنفر

---

۱۱. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، حکمت ۲۷٤.

۱۲. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، حکمت ۳٦٦.

۱۳. همان، حکمت ۳۳۸.

۱٤. *تحف العقول*، ص ۲۹٤.

شود و در دریای عشق الهی غوطه‌ور گردد. اینجاست که دیگر هیچ اهریمنی نمی‌تواند چنین عاشق عـارفی را بفریبد و خدا نگاهبان چنین عاشقانی است:

مَنْ کَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ کَانَ عَلَیْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ.

هرکه اندرزدهندهٔ خود باشد، از سوی خدا برای او نگهبانی بود.[۱۵]

ویژگیهای بنیادین اخلاق علوی

الف) اخلاص

اخلاص به معنی پاک کردن کار از هرگونه آمیختنی است.[۱۶] به دیگر سخن، پیراسته‌جانی و ویژه‌سـازی جـان، به گونه‌ای که انسان خود را نادیده انگارد و هرچه انجام می‌دهد برای خـشنودی حـق باشـد، اخـلاص نامیـده می‌شود و چنانچه هدف دیگری ـ هر چند پسندیده، مانند نـوع‌دوسـتی ـ در فعالیـت آدمـی راه یابـد، اخـلاص تحقق نخواهد یافت.

امام صادق (علیه السلام) راه دشوار اخلاص را چنین توصیف فرمود: «پایداری بر عمل تا آنجا کـه خـالص شود سخت‌تر از خود عمل است».[۱۷]

اگرچه اخلاص بسیار طاقت‌فرسا است و نفس امارهٔ نیکوکاران را رها نمی‌کند و از سویی پاک کردن نیت از اهدافِ ساختگی، توفیق بسیار می‌خواهد؛ ولی می‌توان ادعا کرد که تفاوت اساسی سفارشـهای اخلاقـی اسـلام با اندرزهای مکاتب بشری، در همین پیراسته‌جانی نهفته است و اگر خیرخواهان، کردار نیک خویش را با هدف کسب محبوبیت و مقام به جای آورند، هیچ‌گونه ارزشی نخواهد داشت. آن کس که سرشت او به مهمان‌نـوازی و دست‌گیری از مستمندان خو گرفته است، چنانچه هدف اصلی‌اش خدا نباشد، کاری برای خـشنودی خـویش انجام داده و پاداش نیکوکاری وی تشویق خلق است.

هر چند از دیدگاه امام علی (علیه السلام) یگانه‌پرستی اهمیت بسیار دارد، اما یگانـه‌پرسـتیِ واقعـی مقدمـهٔ رسیدن به اخلاص است:

کَمَالُ تَوْحِیدِهِ الْإِخْلَاصُ لَه.

کمال اعتقاد به یکتایی و یگانگی او، پرستش او است، دور از هر شائبه و آمیزه‌ای.[۱۸]

در گفتار دیگری امام (علیه السلام) حرمت حقوق مسلمانان را برتر از تمـامی حرمتهـا مـی‌دانـد و دلیـل آن را چنین می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ ... شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِیدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِین.

خداوند حقوق مسلمانان را به اخلاص و یکتاپرستی پیوند داده است.[۱۹]

اخلاص راه دشواری است که فرایند همسانیِ نهان و آشکار و مطابقت کردار با گفتار است. امام نتیجهٔ ایـن فرایند را امانتداری و اخلاص می‌داند:

---

۱۵. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، حکمت ۸۹.

۱٦. خواجه عبدالله انصاری، *منازل السائرین*، ص ٦۲: «تَصْفِیةُ الْعَمَلِ مِنْ کُلِّ شَوْبٍ.»

۱۷. *بحار الانوار*، ج ۷۷، ص ۲۸۸، ح ۱.

۱۸. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱.

۱۹. همان، خطبهٔ ۱٦۷.

فَقَدْ أَدَّی الْأَمَانَةَ وَ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ.
امانت را گزارده و عبادت را خالص به جای آورده.[20]

خودآزمایی اخلاص چندان دشوار نیست و هر کس می‌تواند خود را در نهان بسنجد و دریابد که در برابر کارهای نیک خویش از دیگران چه انتظاری دارد؟ آیا منتظر قدردانی و سپاس آنان است؟ اگر چنین است، در کردهٔ خویش درنگ نماید، اما اگر در برابر خیرخواهیهای بی‌شمارش هیچ انتظاری ندارد، بداند که در راه اخلاص گام نهاده است و خرسندی را در دو جهان برای خویش فراهم کرده است. پیراسته‌جانان در برابر ستایش خُرد مردمان شرمنده می‌شوند؛ زیرا برای خدا کار کرده‌اند و توقعی از خلق او ندارند و از این رو در آرامش وصف‌ناپذیری به سر می‌برند.

علی (علیه السلام) سرآمدِ پیراسته‌جانان است و درس اخلاص را باید در مکتب او آموخت:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزّه از دَغَل[21]

ب) تقوی

یکی از درخشندگیهای *نهج البلاغه*، سفارش به تقوا است و همان‌گونه که در دروس پیشین اشاره شد، پرهیزکاری تمام معنای تقوا نیست. زیرا تقوا فرایند کارِ ایجابی و سلبی است؛ یعنی انجام دادن آنچه خدا می‌پسندد و ترک گفتن هر آنچه ناپسند است. تقوا همان احساس«خدا ناظری» است و آن که خدا را در همهٔ حالات ناظر کردار خویش ببیند به کنترل نفس خود همت می‌گمارد. افزون بر خطبهٔ متقین،[22] که از شاهکارهای کلام علوی است و شروح متعدد و مستقلی پیرامون آن نگاشته شده است، کمتر خطبه و نامه‌ای را در *نهج البلاغه* می‌توان یافت که در آن سخنی از تقوا نباشد. تقوا سرمایهٔ پرسود دو جهان است و در نگاه علی (علیه السلام) رعایت آن واجب است:

عِبَادَ اللَّهِ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ الْمُوجِبَةُ عَلَى اللَّهِ حَقَّكُمْ وَ أَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيْهَا بِاللَّهِ وَ تَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللَّهِ، فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِرْزُ وَ الْجُنَّةُ وَ فِي غَدٍ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ مَسْلَكُهَا وَاضِحٌ وَ سَالِكُهَا رَابِحٌ وَ مُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ.

ای بندگان خدا، شما را به ترس از خدا سفارش می‌کنم که تقوا حق خدا است بر شما و حق شما را بر خدا سبب شود. از خدای یاری جویید که به تقوایتان یاری دهد و از تقوا مدد خواهید که حق پروردگارتان را بگزارید.

امروز، تقوا برای شما سپر است و پناهگاه و فردا راهی است که شما را به بهشت می‌رساند. راه تقوا راهی روشن است که هرکه در آن راه رود، سود برد. و آن که امانتدار تقوا است، نگه‌دارندهٔ تقوا است.[23]

اگر تمامی کردارهای پسندیده گرد هم آیند، تقوی سرپرست تمام آنها خواهد بود[24] و بر فراز اخلاقهای

۲۰. همان، نامهٔ ٢٦.
۲۱. مولوی، *مثنوی معنوی*.
۲۲. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٩٣.
۲۳. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٩١.
۲٤. *نهج البلاغه*، حکمت ٤١٠.

نیکو جای دارد. در مرام‌نامهٔ علوی، تقوا محک و معیار پذیرش اعمال است و پارسایان نیکوکار از خُردی کار نباید افسرده باشند، زیرا کار اندکِ همراه تقوا بی‌تردید پذیرفته است و چگونه می‌توان آنچه را که خدا می‌پذیرد، کم دانست:

لَا یَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَی وَ کَیْفَ یَقِلُّ مَا یُتَقَبَّلُ.

عملی که با تقوا توأم باشد، اندک نیست، پس چگونه عملی که به درگاه خداوند مقبول افتاده، اندک باشد.[۲۵]

برخی از دستورات اخلاقی

امانتداری،[۲۶] شکیبایی،[۲۷] وقت‌شناسی،[۲۸] بردباری،[۲۹] رازداری،[۳۰] عیب‌پوشی،[۳۱] وفا،[۳۲] گذشت،[۳۳] قناعت[۳۴] و بسیاری دیگر از رفتارهای اخلاقی در *نهج البلاغه* سفارش شده است که پرداختن به تمامی آنها در یک درس ممکن نیست. اکنون تنها به یک سفارش اخلاقی مولا در رابطه با چگونگی رفتار با مردم بسنده می‌کنیم. علی (علیه السلام) در سفارشات خویش آداب معاشرت را برای قشرهای گوناگون بیان فرموده است:

۱ـ آداب معاشرت با خانواده

شناخت خانواده و میزان تأثیرگذاری آن در برپایی اجتماع از مشخصه‌های نظام اخلاقی اسلام است. از دیدگاه اسلام، ساماندهی خانواده و رعایت حقوق پدر و مادر و نیز مراعات حقوق فرزندان[۳۵] اهمیت بسیار دارد. مؤمن پیش از انجام مستحبات، باید حقِ حق‌داران را پاس دارد؛ چنان‌که در پاره‌ای از موارد به جای آوردن اعمال مستحبی، بدون رضایت صاحبانِ حقوق، نکوهش شده است و حرام شمرده می‌شود.

خانواده، نهاد کوچکی از اجتماع است و نگاهبانی این نهاد اهمیت ویژه‌ای دارد. در سیرهٔ علوی رسیدگی به خویشاوندان ارزشمند است، ولی حقوق خویشاوندان نباید مانع اجرای حقوق الهی گردد. نمونه‌هایی از برتری حقِ خداوند را در برخورد امام با برادرش، عقیل، و دیگر خویشاوندان، نظیر زبیر، می‌توان مشاهده کرد. اما برخوردهای محکم تنها در برابر زیاده‌خواهان است و همهٔ نزدیکان را نباید به بهانهٔ سودجویی برخی خویشان طرد کرد. امام علی (علیه السلام) دربارهٔ رفتار با خویشاوندان می‌فرماید:

أَکْرِمْ عَشِیرَتَکَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُکَ الَّذِی بِهِ تَطِیرُ وَ أَصْلُکَ الَّذِي إِلَیْهِ تَصِیرُ وَ یَدُکَ الَّتِی بِهَا

---

۲۵. همان، حکمت ۹۵.

۲۶. همان، خطبهٔ ۱۹۹: «ثُمَّ أَدَاءِ الأَمَانَةِ، فَقَدْ خَابَ مَنْ لَیْسَ مِنْ أَهْلِها.»

۲۷. همان، حکمت ٤: «الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ.»

۲۸. همان، حکمت ۳٦۳: «مِنَ الْخُرْقِ الْمُعَاجَلَةُ قَبْلَ الْإِمْکَانِ وَ الْأَنَاةُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ.»

۲۹. همان، نامهٔ ٦۹.

۳۰. همان، حکمت ٦: «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ.»

۳۱. همان، ترجمهٔ آیتی، خطبهٔ ۱٤۰.

۳۲. همان، خطبهٔ ٤۲.

۳۳. همان، نامهٔ ٦۹.

۳٤. همان، حکمت ۵۷: «اَلْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا یَنْفَد.»

۳۵. ر.ک: *حکمت‌نامهٔ جوان*، ص ۲۷۵.

تَصُولُ.[36]
خویشاوندانت را گرامی بدار که آنان چون بالِ تواند که بدان پرواز می‌کنی، و ریشهٔ تواند که به آن باز می‌گردی و دست تو که بدان حمله می‌آوری.

۲ـ شیوهٔ رفتار با مردم

رفتار نیکو با مردم از سفارشهای قرآنی و روایی است. البته همهٔ مردم یکسان نیستند و دارای افکار و اخلاق گوناگون‌اند. اسلام شیوهٔ رفتار با هر گروه را به ما آموخته است. در برابرِ گروهی از مردم که با حق می‌ستیزند، یا منافقانه برخورد می‌کنند، باید ایستاد و راه را بر آنان دشوار ساخت: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ .[37]

اما اکثریت جامعه در شِمار دشمنان نیستند و ستیزه‌جویی با آنان ناروا است. هر چند در میان مردم گروهی خطاکارند و نباید با لبخند، گستاخی آنان را فراهم آورد، ولی تا هنگامی که آشکارا مرتکب گناه نشده‌اند، نباید شتاب‌زده قضاوت کرد و آنان را گناهکار خطاب کرد. مولا رفتار پرمحبت و گشاده‌رویی را در همهٔ مراحل سفارش می‌فرماید:

با مردم گشاده‌رو باش، آن‌گاه که آنان را ببینی، یا دربارهٔ آنان حکمی دهی یا در مجلس ایشان نشینی، از خشم بپرهیز که نشانهٔ سبک‌سری است و شیطان آن را راهبر است.[38]

مهرورزی در کلمات درربار مولا موج می‌زند. او از همگان می‌خواهد که چنان زندگی کنند که مهربانی پراکنده شود:

خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِتُّمْ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَ إِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ.[39]
با مردم چنان بیامیزید که اگر مردید بر شما بگریند و اگر زنده ماندید به شما مهربانی ورزند.

و شاید شاعر پارسی‌گوی با الهام از همین سخن، شعر زیر را سروده است:

آن روز که آمدی به دنیا عریان 		جمعی همه خندان و تو بودی گریان
کاری کن ای دوست که وقت رفتن 		جمعی همه گریان و تو باشی خندان

در مکتب مولا راهکارِ عشق به مردم شیوهٔ «جایگزینی» است؛ یعنی اگرچه رفتار نیک با مردم در برخی موارد دشوار است، ولی کافی است یک لحظه خویش را به جای آنان قرار دهیم و با دیدهٔ انصاف بنگریم که چه برخوردی را می‌پسندیم؟ آیا سزاوار است که شخصی به خاطر داشتن رابطه، حق دیگران را پایمال کند و اگر چنین رفتاری را مُنکر می‌پندارید، تا چه اندازه می‌توانید وقتی در جایگاه او قرار گرفتید، رابطه را نادیده بگیرید و از راهکار قانونی وارد شوید؟ و اگر شخصی از رابطه‌بازی به شِکوِه آمد، چه برخوردی با او شایسته است؟ هنر اولیای خدا آن است که خود را جایگزین دیگران می‌نمایند. ولیِّ خدا خود را جایگزین انسانِ بی‌پناه بی‌خانمان می‌کند و هرگز نمی‌تواند در سَرسراهای آن‌چنانی استراحت کند. مؤمن واقعی خود را جایگزین

---

۳٦. *نهج البلاغه*، نامهٔ ۳۱.
۳۷. توبه/ ۷۳: ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر.
۳۸. *نهج البلاغه*، نامهٔ ٧٦.
۳۹. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، حکمت ۱۰.

خُردترین موجودات خدا می‌کند و حتی ستم کردن به مورچه را نمی‌پذیرد و جان او را دردمند می‌سازد. علی (علیه السلام) این چنین جایگزینی را به فرزندش می‌آموزد:

> یَا بُنَیَّ اجْعَلْ نَفْسَکَ مِیزَاناً فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ غَیْرِکَ فَأَحْبِبْ لِغَیْرِکَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ وَ اکْرَهْ لَهُ مَا تَکْرَهُ لَهَا.
>
> پسرکم خود را میان خویش و دیگری میزانی بشمار، پس آنچه برای خود دوست می‌داری برای جز خود دوست بدار و آنچه تو را خوش نیاید برای او ناخوش بشمار.[40]

۳ـ شیوهٔ رفتار با دوستان

مکتبی که مهربانی را گسترش می‌دهد، در رفتار با دوستان سفارش ویژه‌ای دارد. تحمل‌پذیری و خطاپوشی در اشتباهاتی که از دوستان سر می‌زند از سفارشات علوی است و خطای دوست را تنها باید به دوست تذکر داد. سخن گفتن در نهان، مخالف جوانمردی است. مولا سفارش ماندگار خویش را چنین نگاشت:

> چون برادرت از تو بِبُرد، خود را به پیوند با او وادار، و چون روی برگرداند، مهربانی پیش آر و چون بخل ورزد از بخشش دریغ مدار و هنگام دوری کردنش از نزدیک شدن، و به وقت سختگیری‌اش از نرمی کردن، و به هنگام گناهش از عذر خواستن؛ چنان‌که گویی تو بندهٔ اویی. و چونان که او تو را نعمت داده و حقی بر گردنت نهاده. و مبادا این نیکی را آنجا کنی که نباید، یا دربارهٔ آن کس که نشاید.[41]

ادامهٔ این نامهٔ زیبا بسیار خواندنی است، که ما بخشی از آن را در روشهای اخلاقی امام علی (علیه السلام) بیان می‌کنیم و خواندن تمام نامه را به دانشجویان گرامی پیشنهاد می‌کنیم.

روش‌شناسی اخلاقی امام علی (علیه السلام)

بنیانهای اخلاقی و دستورات زندگی‌ساز مولا جاودانه و همیشگی است، اما امروزه پیروی از تمامی روشهای حضرت امکان‌پذیر نیست و برخی از روشها را می‌توان در مقیاسی امروزین ارائه کرد. زیرا پیدایش وسایل نو، روشهای نوین را نیز می‌طلبد. اکنون با روش‌شناسی مختصری از *نهج البلاغه*، درمی‌یابیم که برخی از روشها، مانند خودسازی، روشی بنیادین و همیشگی است و آن که به اصلاح خویش روی نیاورد، نمی‌تواند مقتدای جامعهٔ علوی گردد. اکنون روشهای اخلاقی آن حضرت را مرور می‌کنیم:

---

۴۰. همان، نامهٔ ۳۱.

۴۱. همان: «احْمِلْ نَفْسَکَ مِنْ أَخِیکَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَى الصِّلَةِ وَ عِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللُّطْفِ وَ الْمُقَارَبَةِ وَ عِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبَذْلِ وَ عِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ وَ عِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللِّینِ وَ عِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ حَتَّى کَأَنَّکَ لَهُ عَبْدٌ وَ کَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَیْکَ وَ إِیَّاکَ أَنْ تَضَعَ ذَلِکَ فِی غَیْرِ مَوْضِعِهِ أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَیْرِ أَهْلِهِ.»

۱ـ خودسازی: همسانی گفتار با کردار

زیربنایی‌ترین روش ارشاد جامعه، روی آوردن به اصلاح نفس است. انسان بیش و پیش از دیگران باید به عیبهای خویش بپردازد[٤٢] و کسی که فهرستی از خطاهای خویش را همیشه تصوّر نماید، فرصتی برای عیب‌جویی از دیگران نمی‌یابد. مولا مربیان جامعه را سفارش می‌کند که همسانی گفتار و کردار را در نظر گیرند:

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِه.

هرکه خود را پیشوای مردم خواهد، باید که پیش از ادب کردن دیگران به ادب کردن خود پردازد و باید که ادب کردن دیگران به کردار باشد، نه به گفتار.[٤٣]

امیرمؤمنان، خود سرآمد اصلاح نفس و همسانی کردار و گفتار است. حضرت در خطبه‌ای زیبا سوگند یاد می‌کند که هر گونه سختی و عذاب دنیایی را تحمل می‌کند، اما حاضر نیست در روز رستاخیز بر خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) وارد شود در حالی که چنین باشد:

ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِباً لِشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ.

به یکی از بندگانش ستمی کرده یا پشیزی از مال مردم را به غصب گرفته باشم.[٤٤]

امام پس از این سوگند، به ذکر دو ماجرا ـ که یکی ماجرای رد درخواست برادش عقیل و دیگر ماجرای برخورد با کسی است که برای امام هدیه‌ای مشکوک فرستاده بود ـ می‌پردازد:

و شگفت‌آورتر از آن اینکه شب هنگام کسی ما را دیدار کرد و ظرفی سرپوشیده آورد. درونش حلوایی سرشته، با روغن و قند آغشته، چنانش ناخوش داشتم که گویی آبِ دهانِ مار بدان آمیخته، یا زهر مار بر آن ریخته. گفتم: صله است یا زکات، یا برای رضای خداست که گرفتن صدقه بر ما نارواست؟ گفت: نه این است و نه آن است بلکه ارمغان است. گفتم: مادر بر تو بگرید! آمده‌ای مرا از راه دین خدا بگردانی یا خِردآشفته‌ای یا دیوگرفته، یا به بیهوده سخن می‌رانی.[٤٥]

حضرت با این برخورد، ثابت می‌کند که به آنچه در ابتدای خطبه خواندم، خود عمل کردم؛ با نزدیک‌ترین کسانم برخوردی کردم تا به دیگر بندگان ستم نباشد و او را از زیاده‌خواهی بازداشتم و در برابر هدیه‌ای که رنگ و بوی رشوه داشت، چنان استوار ایستادم که آورنده را زمین‌گیر کردم و چه زیبا در ادامه فرمود:

مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى.[٤٦]

علی را چه کار با نعمتی که نپاید و لذتی که به سر آید؟

۲ـ اندرزنامه‌ها

پندنامه روش دیگری است که در میان نامه‌های امام علی (علیه السلام) مشهود است. سفارشهای اخلاقی که

---

٤٢. ر.ک: خطبهٔ ۱۷۷: «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاس.»

٤٣. آیتی، ترجمهٔ *نهج البلاغه*، حکمت ۷۳.

٤٤. همان، خطبهٔ ٢٢٤.

٤٥. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ٢٢٤.

٤٦. همان.

به صورت مکتوب به فرزندان، دوستان و بازماندگان نگاشته می‌شود، حاوی تجربه‌ها و پراهمیت‌ترین درسهایی است که نویسندهٔ نامه، عصارهٔ آن را به یادگار می‌نهد. پیشوای نخستین شیعیان از هر گونه خطا و اشتباهی مصون بود؛ بنابراین، آنچه به عنوان اندرز می‌نگارد، ریشهٔ آسمانی دارد. از مهم‌ترین اندرزهای امام علی (علیه السلام)، نامه‌ای است که به فرزندش ـ امام حسن (علیه السلام) یا محمد حنفیه ـ نگاشته است. پیش از آنکه دوست‌داشتنی‌ترین بخش نامه را مطالعه کنیم، توجه به زمان نگارش نامه بسیار شگفت‌آور است. این نامه در بازگشت از نبرد صفین ـ جنگی که در ظاهر امام مغلوب شد ـ و در یک اقامتگاه بین راهی (منطقهٔ حاضرین) نگاشته شد. به راستی این چه آرامشی است که پس از یک نبرد طولانی و مشاهدهٔ خیانت و سفاهت برخی از همراهان، نامه‌ای را می‌آفریند که امروزه کتابهای مستقل پیرامون آن پدید آمده و هر بار که بخوانی، مطلبی نو درمی‌یابی؟ دوست‌داشتنی‌ترین بخش این نامه چنین آغاز می‌شود:

وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَ الِاقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْکَ وَ الْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِکَ وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِکَ.

و بدان پسرکم آنچه بیشتر دوست دارم از وصیتم به کار بندی، از خدا ترسیدن است و بر آنچه بر تو واجب داشته، بسنده کردن، و رفتن به راهی که پدرانت پیمودند و پارسایان خاندانت بر آن راه بودند.[47]

امام در این نامه پس از تقوی و مراقبت از واجبات، از فرزندش می‌خواهد که همان روش صالحان خاندان را برگزیند. اگرچه پارسایان اهل‌بیت با دیگران سنجیده نمی‌شوند، اما می‌توان این روش را استخراج کرد و با مطالعهٔ روش اولیای خدا و خواندن کتابهای سرگذشت بزرگان تا اندازه‌ای به اندرز امام عمل نمود.

سپس امام علت سفارشِ خویش را چنین بیان می‌فرماید:

چه آنان از نگریستن در کار خویش باز نایستادند، چنان‌که تو می‌نگری و نه از اندیشیدن چنان‌که تو می‌اندیشی.[48]

در این فراز دلیل پیروی از روش صالحان را اندیشه و مراقبه بیان می‌کند.

سفارش دیگر علی (علیه السلام) به کار بستن روش صالحان است. اما در نگاه واقع‌نگر علی (علیه السلام) راه دیگری نیز هست:

و اگر نفس تو پذیرفتن چنین نتواند، و خواهد چنان‌که آنان دانستند، بداند، پس بکوش تا جستجوی تو از روی دریافتن و دانستن باشد، نه به شبهه‌ها درافتادن و جدال را بالا بردن و پیش از اینکه این راه را بپویی باید از خدای خود یاری جویی، و یا برای توفیق خود روی بدو آری و آنچه تو را به شبهه‌ای دچار سازد یا به گمراهی‌ات دراندازد، واگذاری.[49]

درس‌آموزی و تأمل بر نکات این نامه به همهٔ دانشجویان گرامی پیشنهاد می‌شود. اکنون مجدداً فرازهای برگزیده را مطالعه کنید. نگاه واقع‌نگر علی (علیه السلام) دو راه را تعلیم می‌دهد: مراقبت از نفس و دانش‌آموزی. هر چند، امام به فرزندش می‌گوید تو هم مانند پدرانت می‌اندیشی، اما با این همه، راهکار دوم را نیز آموزش می‌دهد.

---

٤٧. همان، نامهٔ ٣١.

٤٨. همان.

٤٩. همان.

افزون بر نامهٔ ۳۱ اندرزنامه‌های دیگری از مولا خطاب به دوستان و آشنایان امام وجود دارد که پاره‌ای از آنها در *نهج البلاغه* مشاهده می‌شود.

به راستی اگر امروز حداقل با استفاده از همین روشِ پند و اندرز مولا، پیامهای کوتاهِ مؤثر تهیه شود و در میان انبوه لطیفه‌های مختلف ارسالی بر روی تلفنهای همراه قرار گیرد، گامی علوی نخواهد بود؟ لااقل پدران برای فرزندان خود می‌توانند به راحتی و با خوش‌ذوقی، پیامی زیبا ارسال نمایند و به این نامهٔ حضرت به صورت عملی پاسخ دهند. برای نمونه می‌توان از این جملات بهره جست: أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى .[۵۰]

یا از قطعه‌ای ادبی مانند این عبارت: ستاره را گفتم: به کجاست مقصد این کهکشان سرگشته؟ ستاره گفت: خاموش، لحظه را دریاب.

یا از جمله‌ای از الهی‌نامهٔ علامه حسن‌زاده آملی: الهی، شکرت که حقیر و فقیرم، نه امیر و وزیر.[۵۱]

۳ـ مواعظ

موعظه‌های مولا را می‌توان در دو گروه جای داد. مواعظی که برای بیدارباش غافلان ایراد شد و مواعظی که بیداردلان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و سلوک إلی الله را برایشان هموار می‌سازد.

خطبهٔ ۸۳ و ۲۲۱ از خطبه‌هایی هستند که برای بیدارباش غافلان است. خطبهٔ ۸۳ به خطبهٔ غـرّاء مشهور است. سید رضی در علت نام‌گذاری آن چنین می‌نویسد:

> در خبر است که چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) این خطبه را خواند، تن‌ها از شنیدن آن لرزید و دیده‌ها باران اشک بارید و دلها از بیم تپید، و جمعی از مردم آن را خطبهٔ غرّاء نامیده‌اند.[۵۲]

در خطبهٔ ۲۲۱ حضرت پس از تلاوت آیهٔ الهٰكُمُ التَّكَاثُر ،[۵۳] سخنانی را می‌فرماید که ابن ابی‌الحدید دربارهٔ آن می‌نویسد:

> من به آنچه همهٔ ملتها قسم می‌خورند، سوگند یاد می‌کنم که از پنجاه سال پیش تا هم‌اکنون، بیش از هزار بار این خطبه را خوانده‌ام و در هر بار در دلم لرزش، ترس و موعظه‌ای تازه پدید آمده و به سختی در قلبم اثر گذاشته است، اندام و جوارحم به لرزه درافتاده و هرگز نشد که در آن درنگ کنم، جز اینکه در آن حال به یاد مرگ خانواده، بستگان و دوستانم افتاده‌ام، درست برایم مجسم می‌شد که من همانم که امام (علیه السلام) توصیفش کرده است. چقدر واعظان، خطبا، گویندگان و افراد فصیح در این‌باره سخن گفته‌اند و من گوش فرا داده‌ام و در سخنانشان دقت و تأمل نموده‌ام، اما در هیچ‌کدام تأثیر سخن امام (علیه السلام) را نیافته‌ام.[۵۴]

در بخشی از این خطبه می‌خوانیم:

---

۵۰. علق/ ۱۴: مگر ندانسته که خدا می‌بیند.

۵۱. حسن حسن‌زادهٔ آملی، *الهی‌نامه*، ناشر الف لام میم، بهار ۸۱، چاپ اول، ص ۲۹.

۵۲. توضیح سید رضی در پایان خطبهٔ ۸۳.

۵۳. تکاثر/ ۱.

۵۴. *شرح ابن ابی‌الحدید*، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

شگفتا، چه مقصدی دور و چه دیدارکنندگانی غافل و چه کاری بزرگ و رسواکننده. جایگاه مردگان را از آنان تهی پنداشتند و آنان عجب اندرزدهندگانی هستند از جایی دور آنها را طلب نمودند. آیا بر گورهای پدرانشان می‌بالند یا به فزونی مردگانشان بر یکدیگر می‌نازند؟ می‌خواهند که آن پیکرهای بی‌جان و بی‌جنبش بازگردند، حال آنکه، آنها اگر مایهٔ عبرت باشند، بهتر از آن است که موجب مباهات ... آنان در شکاف گورهایشان چون جمادی مانده‌اند، بی‌هیچ بالندگی و نموّی. آن‌چنان گم‌گشته که پیدا نمی‌شوند. دیگر از صحنه‌های ترسناک نمی‌ترسند و بر تباهی حال خود محزون نمی‌شوند و از زلزله‌ها نگرانی ندارند و گوشهایشان بانگ تندرها را نمی‌شنود. غایبان‌اند و کس چشم به راهشان نیست و در حضرند و حضور ندارند. ... توان گفت که اکنون موجوداتی هستند چون بی‌هُشانِ به خاک افتادهٔ به خواب رفته. همسایگان‌اند و به هم انس نگیرند، دوستان‌اند و به دیدار هم نروند. رشته‌های آشنایی‌شان کهنه و فرسوده شده و پیوندهای برادریشان گسسته است. تنهایند، هر چند در کنار هم‌اند. در عین نزدیکی و دوستی از هم دورند.

از مواعظی که می‌توان برای سلوک بیداردلان نام برد، خطبهٔ ۱۹۳، مشهور به خطبهٔ متقین، است که امام به اصرار یکی از یارانش به نام همّام، اوصاف پارسایان را باز گفت و همّام با شنیدن آن، همنشین آسمانیان شد و از این جهان پر کشید:

وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَ لَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُون.

موجب آشفتگی‌شان کاری بزرگ است. از کردار اندک خود خردسند نیستند و طاعتهای فراوان را بسیار نشمارند. پس آنان خود را متهم شمارند.[۵۵]

بنابراین فرمایش، پارسایان نه تنها خودستایی ندارند، بلکه هر روز گامی به سوی بهتر شدن برمی‌دارند، زیرا همواره خویش را متهم می‌سازند و برای رفع اتهام، بیشتر به طاعت پروردگار می‌پردازند. از این روی متقین بسیار پربهره و کم‌هزینه‌اند.

در خطبهٔ دیگری، که بیداردلان را نوید همنشینی با پیامبران می‌دهد، آنان را به شب‌زنده‌داری و اندک خوردن تشویق می‌کند و با جملهٔ زیبایی انفاق را چنین ترسیم می‌فرماید:

وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَبْخَلُوا بِهَا عَنْهَا.

از تن‌هایتان بگیرید و به جانهایتان ببخشید و در بخشیدن از این بدان بخل نورزید.[۵٦]

تن لاغر و بخشش بسیار، راه فربه شدن جان است و چنانچه جان فربه شد، شایستهٔ همنشینی با دوستان خدا است.

فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِيرَانِ اللَّهِ فِي دَارِهِ رَافَقَ بِهِمْ رُسُلَهُ وَ أَزَارَهُمْ مَلَائِكَتَهُ وَ أَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ نَارٍ أَبَداً وَ صَانَ أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى لُغُوباً وَ نَصَباً.

پس با کردارهای خود پیشی گیرید، تا در خانهٔ خدا با همسایگان خدا باشید. پیامبران خود را رفیقان آنان کرده، و فرشتگانش را به زیارتشان برانگیخته و گوشهاشان را

۵۵. همان، خطبهٔ ۱۹۳.

٥٦. همان، خطبهٔ ۱۸۳.

حرمت نهاده است تا بانگ آتش را نشنود و تن‌هاشان را نگاه داشته است، از اینکه رنجی یا سختی‌ای بدان رسد.[۵۷]

و شگفتا چه بسیار مؤمنانی که آرزویشان زیارت حرم مطهر سید الشهدا است و وقتی به آنجا مشرف می‌شوند و در کنار ضریح مقدس قرار می‌گیرند، خود را نزدیک‌تر از همه می‌دانند، اما نمی‌دانند که با کردار شایسته و عمل به دستورات ائمه، می‌توان با ائمهٔ معصومین (علیهم السلام) همنشین شد و در این دنیا آن‌چنان زیست که گویی هیچ حجابی میان عاشق و معشوق نیست و آنان که چنین زیسته‌اند لذت آرامش را دریافته‌اند. خدایی مرد انقلاب ما، امام خمینی (رحمه الله)، بزرگی بود که کمتر شناخته شد. و عظمت اخلاقی و عرفانی وی در سایهٔ شخصیت سیاسی او قرار گرفت. در حالی که آرامش سیاسی او و نادیده گرفتن قدرتهای بزرگ، همگی از روحیات اخلاقی و عرفانی‌اش برمی‌خاست.

آخرین بار که امام خمینی به بیمارستان رفتند، همان‌طور که از سرازیری کوچه پایین می‌رفتند، گفتند: این سرازیری که می‌روم، دیگر بالا نمی‌آیم. این جملات را با لبخندی بیان می‌کردند که معنای آن، روحانیت و آرامش ایشان در مسئلهٔ مرگ بود. ساعت دوازده آخرین روز عمرشان گفتند که خانمها را کار دارند. وقتی خانمها آمدند، گفتند: این راه، راه سختی است. بعد هم گفتند: گناه نکنید. و در آن روز از صبح تا شب یکسره مشغول نماز بودند و مرتب سبحان الله و تکبیر می‌گفتند.[۵۸]

اخلاق علوی وقتی به بار می‌نشیند که از حاشیهٔ کتابها درآید و در جان نشیند و در همهٔ عرصه‌ها پیاده شود. تنها رعایت اخلاق فردی را نمی‌توان اخلاق علوی نامید.

چکیده

۱ـ ارزشهای اخلاقی در بسیاری از مکاتب بشری ارزشمند است. اما تفاوت ارزشهای اخلاقی *نهج البلاغه*، در نوع نگرش مولا به مفاهیم اخلاقی است که سببِ ماندگاری اخلاق علوی شده است.

۲ـ اخلاص و تقوی از بنیادی‌ترین ویژگیهای اخلاق علوی است.

۳ـ گوناگونی پندهای *نهج البلاغه*، که بر اساسِ مخاطبین گونه‌گون شکل گرفته است، مجموعه‌ای از اخلاق با سلایق متعدد را پدید آورده است.

٤ـ از دیدگاه امیرمؤمنان مهم‌ترین شرط موفقیّت مربی اخلاق همسانی گفتار و کردار او است.

٥ـ آداب معاشرت، شیوهٔ رفتار با خانواده و دوستان و چگونگی تعامل با فرزندان را در جستارهای کلام علوی می‌توان یافت.

٦ـ موعظه‌های علوی بر دو گونه است: بیدارباش غافلان، راهنمایی سالکان.

---

۵۷. همان.

۵۸. *مهر و قهر*، ص ٢٤٢ ـ ٢٣٨.

پرسشهای پایانی

۱ـ ضرورت آشنایی با مباحث اخلاقی را بیان کنید.
۲ـ دستورات اخلاقی اسلام با سفارشهای اخلاقی مکاتب بشری چه تفاوتی دارد؟
۳ـ پندهای بیرونی برای چه کسانی آموزنده است؟
٤ـ راه برخورد با اکثریت مردم جامعه را بیان کنید.
۵ـ مواعظ علوی را در چند گروه می‌توان سامان داد؟

پژوهش

با مطالعهٔ خطبه‌های ۸۳، ۱۹۳ و حکمتهای ۱۰۰ تا ۲۰۰ نهج البلاغه، روشهای اخلاقی امروزین را تبیین نمایید.

آشنایی با نهج البلاغه

جلسهٔ پانزدهم

استاد احمد غلامعلی

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

آشنایی با نهجَ البلاغه

جلسهٔ پانزدهم

سرانجام آفرینش در نهج البلاغه

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ جهان پس از مرگ از دیدگاه امام علی (علیه السلام)؛
- ✓ نقش اندیشهٔ معادباور، در زندگی دنیوی؛
- ✓ راههای کامیابی.

هدفمندی آفرینش

آخرت، معاد، سرای جاویدان و قیامت واژگانی هستند که جهان ماورای این دنیا را می‌شناسانند؛ دنیایی که آغاز آن مرگ است؛ کلمه‌ای که پایان زندگی این‌جهانی را فریاد می‌زند؛ و چه بسیار انسانهایی که از این واژه می‌گریزند امّا سرانجام، تنِ آنان از حرکت باز می‌ایستد و همین حقیقت ساده را مرگ نامند. امّا پرسش آن است که آیا آرامش تن، آغاز راه است، یا انجام آن؟ و اگر آغاز راه است، چه باید کرد؟ و اگر پایان و انجام خلقت است، پس هدفِ آفرینش چیست؟ آیا خالق هستی روزانه میلیونها بشر را می‌آفریند تا زمانه‌ای بر آنان بگذرد، آنگاه آنان را می‌میراند و دگر بار آفرینشی جدید و مرگی نو را آغاز می‌کند؟

﴿وَ مَا خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُما لاعِبِينَ مَا خَلَقْناهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ﴾[1]

و آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، به بازی نیافریده‌ایم، آنها را جز به حقّ نیافریده‌ایم، لیکن بیشترشان نمی‌دانند.

بر اساس متون دینی جهان آفرینش، از جمله انسان، به سوی هدف مشخصی در حرکت است و هیچ مرتبه‌ای از مراتب آفرینش نمی‌تواند آن را از حرکت باز دارد: ﴿إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى﴾[2]

هر چند سرانجام، تن از حرکت باز می‌ایستد، امّا حرکت جان ادامه دارد و همین رهایی جان از تن، که مرگش نامند، دیدهٔ حقیقت‌بین انسان را می‌گشاید و آنچه را که نادیدنی است، می‌بیند:

﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾[3]

تو از این غافل بودی، ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است.

---

۱. دخان/ ۳۸ و ۳۹.

۲. علق/ ۸: به یقین بازگشت (همه) به سوی پروردگار تو است.

۳. ق/ ۲۲.

تدبیر خالق هستی آن است که انسان در این دنیا تلاش کند و در آن سرا به حسابرسی الهی پاسخ دهد. امام علی (علیه السلام) در جمله‌ای زیبا فرمود:

وَ إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَداً حِسَابٌ وَ لَا عَمَلَ.[4]

امروز روزِ کار و تلاش است و حسابی در کار نیست و فردا روز حسابرسی است و کار و تلاشی نخواهد بود.

اهدای جوائز و یا عقوبت هر کاری را نیز در پایان آن می‌پردازند و انسان پیش از آنکه کار را پایان بَرَد، پاداشی دریافت نمی‌کند، در نگاه علی (علیه السلام) نیز آخرت را از آن روی آخرت می‌نامند، که در آن پاداش و جزای بندگان نهفته است.[5] امام آخرت را چنین توصیف کرد:

و آن روزی است که خدا پیشینیان و پسینیان را در آن فراهم آرد برای رسیدگی به حساب کار، و پرداخت پاداش کِردار.[6]

هدفمندی آفرینش، امری نیست که اثبات آن دشوار باشد، زیرا بشر بر این باور است که نیکوکاری وقتی ارزشمند است که پاداشی درخور یابد، در حالی که پاداش بسیاری از کردارهای نیک در این جهان مشهود نیست، و از سویی تبهکارانی هستند که جَمعی را پریشان کرده‌اند و این دنیا با همهٔ بزرگی‌اش، نمی‌تواند آنان را مجازات کند، پس جهانی دیگر باید که پاداش نیکوکاری و جزای تبهکاری باشد و اگر چنین نباشد، نیکوکاری بی‌معنا شده و ترّحم بر ضعیفان ناتوانی شمرده خواهد شد!!

اکنون بنگرید، انسانی که پاداش نیکیهای خود را هم‌جواری با حضرت حق می‌داند، چگونه از دیگران پیشی گرفته و در نیکوکاری سرآمد می‌شود. مولا می‌فرماید:

فَاما أَهْلُ الطَّاعَةِ فَأَثَابَهُمْ بِجِوَارِهِ وَ خَلَّدَهُمْ فِي دَارِهِ حَيْثُ لَا يَظْعَنُ النُّزَّالُ وَ لَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحَالُ وَ لَا تَنُوبُهُمُ الْأَفْزَاعُ وَ لَا تَنَالُهُمُ الْأَسْقَامُ وَ لَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْأَخْطَارُ وَ لَا تُشْخِصُهُمُ الْأَسْفَارُ.[7]

امّا طاعت‌پیشگان، پاداش آنان را جوار خود ارزانی دارد و در خانهٔ خویش جاودانی، جایی که فرودآمدگان از آن رخت نبندند و دگرگون حال نگردند. نه بیم آنان را فرا گیرد و نه بیماری بدانها روی آورد، نه خطری‌شان پیش آید و نه سفری‌شان از جای برکند.

بی‌تردید، معادباوری، حرکت‌آفرین است و آنان که به روز واپسین اعتقاد دارند، چشم‌داشتی به هدایای دنیوی و سپاسِ هم‌نوعانِ خود ندارند. ایشان برای دریافت هدیه‌ای برتر، از هدایای خُرد چشم فرو هشته‌اند. معادباوران با خدا پیمان بسته‌اند و پاسِ تعهد خویش را در سرایی دیگر می‌طلبند و همین احساس، آنان را به نجاتِ فرو شدگانِ در گردابِ فساد و تباهی ترغیب می‌کند. معادباورِ تعهدگرا برای نجاتِ غریق برمی‌خیزد و جز الله هیچ نمی‌خواهد. امّا آن که معاد را باور ندارد، غریق را می‌بیند و پیش از گرفتن بهرهٔ دنیایی خویش، او را نجات نمی‌دهد. این حقیقتِ امروز جامعهٔ ما است که هر روز بر تعداد غریقان افزوده می‌شود و نیاز به عالمانِ آخرت‌مدار افزون‌تر.

---

٤. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ٤٢.

٥. *علل الشرایع*، ص ٢، ح ١.

٦. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٠٢.

٧. همان، خطبهٔ ١٠٩.

رمز مبارزهٔ بنیادی با غریقِ شهوت و آز، قدرت و ثروت و ... یادِ مدامِ روز واپسین است و غفلت از اندیشهٔ معاد، گمراهی و عذاب الهی است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ﴾[8]

در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت خواهند داشت.

ویژگیهای جهان پس از مرگ

آنچه بلافاصله پس از مرگ رخ می‌دهد، بهشت یا دوزخ نیست، بلکه توقفی بلند تا قیامت است که عالم برزخ نام دارد و قیامت پس از آن با «حادثهٔ کوبنده‌ای»[9] آغاز می‌شود و در پسِ آن ایستگاههایی است که آفریدگان در آن توقف می‌کنند و سرانجامِ ایشان بهشت یا دوزخ است و حَشْر آخرین منزلگاهی است که همهٔ موجودات در آن گِرد آیند. امیر مؤمنان این توقف را با تعابیر گوناگونی بیان کرده است که برخی از آنان چنین است:

۱ـ هراس بی‌پایان

فی يَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ وَ تُظْلِمُ لَهُ الْأَقْطَارُ وَ تُعَطَّلُ فِيهِ صُرُومُ الْعِشَارِ وَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَزْهَقُ كُلُّ مُهْجَةٍ وَ تَبْكَمُ كُلُّ لَهْجَةٍ وَ تَذِلُّ الشُّمُّ الشَّوَامِخُ وَ الصُّمُّ الرَّوَاسِخُ فَيَصِيرُ صَلْدُهَا سَرَاباً رَقْرَقاً وَ مَعْهَدُهَا قَاعاً سَمْلَقاً فَلَا شَفِيعٌ يَشْفَعُ وَ لَا حَمِيمٌ يَنْفَعُ وَ لَا مَعْذِرَةٌ تَدْفَعُ.

در روزی که دیده‌ها باز مانده است و همه جا تار، و رمه‌های اشتر بی‌نگاهدار، و در صور دمند و هر جانی بر آید از تن و هر زبانی لال شود از گفتن و کوههای سرکشیده در هم شود و با زمین هموار، و در هم شکند، سنگهای سخت و استوار. چنانکه سنگ سخت آن سرابی را ماند لرزان و سنگستانها زمین هموار، نه پستی و نه بلندی در آن. پس نه شفیعی که شفاعت کند، نه دوستی که بلا بگرداند، و نه پوزش خواستن سود دهد.[10]

ترس انسان در دیده و قدمش نمایان است و قدم او از حرکت باز می‌ایستد و چشمانش را بر هم می‌نهد. امام حادثهٔ برپایی رستاخیز را چنین توصیف می‌نماید تا آنچه معقول است را به محسوس درآورد:

آنگاه که زمین لرزیدن گیرد و رستاخیز روی آرد. ... پس دیده‌ای در فضا گشاده و گامی آهسته در زمین نهاده، نماند.[11]

---

۸. ص/ ۲٦.
۹. برای مشاهدهٔ توصیف این حادثه ر.ک: القارعه/ ٥ ـ ۱.
۱۰. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۹٥.
۱۱. همان، خطبهٔ ۲۲۳.

۲ـ گریز ناممکن

آدمی چنانچه از حادثه‌ای بهراسد و نتواند در برابر آن بایستد، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد و بـا تمـام تـوان از معرکه می‌گریزد و اگر راه گریزی نیابد، ناامید شده و شدّت هراسش افزون مـی‌شـود و سـرانجام قالـب تهـی می‌کند. مولا از مردم می‌خواهد که به چنین حادثه‌ای بیشتر بیاندیشند:

> فَضَحٍّ رُوَیْداً فَکَأَنَّکَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَی وَ دُفِنْـتَ تَحْـتَ الثَّـرَی وَ عُرِضَـتْ عَلَیْـکَ أَعْمَالُـکَ بِالْمَحَلِّ الَّذِی یُنَادِی الظَّالِمُ فِیهِ بِالْحَسْرَةِ وَ یَتَمَنَّـی الْمُـضَیِّعُ فِیـهِ الرَّجْعَـةَ ﴿وَ لاتَ حِـینَ مَناصٍ﴾.
>
> پس لختی بپای که گویی به پایان کار رسیدی و زیر خاک پنهان گردیدی، و کردار تو را به تو نمودند. آنجا که ستمکار با دریغ فریاد برآرد و تباه کنندهٔ ـ عمر ـ آرزوی بازگـشتن دارد [و جای گریختن نیست].[۱۲]

و بار دیگر فریاد برمی‌آورد که راه گریز مسدود است: «به خدا سوگند، اگر از شمشیر این جهان بگریزیـد از شمشیر آن جهان گریختن نتوانید.»[۱۳]

راه گریز مسدود است و حتّی خانه و همنشین نیز در اختیار تو نیست.[۱٤] و باید به حکم حق گـردن نهـی و در همان خانه‌ای که برایت تعیین شده است، به سر بری و البته این خانه و همنشین را تـو خـود در ایـن دنیـا برگزیده‌ای و در آنجا تنها نتیجهٔ انتخاب دنیوی‌ات را می‌بینی.

۳ـ نهانِ آشکار

انسان خطاپیشه است و همین ویژگی کافی است تا خطاهای خود را از نظر دیگران پوشـیده دارد و هـر انـدازه که در این راه بیشتر بکوشد، خود را موفق‌تر می‌داند. هرچند بهترین راه، از بین بردن کامل خطا است، ولـی بـا تأسف باید گفت که واقعیت چنین نیست و برخی بیش از آنکه عیبها را بزداینـد، آنهـا را مـی‌پوشـانند و هـر از گاهی که کاستی آنان برملا می‌شود، عَرَق شرم بر پیشانی‌شـان مـی‌نـشیند و در حـالی کـه تنهـا گوشـه‌ای از خطاهای پوشیدهٔ ایشان آشکار شده است،توجیه و خطاپوشی می‌کننـد امّـا در قیامـت نهانهـا آن‌چنـان هویـدا می‌شود که راه پنهان کردن باقی نمی‌ماند:

> دیگر آن گفتارهای باطل به کارتان نیاید و بهانه‌ها زایل شده و حقایق آشکار گردیـده و اعمالتان شما را به آنجا که باید، برده است.[۱۵]

گِرد آوردن اندوخته زمانی زیبا است که به کار آید، امّا چنانچه اندوخته‌های آدمی کارساز نباشد، جـز رنـج و محنت ارمغانی نخواهد داشت.

امام می‌فرماید:

> إعْمَلُوا لِیَوْمٍ تُذْخَرُ لَهُ الذَّخَائِرُ وَ تُبْلَی فِیهِ السَّرَائِر.[۱٦]

---

۱۲. همان، نامهٔ ٤۱.
۱۳. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۲٤.
۱٤. ر.ک: *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱٥٦.
۱۵. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱٥۷.

برای روزی، که همهٔ اندوخته‌ها برای آن روز است، عمل کنید؛ روزی که رازهـای درون آشکار شود.

٤ـ انتهای تنهایی و آیین حسابرسی

ترس، اضطراب و آشکار شدنِ درون، هر یک به تنهایی کافی اسـت تـا انـسان بـه دنبـال دسـتاویزی باشـد و گوشه‌گزینان را نیز یار گزین کند. چه بسیار انسانهایی کـه در شـهر محـل اقامـت خـود، تحمـل دیـدن روی هم‌شهری خویش را ندارند، امّا در دیارِ غربت، او را مونس خود کرده و گذشته را به فراموشی می‌سپارند. حـال بر این همه آیین حسابرسی بدون حضور وکیل مدافع و از آن هولناک‌تر، داوری و قـضاوت شـاهد بینـا را نیـز بیافزایید و این صحنه را برای خود مجسم کنید. اینک توصیف این صحنهٔ دردناک را از امام بشنوید:

شتابان، فرمان او را نیوشا، در رفتن به بازگشت‌گاه او، کوشا. خاموش و دسته دسته برپـا و خدا به دیدهٔ قدرت بر همه بینا، و آنان بانگ خواننده را شنوا. لباس فروتنـی بـر بـدن، طوق بندگی و خواری بر گردن، چاره‌ای پیش پا ندیده، رشتهٔ امید بریـده، دلهـا از انـدوه لرزان، بانگها فرو داشته، آهسته سخن‌گویان، عرق از سر و روی بر گردن ریزان، بر بـیم و به خود لرزان، که به آوایی درشت آنان را به حساب می‌خوانند، تا جزای هر یک را بدو رسانند، و تلخی کیفر یا شیرینی پاداش را به وی چشانند.[١٧]

بنگرید که خواندن این جملات، حتّی امروز ما را دگرگون می‌کند. چه بایـد کـرد از فردایـی کـه بـه یقـین دیری نمی‌پاید؟ بار دیگر به این جمله بنگرید:

وَ مُقَايَضَةِ الْجَزَاءِ وَ نَكَالِ الْعِقَابِ وَ نَوَالِ الثَّوَابِ.

تا جزای هر یک را بدو رسانند و تلخی کیفر یا شیرینی پاداش را به وی چشانند.

در این جملهٔ پایانی چه رازی نهفته است؟ آیا جز این است که بسیاری از بهشتیان هم، این لحظات سخت را در می‌یابند و تنها گروهی از مؤمنان راستین و هم‌نشینان قرآن[١٨] از این معرکهٔ هولناک رهایی مـی‌یابنـد؟ ـــ اللّهم ارزقنا شفاعتهم ـ در حالی که ستمگران در این معرکه تنهاترند. امام به نقل از پیامبر خدا می‌فرماید:

در روز قیامت پیشوای ستمگر را می‌آورند، هیچ یاوری ندارد و کس عـذرخواه او نیـست، در جهنمش می‌افکنند و او چون سنگ آسیابی که می‌چرخد در جهنم بچرخد. سپس، در قعر جهنم به زنجیرش می‌کشند.[١٩]

---

١٦. همان، خطبهٔ ١٢٠.

١٧. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ٨٣.

١٨. ر.ک: *نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٧٦.

١٩. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٢٤.

تأثیر آخرت در زندگی مادی

اکنون که تنها توصیفات اندکی از روز قیامت را مرور کردیم، بهتر می‌توانیم تـأثیر آخـرت را در زنـدگی مـادی دریابیم. بی‌گمان، این دنیا و چگونگی زندگی در آن است که آخرت را می‌سازد، تأمـل در آیـات قـرآن نـشان می‌دهد که خداوند برای عذاب بندگان، پشته‌ای از هیزم فراهم نکرده است، بلکه سوخت جهنم را آدمیان خـود فراهم کرده‌اند.

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ [۲۰]

از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگها (بتها) هستند، بپرهیزید.

آنان که هر روز در آیات قرآن و کلمات مولا تفکر می‌کنند، هرگز نمی‌توانند نامهربان باشند و بـه دیگـران ستم کنند، آنان در نیکی کردن بر دیگران پیشی می‌گیرند و راه تقوی[۱] و پاکـدامنی را بـر مـی‌گزیننـد. مـولای متقیان، تقوای خویش را حاصل تفکر در روز پربیمِ قیامت می‌داند و می‌فرماید:

وَ إِنَّمَا هِیَ نَفْسِی أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَی لِتَأْتِیَ آمِنَةً یَوْمَ الْخَـوْفِ الْـأَکْبَرِ وَ تَثْبُـتَ عَلَـی جَوَانِـبِ الْمَزْلَقِ.[۲۱]

و من امروز نفس خود را به تقوا می‌پرورم تا فردا، در آن روز وحشت بزرگ، ایمن باشد و بر لبهٔ آن پرتگاهِ لغزنده، استوار ماند.

شجاعت، قناعت، توکل، نوع‌دوستی، ایثار، اخلاص و ... ثمرهٔ اندیشهٔ معادباوران است. در اینجا بر خود لازم می‌دانم که اندیشهٔ معادباورِ فرزانه‌ای پاک‌نهاد و استوارگام را به تصویر کشم. راقم این سـطور افتخـار دارد کـه جلساتی چند از محضر سید شهیدان اهل قلم، سید مرتضی آوینی، بهره برده است. این حلقه‌های درس که بـا حضور چند تن از دوستان طلبه در محضر آن بزرگوار و با هدف آشنایی با هنر هفتم ـ سینما ـ تشکیل می‌شد، سراسر درسِ معرفت‌شناسی بود و آنجا بود که به حقیقت یافتم انسان معاد باور، همهٔ وجودش تلاش و خدمت است. او بی‌هیچ چشم‌داشتی به دنیای مادی، خود را وقف هدف کرده بود و چه زیبا وقتی مشکلات مادی بر او چیره می‌شد، به خانواده‌اش می‌گفت: «﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ﴾ را تکرار کنید، زیرا با این جمله هم مبـدأ را به یاد می‌آورید و هم مقصد را.»

ز کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر ننمایی وطنم

معادباوران گویی اینک در بهشت زندگی می‌کنند و همه چیز غیر از خدا نزد آنان خرد و ناچیز است:

عَظُمَ الْخَالِقُ فِی أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِی أَعْیُنِهِمْ، فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ کَمَـنْ قَـدْ رَآهَـا، فَهُـمْ فِیهَا مُنَعَّمُونَ، وَ هُمْ وَ النَّارُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِیهَا مُعَذَّبُونَ.

آفریدگار در اندیشهٔ آنان بزرگ بود، پس هرچه جز اوسـت در دیـده‌هاشـان خـرد نمـود. بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده‌اند و در آسایش آن به سر می‌برنـد، و دوزخ چنان‌که آن را دیده‌اند و در عذابش اندرند.[۲۲]

آوینی هنگام مونتاژ فیلمهای روایت فتح، تصاویر خود را دور می‌ریخت تا روایت نفـس نباشـد و ایـن چنـد تصویر باقی‌مانده نیز، فیلمهایی است که او نتوانست مونتاژ کند. اینک حتّی در روسـتاهای دورافتـاده هـم نـام آوینی زنده است و این ثمرهٔ اخلاص اوست. هنـوز ایـن لحـن پرصـلابت او را از زیـاد نبـرده‌ام کـه چـه زیبـا

۲۰. بقره/ ۲۴.

۲۱. *نهج البلاغه*، نامهٔ ۴۵.

۲۲. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۹۳.

می‌خواند: «وَ أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَکُمْ قَبْلَ أَنْ یُدْعَی بِکُمْ.»[23] دعوت مرگ را در گوش بگیرید پیش از آن‌که بخوانندتان.

پایان راه: سُود یا زیان

نهج البلاغه سرشار از حکمت و معرفت است و چگونه می‌توان تمامی آن را دریافت؟ در این مجال اندک، تنها شمه‌ای از تصاویر دردناک روز واپسین ارائه شد، ولی دید واقع‌نگر علی (علیه السلام) دوزخ و بهشت را برای ما به تصویر می‌کشد و راه رسیدن به سرای آسایش یا ماندن در آتش را نشان می‌دهد.

از نظرگاه او بی‌نمازی،[24] بی‌حیایی[25] و دل‌مردگی[26] راههای دوزخ است، امّا باید دید که راه بهشت چیست؟ چرا که مولا می‌فرماید:

إِنَّهُ لَیْسَ لِأَنْفُسِکُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِیعُوهَا إِلَّا بِهَا.[27]

جانهای شما را بهایی جز بهشت نیست پس خود را جز به آن بها نفروشید.

راه کامیابی

راههای کامیابی و رسیدن به سرای امن در *نهج البلاغه* بسیار است که اینک فهرست‌وار به بیان آن می‌پردازیم، امّا پیش از آن، در این جملهٔ حضرت تأمل کنید تا ارزش شنیدن سخنانش را دریابید:

إِنَّهُ لَیْسَ شَیْءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ وَ لَیْسَ شَیْءٌ بِخَیْرٍ مِنَ الْخَیْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ وَ کُلُّ شَیْءٍ مِنَ الدُّنْیَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِیَانِهِ وَ کُلُّ شَیْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِیَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ فَلْیَکْفِکُمْ مِنَ الْعِیَانِ السَّمَاعُ وَ مِنَ الْغَیْبِ الْخَبَرُ.

همانا، هیچ چیز از بدی، بدتر نیست جز عقاب آن، و هیچ چیزی از خوبی، خوب‌تر نیست جز ثواب آن، و هر چیز از دنیا، شنیدن آن بزرگ‌تر از دیدن آن است، و هر چیز از آخرت، دیدن آن بزرگ‌تر از شنیدن آن است. پس بسنده باشد شما را شنیدن، از آنچه عیان است، و خبر یافتن، از آنچه در غیب نهان است.[28]

اینک راه بهشت را در *نهج البلاغه* بنگرید:

---

۲۳. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۱۳.
۲٤. همان، خطبهٔ ۱۹۹.
۲۵. همان، حکمت ۳٤۹.
۲٦. همان.
۲۷. همان، حکمت ٤۵٦.
۲۸. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۱٤.

۱ـ یاد معاد

خوشا به حال کسی که همواره به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند و به آنچه روزی‌اش داده‌اند، قانع و از خدای خشنود باشد.[۲۹]

فَإِنَّ الْغَایَةَ الْقِیَامَةُ وَ کَفَی بِذَلِکَ وَاعِظاً لِمَنْ عَقَلَ وَ مُعْتَبَراً لِمَنْ جَهِلَ.

آری، پایان کار قیامت است و این اندازه پند، خردمند را کفایت است و نادان را مایهٔ عبرت.[۳۰]

۲ـ انس با قرآن

بدانید که قرآن میانجی‌ای پذیرفته است و گوینده‌ای گواهی‌شده. هرکه را قرآن در روز رستاخیز میانجی او شود، بپذیرند و آن را که سعایت کند، گواهی‌اش به زیان او گیرند.[۳۱]

و در بیان راه موفقیت پارسایان می‌فرماید:

فَإِذَا مَرُّوا بِآیَةٍ فِیهَا تَشْوِیقٌ رَکَنُوا إِلَیْهَا طَمَعاً وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَیْهَا شَوْقاً وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبَ أَعْیُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآیَةٍ فِیهَا تَخْوِیفٌ أَصْغَوْا إِلَیْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِیرَ جَهَنَّمَ وَ شَهِیقَهَا فِی أُصُولِ آذَانِهِمْ.

و اگر به آیه‌ای گذشتند که تشویقی در آن است، به طمع بیارمند و جانهاشان چنان از شوق بر آید که گویی دیده‌هاشان بدان نگران است، و اگر آیه‌ای را خواندند که در آن بیم‌دادنی است، گوش دلهای خویش بدان نهند، آن‌سان که پنداری بانگِ برآمدن و فرو شدن آتش دوزخ را می‌شنوند.[۳۲]

انس با قرآن با خواندن آن تفاوت دارد. انسانهای قرآنی روش علی (علیه السلام) را نیوشیدند و هر روز با آیه‌ای از قرآن همراه شدند و گویی خویش را مخاطب خدا دانستند و از گفتار وحی لذت مُدام بردند. برخی ره‌یافتگان در تمام عمر خود، همراه یک آیهٔ قرآن بودند و در آن آیه بسیار اندیشیدند و در هر اندیشه مطلبی نو یافتند. اکنون اگر چنین فرصتی نداریم لاقل یک آیه از قرآن را انتخاب و پیرامون آن نیک تأمل کنیم و با همان آیه مأنوس باشیم.

۳ـ پیروی از معصومین (علیهم السلام)

پس هرکس، باید به پیامبرش تأسی جوید و پای بر جای پای او نهد، و از هر کجا که او داخل شده، داخل شود، اگر نه از هلاکت ایمن نباشد. خدای تعالی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را نشانهٔ قیامت و مژده‌دهندهٔ بهشت و ترساننده از عقوبت قرار داده است.[۳۳]

امام (علیه السلام) در خطبهٔ ۱۵۲ شناخت ائمه (علیهم السلام) را، راه ورود به بهشت معرفی می‌کند:

---

۲۹. *نهج البلاغه*، حکمت ٤٤: «طُوبَی لِمَنْ ذَکَرَ الْمَعَادَ وَ عَمِلَ لِلْحِسَابِ وَ قَنِعَ بِالْکَفَافِ وَ رَضِیَ عَنِ اللَّه.»

۳۰. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۹۰.

۳۱. همان، خطبهٔ ۱۷٦: «وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ.»

۳۲. همان، خطبهٔ ۱۹۳.

۳۳. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱٦۰.

وَ لَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ.[۳٤]
به بهشت نرود مگر کسی که آنها را شناخته باشد و آنها او را شناخته باشند.

٤ـ انجام واجبات

الْفَرَائِضَ الْفَرَائِضَ أَدُّوهَا إِلَی اللَّهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَی الْجَنَّة.[۳٥]
واجبها را، واجبها را برای خدا به جا آرید که شما را به بهشت می‌رساند.

و در سخنی دیگر ثواب را در اطاعت فرمانهای الهی[۳٦] می‌داند و این هر دو را با نیت پاک و به دور از شبهه و ریاست می‌خواهد.

٥ـ نَهان پاک

خداوند به سبب صدق نیت و باطن پاک هر کس را که خواهد، به بهشت می‌برد.[۳۷]

البته باطن پاک نباید دستاویزی برای نافرمانی حضرت حق باشد و فرمانهای الهی به بهانهٔ نیت صادق، زیر پا نهاده شود، زیرا راه ورود به بهشت فرایند مجموع دستور العملهای خداوند است و تنها انجام واجبات به همراه نیت صادقانه است که اثر دارد و این هر دو به تنهایی ره به مقصد نمی‌برند. نکتهٔ دیگر آنکه ظاهرِ انسان، آینهٔ باطن او است و چنانچه انسان باطنی صادق و نیتی پاک داشته باشد، بی‌تردید ظاهر خویش را نیز با باطن خود هماهنگ می‌سازد. انسانی که قلبش سراسر مهر و وفا باشد، رفتار او نیز مهربانانه خواهد بود، کسی که باطن او عاشق خدا باشد، فرامین خدا را نیز در ظاهر با عشق قرین ساخته و عبادتی عاشقانه خواهد داشت. ولی آنان که باطن خویش را اصلاح نمی‌کنند، به راحتی می‌توانند ظاهرسازی کرده و ظاهر خود را به گونه‌ای دیگر نشان دهند، هرچند نزد ارباب معرفت، چهرهٔ منافقانهٔ آنان دوامی ندارد و سرانجام در محضر الهی رسوا خواهند شد.

٦ـ جهاد

امّا بعد، جهاد دری است از درهای بهشت که خدا به روی گزیدهٔ دوستان خود گشوده است.[۳۸]

و در جمله‌ای زیبا، سایهٔ نیزه‌ها را کنایه از جهاد آورده و فرمود: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِی.»[۳۹]

---

۳٤. همان، خطبهٔ ۱٥۲.

۳٥. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱٦۷.

۳٦. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، حکمت ۳٦۸.

۳۷. همان، حکمت ٤۲.

۳۸. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۷.

۳۹. آیتی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۲٤: بهشت در سایهٔ نیزه‌هاست.

۷ـ پایداری

به دست آوردن زیباییها ممکن است، امّا تداوم و محافظت آن بسیار طاقت‌فرسا است. از این رو امام علی (علیه السلام) فرمود:

مَنِ اسْتَقَامَ فَإِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ زَلَّ فَإِلَى النَّار.[٤٠]

هرکه ایستادگی کند، رهسپار بهشت است و هرکه بلغزد طعمهٔ آتش دوزخ.

و در برابر جنگ روانی معاویه که برای امام نوشته بود: «طولانی شدن جنگ، عرب را نابود کرد و جز نیم‌نفسی برای آنان نماند،» پاسخ داد:

أَلَا وَ مَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّة.[٤١]

آگاه باش آن که در راه حق از پا در آید، راه خود را به بهشت گشاید.

و بدین‌سان مرز پایداری را بیان می‌کند که پایداری در راه حق، تا مرز جان دادن است و هیچ چیز برتر از رسیدن به حق نیست.

سخن آخر

راه بهشت دشوار، امّا پرسود است و مولا کسی است که به خوبی این راه را می‌شناسد. او فرمود:

فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ وَ إِنْ كَانَ ذَا مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَ مَذَاقَةٍ مَرِيرَة.[٤٢]

اگر از من فرمان ببرید ـ اگر خدا خواهد ـ شما را به بهشت می‌برم، هرچند راه سخت و با تلخ‌کامی آمیخته باشد.

با مطالعهٔ مجدّد راه کامیابی درمی‌یابید که سخن پیامبر حق است، آنجا که می‌فرماید: «گرداگرد بهشت را دشواریها فرا گرفته است، و گرداگرد دوزخ را هوس دنیا.»[٤٣]

به راستی چنین است که لذتهای دنیوی با مشاهدهٔ چهره‌ای دلربا یا درخشش زَر و سیم در دلِ انسان جای می‌گیرد و حِسّ قدرت انسانهای دنیا گریز را به ستوه می‌آورد، ولی لذتهای اخروی پس از سختیها و ممارستهای بسیار در دلِ اولیای خدا می‌نشیند، امّا تفاوت عمدهٔ این دو لذت، پایداری لذت اخروی و زودگذر بودن لذتهای دنیوی است و به راستی یک لحظه آرامشی که اولیای حق درمی‌یابند به تمام لذتهای دنیا برتری دارد.

اگر لذّت ترک لذت بدانی　　　دگر لذّت نفس، لذت نخوانی

پس ای شنونده! اگر دل خود را مشغول داری به اندیشهٔ رسیدن بدان منظره‌های زیبا که به خاطر آری، جانت از شوق آن بر آید ـ تا به بهشت رخت گشاید ـ و خود از این مجلس من رخت برداری و به همسایگی خفتگان در گورها شتابان روی آری.[٤٤]

---

٤٠. همان، خطبهٔ ١١٩.

٤١. *نهج البلاغه*، نامهٔ ١٧.

٤٢. همان، خطبهٔ ١٥٦.

٤٣. شهیدی، *ترجمهٔ نهج البلاغه*، خطبهٔ ١٧٦.

چکیده

۱ـ آرامش تن که همان حقیقت مرگ است، آغاز راهی است که تنها نشانه‌هایی از آن بازگو شده است و همان نشانه‌های اندک، راهی هولناک را ترسیم می‌کند که هر خردمندی را به تأمل در رفتار و گفتار خود وامی‌دارد.

امام علی (علیه السلام) در *نهج البلاغه*، قیامت را چنان توصیف می‌کند که بی‌تردید هر انسانی با خواندن آن جملات دگرگون می‌شود.

۲ـ خردمندان برای مبارزه با دشواری راه، بهترین ابزار و توشه‌ها را تهیه می‌کنند تا بهترین جوایز را دریافت کنند.

۳ـ اندیشهٔ معادباور، حرکت‌آفرین است و کسانی که معاد را باور دارند، در سالم‌سازی زندگی دنیایی خویش لحظه‌ای کوتاهی نمی‌کنند و در رسیدگی به هم‌نوعان خود سرآمدند.

٤ـ در مکتب علی (علیه السلام)، بی‌نمازی، بی‌حیایی و دل‌مردگی راه دوزخ است و انس با قرآن، یادآوری معاد، پیروی از امامان، باطن پاک و انجام واجبات و ... راهِ غنودن در بهشت جاودان است.

پرسشهای پایانی

۱ـ هدفمندی آفرینش و تدبیر خداوند دربارهٔ انسان را توضیح دهید.

۲ـ رابطهٔ اندیشهٔ معادباور با زندگی این‌جهانی را تبیین نمایید.

۳ـ ویژگیهای جهان پس از مرگ را بازگو نمایید.

٤ـ گردآوری اندوخته در چه صورتی زیبا است؟

۵ـ انس با قرآن چگونه انسان را به سوی سرای جاوید رهنمون می‌شود؟

٦ـ رابطهٔ نیّت پاک و بهشت را توضیح دهید.

پژوهش

۱ـ با مطالعهٔ خطبه‌های ۲۱ و ۲۲۱ و حکمتهای ۳۳٤ و ۲۸۰ رابطهٔ معادباوری و زندگی این جهانی را بررسی نمایید.

---

٤٤. همان، خطبهٔ ١٦٥.